



زبانِ باز

پژوهشی درباره‌ی زبان و مدرنیّت
داریوش آشوری

نشر

زبانِ باز

پژوهشی درباره‌ی زبان و مدرنیت



زبانِ باز

پژوهشی درباره‌ی زبان و مدرنیت

داریوش آشوری



زبان باز

پژوهشی درباره‌ی زبان و مدرنیت

داریوش آشوری

طرح جلد از ابراهیم حقیقی

چاپ اول ۱۳۸۷، شماره‌ی نشر ۸۶۴، ۲۲۰۰ نسخه، چاپ فرارنگ

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۵-۹۵۸-۳

نشرمرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبروی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱ تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق محفوظ و متعلق به نشرمرکز است

تکثیر، انتشار و ترجمه‌ی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه

بدون مجوز قبلی و کتبی ناشر ممنوع است

سرشناسه:	آشوری، داریوش، ۱۳۱۷-
عنوان و نام پدیدآور:	زبان باز؛ پژوهشی درباره‌ی زبان و مدرنیت / داریوش آشوری
مشخصات نشر:	تهران: نشرمرکز، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری:	شش، ۱۱۲ ص.
فروست:	نشرمرکز؛ ۸۶۴
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۳۰۵-۹۵۸-۳
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبا
یادداشت:	ص.ع. به انگلیسی: Dāryoush Ashouri. The Open Language: A Research on Language and Modernity
موضوع:	زبان
موضوع:	تجدد
موضوع:	زبان فارسی
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۶ ز ۱۵ / ۱۰۶ P
رده‌بندی دیویی:	۴۱۰
شماره کتابشناسی ملی:	۱۱۶۴۳۴۲

قیمت ۲۲۰۰ تومان

فهرست

۱	دیباچه
۱۳	درآمد
۱۹	فصلی یکم زبان طبیعی
۲۲	زبان گفتار و زبان نوشتار
۲۷	خودسرانگی زبان طبیعی
۳۵	فصلی دوم نگره‌ی مدرن به زبان
۳۹	نگاهی به تاریخ پیدایش زبان‌های مدرن
۳۹	بنیاد زبانی و دگردیسی‌های تاریخی زبان‌های اروپایی
۴۵	فصلی سوم رشد زبان‌های مدرن بر بستر زبان علمی
۵۳	بستر زبانی مدرنیت
۶۶	کارکرد زبان‌مایه‌ی علمی
۷۵	تکنیک‌های واژه‌سازی مکانیکی

۸۰	برابرنامه و تعریف برخی ترم‌ها در این متن
۸۴	کتاب‌نامه
۸۷	زبانِ فارسیِ رویاروییِ مدرنیت
۸۹	درآمد
۹۳	زبانِ فارسی در بحران
۹۶	سیاست، ایدئولوژی، و زبان در ایرانِ مدرن
۹۹	زبانِ فارسی و رسالتِ ملیِ آن در دورانِ جدید
۱۰۲	سلسله‌ی پهلوی و سیاست‌های رسمیِ زبانیِ آن
۱۰۷	انقلابِ اسلامی و اثرگذاری‌هایِ زبانیِ آن
۱۱۲	نتیجه

دیباچه

این رساله دست‌آورد نهایی کار پژوهشی و اندیشه‌ی من درباره‌ی زبان فارسی در برخورد با جهان مدرن و خواسته‌های زبانی آن، در دورانی چهل ساله است. چنین کاری ناگزیر ره‌نورده‌ی بر روی زمین‌ست ناکوفته و ناهموار که بر آن با قدم همت و رنج و ریاضت بسیار می‌باید رفت. طرح مشکل زبانی ما در برخورد با جهان مدرن و خواسته‌های زبانی آن دو وجه از اندیشیدن و پژوهیدن را می‌طلبد: یکی، اندیشیدن و پژوهیدن درباره‌ی رابطه‌ی جهان مدرن با زبان‌های قلمرو خود، یا چند-و-چون زبانی مدرنیّت، از سوی، و دیگر، وضع زبان فارسی در جایگاه زبانی «جهان سوم»، در رویارویی با چالش مدرنیّت و ضرورت‌های زبانی آن و کوشش‌های آن برای پاسخ‌گویی به چنین برخوردی. مسأله هم یک وجه نظری کلی دارد، که تاکنون چنان که باید به آن پرداخته نشده، و یک وجه عملی، یعنی چاره‌اندیشی‌های فنی برای توسعه‌ی زبان. کار عملی، چنان که تاکنون کرده‌ایم، در نبود وجه نظری بنیادنگر، ناگزیر از انبوهی خُرده‌کاری‌ها و چاره‌گری‌های موردی و جزئی، اما، بی‌روش و سلیقه‌ای، در متن یک سرگردانی بزرگ چندان فراتر نمی‌رود. به این معنا که، در کار واگردان دستگاه‌های واژگانی فلسفه، علوم و تکنولوژی مدرن به زبان

خود، تاکنون به یاری مایه‌های آشنا و فرادست در زبان «بومی» مان، این جا و آن جا، کوشیده‌ایم پاسخ‌هایی بدهیم و مشکلی آنی را از پیش پا برداریم. یعنی، واژه‌های آشنای فرادست را به معناهای تازه به کار ببریم، یا با ساختن ترکیب‌ها و مشتق‌های تازه - آن هم چه بسا با پروا و ترس - و - لرز بسیار، چه بسا ناشیانه - به ظاهر از عهده‌ی ترجمه‌ی متنی برآییم یا جزوه و کتاب درسی‌ای فراهم کنیم. اما، حاصل این کوشش‌ها - که اکنون به نسبت حجم کلانی نیز یافته - تاکنون چه بوده است؟ این‌گونه کورمال رفتن در راستای خواسته‌های زورآور زبانی مدرن ما را به کجا رسانده است؟ این رساله می‌خواهد کوششی باشد برای بازنگریستن به آن که تاکنون از کجا به کجا آمده‌ایم و در این دالان، بی‌داشتن نقشه‌ی راه، چه اندازه راه پیموده‌ایم یا چه اندازه دور خود گشته‌ایم.

آنچه راه مرا به این پی‌جویی نظری باز کرد کار - و - کوششی سی و چندساله بود که با گردآوری برابرنهاده‌های مترجمان و مؤلفان فارسی‌زبان در قلمرو فلسفه و علوم اجتماعی^۱، در پژوهشگاه علوم انسانی، در سال‌های ۵۳-۱۳۵۲، آغاز شد. پس از بیرون آمدن نام من از آن پژوهشگاه، آن کتاب به همان صورت دو - سه دست گشت و کسانی با افزودن برابرنهاده‌هایی از کتاب‌های تازه‌تر، بی‌هیچ پیش‌بردی از نظر بینش و روش کار، نشر انگلیسی - فارسی آن را به نام خود منتشر کردند. باری، آن کتاب خود مدلی شد برای گردآوری‌هایی به آن شکل در زمینه‌ی علوم و فنون گوناگون که به نام «واژگان» یا «فرهنگ» در این دو - سه دهه منتشر شده است.

اما، همان کار، که نخستین گام در برخورد با مایه‌های دست‌یاب در

۱. نخستین فرآورده‌ی آن با نام *واژگان فلسفه و علوم اجتماعی* در دو جلد (انگلیسی - فارسی، فرانسه - فارسی) در سال ۱۳۵۴ به دست پژوهشگاه علوم انسانی در تهران منتشر شد.

زبانِ فارسی در زمینه‌ی واگردانِ واژگانِ فلسفه و علومِ اجتماعی بود، ذهنِ مرا به سویی مسأله‌ی کم-و-کاستی‌های این واژگان و نارسایی‌های آن و چاره‌اندیشی برای آن کشاند. گامِ سپسینِ کار، که سه-چهار سالی پس از آن آغاز شد، گردآوریِ مایه‌های تازه‌تر و، مهم‌تر از آن، بازبینیِ سراسریِ برابرنهادهایِ فارسی برایِ واژگانِ انگلیسیِ فلسفه و علومِ اجتماعی بود و چاره‌اندیشی برایِ کم-و-کاستی‌ها و نارسایی‌هایِ آن. این پروژه‌ی سنگین و دشوار در برخورد با انقلاب و پی‌آمدهایِ آن، از جمله گرفتاری‌هایِ آوارگی، چند برابر سنگین‌تر و دشوارتر شد. اما پایداریِ من در دنبال کردنِ آن سرانجام به انتشارِ حاصلِ آن نخست در پاریس^۱ و سپس در تهران^۲ انجامید.

و اما، کوشش‌هایِ من در این زمینه، در طولِ چند دهه، هرچه بیشتر مرا با خلاءها و کم-و-کاستی‌هایِ زبانیِ مان و تنگناها و نابسامانی‌هایِ آن آشنا کرد. جست-و-جوگری در زمینه‌ی واژگانِ فلسفه و علومِ انسانی در زبانِ فارسی و، از سویی دیگر، در زبانِ انگلیسی (و تا حدودی در فرانسه و آلمانی) نه تنها مرا با گستره‌ی بسیار پهناورِ آن در زبان‌هایِ مدرنِ اروپایی آشنا کرد که کار را ناگزیر به آشنایی با واژگانِ علومِ طبیعی و زمینه‌هایِ عمومی‌تر و روزانه‌تر کاربردِ ترم‌شناختی (terminological) زبان نیز کشاند. دست آوردِ این راه‌یابی به قلبِ مسأله توجّه یافتن به رابطه‌ی ناگزیر و بسیار اساسیِ توسعه‌ی اندیشه‌ی علمی و فلسفی، همچنین تکنولوژیک و اقتصادی و سیاسی، و در کل، همه‌ی زمینه‌هایِ زندگانیِ مدرن، با توسعه‌ی زبان بود. در جریانِ تألیفِ فرهنگِ علومِ انسانیِ ذهنِ من هرچه

۱. داریوش آشوری، واژه‌نامه‌ی انگلیسی-فارسی برایِ علومِ انسانی (مرکز اسناد و پژوهش‌هایِ ایرانی، پاریس، ۱۹۹۵).

۲. فرهنگِ علومِ انسانی (نشر مرکز، ۱۳۷۴، چاپ سَم ۱۳۸۱).

بیش بر این نکته خیره می‌شد که زبانی مانند انگلیسی، در جایگاه زبان پیشتاز علم و تکنولوژی مدرن، و یا پیشروترین و توسعه‌یافته‌ترین زبان مدرنیّت و مُدرنگری (مدرنیزاسیون)، امکانات توسعه‌ی بی‌کران خود را از کجا می‌آورد؟ زیرا به آسانی می‌توان دید که این زبان نه تنها به همه‌ی نیازهای واژگانی خود - که از پیشرفت شتابان و پیوسته شتابان‌تر علوم و تکنولوژی و فلسفه و فرهنگ مدرن برمی‌آید - در جا پاسخ می‌گوید، که از سرمایه‌ی واژگانی خود، که پیوسته انباشته‌تر می‌شود، به زبان‌های دیگر وام می‌دهد یا آن‌ها را وامی‌دارد که در قالب امکانات زبانی خود برای آن‌ها برابرسازی کنند.

این پرسش‌ها و نتیجه‌گیری‌ها رفته - رفته مرا به اصلِ مسأله رهنمون شد؛ یعنی، نسبتِ ویژه‌ی زبان و مدرنیّت. از دلِ درنگ در این رابطه است که زبان‌های مدرن، یا، بهتر است بگوییم، زبان‌های پیشتاز مدرنیّت، همچون بسترِ رشدِ مدرنیّت و نیز ابزارِ ضروریِ جهان‌روایی (universality) و جهانگیریِ آن پدیدار می‌شوند. به‌راستی، پرسش از رابطه‌ی مدرنیّت و زبان آن از راهِ درنگ در رفتارِ انسانِ اندیشه‌گرِ مدرن با زبان، یعنی در اختیار گرفتنِ زبان و شکل دادن به آن، یکی از سراسرست‌ترین، و چه بسا سراسرست‌ترین راه، به فهمِ مدرنیّت و جهان آن باشد. از راهِ سیر - و - گشتِ هشیارانه و با چشمِ باز در فضایِ این زبان‌ها و بازگشت و بازنگریستن به فضایِ بومیِ خود است که می‌توان فرقی‌های بنیادیِ ذهنیّتِ مدرن و پیشامدرن و همچنین جهان‌های «توسعه‌یافته» و «توسعه‌نیافته» را در بُن فهمید. در این پژوهش ترم «اقتصادِ زبانی» را به کار برده‌ام و داد - و - ستدِ زبانی را با داد - و - ستدِ اقتصادی قیاس کرده‌ام. با نگاه انداختن از چنین چشم‌اندازی می‌توان «اختلافِ سطحِ زندگی» زبانی در این دو ساحت را فهمید. تنها با فهمِ بنیادیِ این نکته است که می‌توانیم به سطحِ فروپایه‌ی

زندگیِ زبانیِ خود، و از این راه، به آشفته‌گیِ ذهنی و زبانی مان آگاه شویم. تنها پس از طرحِ چنین پرسش‌هایِ جدی و پیگیرانه در ساحتِ نظریست که می‌توانیم به این بیندیشیم که برای بیرون آمدن از گل-و-لایِ واپس‌ماندگی، و همه‌ی پی‌آمدهایِ شومِ اخلاقی و روانیِ آن، چه می‌توانیم کرد و چه‌گونه می‌توان نیرویی را بسیج کرد که از پسِ مشکلِ بنیادیِ ما در این زمینه برآید.

سر-و-کار یافتنِ من با مسأله‌ی زبان و ترم‌شناسی از آن‌جا آغاز شد که در دورانِ دانشجویی در دانشکده‌ی حقوق و علومِ سیاسی و اقتصادیِ دانشگاهِ تهران، در نیمه‌ی نخستِ دهه‌ی ۴۰ این فرصت را یافتم که دو سالی در دایرة‌المعارفِ فارسی به کار گمارده شوم. دایرة‌المعارف به ویراستاریِ غلامحسینِ مصاحب در مؤسسه‌ی انتشاراتِ فرانکلین به راه افتاده بود. این تجربه‌ی پیشامدی، در سنّ جوانی، سرآغازی بود برای من که با زبان و مسأله‌ی ترم‌شناسیِ علمی با روشی که آن استادِ یگانه در پیش گرفته بود، آشنا شوم. مصاحب با روحِ جویندگی و پژوهندگیِ خستگی‌ناپذیرِ علمی در رشته‌هایِ گوناگون، از ریاضی و فیزیک تا منطق، و حتّاً فقه، دانش‌آموزی کرده و در این میانه به مسائلِ زبانی و ترم‌شناختیِ علومِ مدرن نیز توجّه یافته بود. دایرة‌المعارفِ فارسی یک دانشنامه‌ی عمومی بود که، بر الگویِ دانشنامه‌هایِ عمومیِ مدرن، کم-و-بیش همه‌ی زمینه‌هایِ دانش بشری را تا آن زمان در بر می‌گرفت. انجامِ چنین پروژه‌ای نیازمندِ بینش و روشِ علمی و حلّ مسائلِ فنی‌ای بود که پیش از آن در فضایِ فرهنگیِ ما هرگز کسی روشمندان به آن‌ها نیندیشیده بود. از جمله مسائلِی که مصاحب با منطق و روشِ علمی با آن برخوردِ جدی کرد، ترم‌شناسی و واژه‌سازی برای زمینه‌ی پهناورِ علمی و اطلاعاتیِ چنان

اثری بود. مصاحب در پیش‌گفتارِ *دایرةالمعارف* - که، جدا از متنِ آن، به‌تنهایی در زبانِ فارسی تاکنون اثری یگانه مانده است - اصولِ کارِ خویش و روش‌ها و راه‌حل‌های‌اش را شرح کرده است.

کارِ او بی‌گمان بسیار نوآورانه و انقلابی بود. اما برای جامعه‌ای که هنوز بویی از علمِ مدرن و منطقِ زبانیِ آن نبرده بود، بسیار زود هنگام بود. از کسانی که در میانِ ما می‌باید *علمور (scientist)* و پژوهشگر به معنایِ مدرن به شمار آیند، کمتر کسی تاکنون به منطق و بُنیادینگیِ کاری که او کرد توجه کرده است. در نتیجه، کارِ او و بینشِ او نهادینه نشد و جز یکی-دو تن در حاشیه آن را دنبال نکردند. دیگران تنها بخشی از نوآوری‌هایِ واژگانیِ او را که «رفعِ حاجت» می‌کرد به کار گرفتند.^۱ اما، کاری را که او آغاز کرد، رفته-رفته در میانِ نسل‌هایِ پسین جایِ خود را در زبانِ فارسی باز می‌کند.

باری، من برایِ ادایِ دین و احترام می‌بایستی نامی از این دانشورِ بزرگ و کارِ سترگیِ او بیاورم. اگر آشنایی با روش و بینشِ او نمی‌بود، پرداختن به مسأله‌ی زبان و ترم‌شناسی به صورتی که در این چند دهه مرا با خود درگیر کرده است، چه بسا هرگز در ذهنِ من نمی‌شکفت و به وسوسه‌ای پیگیر بدل نمی‌شد. این که من در یک زمینه نمانده‌ام و «متخصص» نشده‌ام، و از قلمروهایِ علومِ سیاسی و اقتصاد، که آغازِ کارِ دانشجویی و دانش‌پژوهیِ من بود، با کششِ ذوقی به ادبیات و فلسفه، و سرانجام به

۱. چنان که در همان مؤسسه‌ی فرانکلین هم ویراستاران یا مدیرانِ گروه ویرایش، که پیشینه‌شان اهلِ ادبیات و زبان‌دانیِ ادیبانه بودند، هرگز در پی‌روی از روشِ علمیِ *دایرةالمعارفِ فارسی*، یا به عنوانِ کتابِ مرجع در زمینه‌ی شیوه‌ی نگارشِ نام‌هایِ خاص و نوآوری‌هایِ دیگرِ این اثرِ یگانه، کوششی نکردند تا چه رسد به مسأله‌ی وحدتِ ترم‌شناسی.

زبان‌شناسی روی آورده‌ام، از آن روست که کار علمی و پژوهشی به عنوان شغل و حرفه و «ممر عایدی» نه تنها برای من کششی نداشته که از آن بیزار نیز بوده‌ام. به همین دلیل، با همه‌ی امکاناتی که در ایران و خارج از ایران برای شغل دانشگاهی و حرفه‌ی علمی برای‌ام فراهم بوده، آن «شانس»ها را پشت سر گذاشته‌ام تا بتوانم، به رغم همه‌ی دشواری‌ها و تنگناها، به «کار خود» پردازم.

کار من، با درگیری ژرفی که نسل من - نسل روشنفکری دارای وجدان آزرده‌ی «جهان سوئی» - با مسأله‌ی واپس‌ماندگی میهن خود داشته است، اندیشیدن به مسأله‌ی درماندگی تاریخی «ما» از یک افق فرهنگی بوده است. اکنون چند دهه است که اندیشیدن به معنا و ماهیت مدرنیته، از سوئی، و گرفتاری ما در چنبره‌ی رابطه با آن، از سوئی دیگر، به زمینه‌ی اصلی اندیشه و وسوس فکر من و بسیاری دیگر از روشنفکران بدل شده است. به ویژه رویداد این چند دهه پیش و بیشتر مرا، و بسیاری دیگر را، به این زمینه کشانده است. این را هم بگویم که پرسه‌های گسسته و پیوسته‌ی من، از سر کنجکاوی، در پهنه‌های علوم سیاسی و اقتصاد و جامعه‌شناسی و ادبیات و فلسفه و زبان‌شناسی، و حتا اندکی در روان‌شناسی و مردم‌شناسی، بی آنکه در هیچ زمینه‌ای پاگیر و «متخصص» شوم، همگی مرا به یافتن دیدی فراگیر از مسأله‌ی اصلی ذهنی خود یاری کرده است. پرداختن به مسأله‌ی زبانمایه‌ی علوم انسانی در فارسی حاصل آن تجربه‌هاست.

تجربه‌ی سالیان دراز در تهیه‌ی متن‌های درسی برای کلاس‌های دانشگاهی، تألیف فرهنگ برای علوم سیاسی، ترجمه‌ی متن‌های فلسفی و ادبی، تجربه‌های چندین سال ویراستاری متن‌های علوم اجتماعی در مؤسسه‌ی فرانکلین و بیرون از آن، سردبیری نامه‌ی علوم

اجتماعی (مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران)، کار کردن به عنوان مؤلف و ویراستار برای دایرةالمعارف فارسی، لغت‌نامه‌ی فارسی (مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا)، و دانشنامه‌ی ایرانیکا (مرکز مطالعات ایرانی، دانشگاه کلمبیا، نیویورک)، و پرسه زدن در پهنه‌های ادبیات و فلسفه و علوم اجتماعی ذهن مرا هرچه بیشتر به سوی آن مسأله‌ی بنیادی کشید که به آن اشاره کرده‌ام، یعنی رابطه‌ی مدرنیّت و زبان آن، از سنوپی، و زبان ما و مدرنیّت، از سوی دیگر. در آغاز این یک مسأله‌ی عملی بود که با دست-اندر-کاری در نوشتن مقاله و ترجمه و تألیف و ویرایش و سردبیری چند مجله‌ی ادبی و علوم اجتماعی، با آن روبه‌رو بودم و در این کار چشم به دست‌آوردهای پیشکسوتان در این زمینه‌ها داشتم. اما این تجربه‌ها مرا هرچه بیشتر به درنگ در کم-و-کاستی‌ها و لنگی‌ها و گنگی‌های زبان فارسی از نظر زبانمایه‌ی علمی و فلسفی، و همچنین بیماری‌های دیرینه‌ی نثر فارسی، کشاند که حاصل آن‌ها در یک مجموعه‌ی مقاله‌اگرده آمده است، و همچنین در سبک نگارش من بازتاب دارد.

و اما، بخش دیگر مسأله، یعنی درنگ در بنیان‌های نظری مسأله با نگاه تاریخی به زبان فارسی و رابطه‌ی ما و مدرنیّت و بازتاب ناگزیر واپس‌ماندگی و درماندگی تاریخی ما در زبان ما، در مرحله‌های بعدی، در پی تجربه‌های عملی گام به گام شکل گرفت. رسیدن به این پرسش که زبان‌های پیشتاز مدرنیّت دستگاه‌های عظیم واژگانی و امکانات توسعه‌پذیری بی‌امان و بی‌پایان خود را چه‌گونه فراهم کرده‌اند، پرسشی نبود که به آسانی به ذهن برسد. برای رسیدن به چنین مرحله‌ای بر گذشتن از داوری‌ها و پیش‌داوری‌های قالبی، از همه‌ی آنچه عادت‌های ذهنی،

تنبلی‌های فکری، و خودستایی ملی بی‌پایه، از جمله در قالب نظریه‌های «علمی» درباره‌ی زیبایی‌ها و توانایی‌های زبان فارسی، می‌آموزاند، ضروری بود. به شک نگریستن در همه‌ی حکم‌های جزمی که از خانم معلّم دبستان و دبیر ادبیات دبیرستان و نوشته‌های «اساتید» و «افاضل» آموخته‌ای، و پروردن جسارت درافتادن با آن‌ها، کاری پُرشکیب در طول سال‌های دراز می‌طلبید.

بی‌گمان، چنین راهبردی از اندیشه‌گری و پژوهندگی در جهانی اسیر سرپنجه‌ی عادت‌های دیرینه‌ی خود و ساختارهای کهن و سنگواره‌ای ذهنی، در قالب فرهنگی خودشیفته، از سویی، و آموزنده‌ی بی‌کارگی و ولن‌گاری، از سوی دیگر، کاری ست دشوار تا سرحد ناممکن. در چنین جهانی که کمتر کسی وظیفه‌ای برای خود می‌شناسد، و کار علمی و دانشگاهی چه بسا جز شغلی در میان شغل‌ها برای گذران زندگی نیست، و جز در قالب کلیشه‌ها و زیانگردها و شایعات کمتر چیزی اندیشیده می‌شود، و کسی از ترس همسایه جرأت یک گام فراتر رفتن از عالم ذهنیت همگانی را ندارد، طرح چنین مسائلی به معنای دعوت به دریدن پوسته‌ای است که در هر باب، از جمله در باب زبان، بر خود تنیده‌ایم و در تنگنای آن زندانی هستیم. چنین کاری، در جوار دانش، همت و جسارت نیز می‌طلبد.

ایده‌های اصلی این رساله، همچنان که اشاره کردم، دست‌آورد سیر-و-گشت و اندیشه‌گری من در چه‌گونگی شکل‌گیری زبان‌های مدرن - پیش و بیش از همه زبان انگلیسی - و، در برابر، واپس ماندگی زبان فارسی است، که نمونه‌ای است از همه‌ی زبان‌های «جهان سومی»^۱؛ یعنی

۱. اصطلاح «جهان سومی» را می‌خواهم از معنای گذشته‌ی آن جدا کنم، که وضع واماندگی و

زبان‌هایی که، به زور و ضرب زبان‌های مدرن از بستر تاریخی-فرهنگی دیرینه‌ی خود کنده شده و در سیلاب بی‌امانِ مدرنیّت غوطه‌ور شده‌اند. و اما، در این رساله هر جا که مطلبی یا نکته‌ای را از کتاب‌ها گرفته‌ام، به‌ویژه داده‌های زبان‌شناختی را، از مأخذ یاد کرده‌ام. ولی می‌باید یادآوری کنم که این رساله گردآوری داده‌های علمی از این کتاب و آن کتاب و به هم چسباندن‌شان نیست، بلکه حاصلِ اندیشندگی رهروی‌ست که به دنبالِ مسأله‌ی خود، به طبع، به منابع علمی مورد نیاز روی می‌آورد و از آن‌ها چیز می‌آموزد و مایه می‌گیرد. اما، سرانجام اندیشه‌ی اوست که می‌باید به مسأله‌ی او پاسخ گوید. بنابراین، آن‌چه در چنین کاری باید نخست و پیش از هر چیز در نظر گرفته شود، چارچوبِ نظری و دیدگاهِ آن نسبت به مسأله است. این چارچوب و دیدگاه در اساس حاصلِ رهروی و جویندگی و پویندگی من به پای خود است. یعنی، ایده‌های اصلی آن را از کسی یا از کتابی وام نگرفته‌ام.

دانش من در زمینه‌ی زبان‌شناسی خود آموخته است و من تا این جا به پای خود، با رنج و زحمتِ بسیار، و کمابیش بی‌یار-و-یاور، این راهِ ناکوفته و ناهموار را آمده‌ام و تا این اندازه فهمیده‌ام. اکنون این آخرین دست‌آورد را نیز به خدمتِ همگان پیشکش می‌کنم با این امید که ذهن‌های جوان و جوینده‌ای را برانگیزد و به این راه بکشانند تا زبانِ خود را به سامانی درخورِ جهانِ امروز برسانند. در زمینه‌ی توسعه‌ی علمی و تکنیکی زبان

→ فقرزدگی «کشورهای واپس مانده» در میانِ دو بلوک «شرق» و «غرب» در دوران جنگِ سرد بود. با از میان رفتنِ بلوکِ شرق و دگرگونی‌های اساسی که از نظرِ سیاسی و اقتصادی در وضع کشورهای نامیده به «جهانِ سوم» پدید آمده، این اصطلاح مصداق‌های خود را از دست داده و از معنای اصلی خود تهی شده است. اکنون می‌توانیم آن را به معنای کشورهای واپس مانده در وضعِ آشوب‌زده در میانِ جهان‌های «سنتی» و «مدرن» به کار ببریم. مراد من هم از کاربرد آن همین است.

امروز رشته‌های دانشگاهی و مؤسسه‌های پژوهشی جهانی و حتا نهادهای بین‌المللی وجود دارند که می‌باید از حاصل دست‌آوردهای علمی و فنی‌شان برای زبان فارسی بهره‌گرفت. این کار و بسیاری کارهای دیگر به‌گروهی مردمان باهمت آینده است، و مردمان بختیاری که بالذات کوشیدن و به‌چنگ آوردن در عالم علم و معرفت آشنا هستند. امیدوارم که این رساله، با همه کوچکی‌اش، بتواند دست‌کم به طرح این جستار یاری کند که فهم زبان علمی و کوشش برای گسترش آن خود مسأله‌ای است و کاری علمی که ناگزیر با بینش و روش پژوهش علمی می‌باید به آن پرداخت.

باری، این رساله، برای فراهم کردن اسباب پژوهش از کمکی از سوی «بنیاد میراث ایران» (Iran Heritage Foundation) در لندن برخوردار بوده که می‌باید از مدیر آن آقای فرهاد حکیم‌زاده سپاس‌گزاری کنم.

زبان‌نگاره (رسم‌الخط) یا شیوه‌ی نگارش من در این رساله هم همان روشی است که در نوشته‌های دیگر-ام در دهه‌ی اخیر در پیش گرفته‌ام. برای دریافت اصول و منطق آن مراجعه کنید به مجموعه‌ی مقاله‌ی من، بازاندیشی زبان فارسی، و دبیاچه‌ی ترجمه‌ی چنین گفت زرتشت، ویرایش پنجم، به همین قلم. تنها همین اندازه این جا اشاره کنم که / ی / در این متن نشانه‌ی یای نکره و وحدت است.

داریوش آشوری

Créteil، فرانسه، اکتبر ۲۰۰۶

پی‌نوشت: باید بگویم که این رساله هنوز از نظر من کامل نیست و در بخش دوم نیازمند دنبال کردن بحث مسائل و روش‌های توسعه‌ی زبان

فارسی ست. خیال داشتم این بحث را بر اساس تجربه‌های خود در حوزه‌ی واژه‌شناسی و واژه‌سازی و نیز نقد شیوه‌های نگارش کنونی مان دنبال کنم، ولی اکنون فرصتی نیست. کار به پایان رساندن این رساله، به دلیل درگیری با کارها و پروژه‌های دیگر یکی-دو سال دنبال نشد. اکنون هم دیگر از این کار بسیار سنگین و دشوار احساس خستگی می‌کنم. باری، اگر عمری بود و هنوز فرصت و انرژی تازه‌ای، به این کار خواهم پرداخت. اما، کسانی را که می‌خواهند این بحث‌های زیانی را از دیدگاه من دنبال کنند، به کتاب *بازاندیشی زبانِ فارسی و پیش‌گفتار پنجاه صفحه‌ای فرهنگِ علوم انسانی (ویرایش دوم)* حواله می‌کنم.

اوت ۲۰۰۷

درآمد

نام این رساله را «زبانِ باز» گذاشته‌ام، به قیاس «جامعه‌ی باز». زیرا میان زبانِ باز و جامعه‌ی باز نسبتی ضروری هست. به عبارتِ دیگر، میانِ زبانِ باز و جامعه‌ی مدرن، یا مدرنیّت در کل، رابطه‌ای جدایی‌ناپذیر هست. میانِ دست‌آوردهایِ عظیم و شگفت‌انگیزِ انسانِ مدرن در این همه زمینه‌هایِ برون-از-شمارِ علم و فن‌شناسی و فن‌آوری و ساختارهایِ مدرنِ زیست، از جمله ساخت-و-سازهایِ بسیار پیچیده‌ی زندگانیِ شهری تا نهادهایِ زندگیِ مدنی و سیاسیِ مدرن، و نیز تمامی دست‌آوردهایِ فرهنگ و هنر و اندیشه در این همه زمینه‌هایِ پهناور و رو به‌گسترش، از سویی، و زبانی که می‌باید بُردارِ آن‌ها باشد و به نیازِ دائمیِ آن‌ها پاسخ دهد، از سوییِ دیگر، نسبت و رابطه‌یِ سراسر است و ناگزیر هست. به عبارتِ دیگر، از دیدگاهیِ ابزارانگارانه (instrumental) نسبت به زبان، و اراده‌باورانه (voluntaristic) نسبت به انسان، می‌توانیم پرسیم که: انسانِ مدرن با زبان چه کرده و ابزارهایِ زبانیِ خود را چه‌گونه فراهم آورده و یا زبان‌هایِ مدرن را، به عنوانِ زبان‌هایِ باز، چه‌گونه ساخته و پرداخته و از دلِ زبان‌هایِ «طبیعی» دیرینه رویانده و خود را به «زبانِ طبیعی» بدل کرده است؟

اما، از دیدگاه پدیدارشناسانه‌ای که زبان را همچون زیرساخت وجودی انسان و امکان پدیدار شدن جهان انسانی، از راه نسبت یافتن انسان با هستی در کل، می‌نگرد، همچنین می‌توان پرسید که جهان مدرن چه گونه از دل «زبان» مدرن بر رفته است. نسبت انسان مدرن با زبان خود چه گونه است؟ ولی، موضوع بحث ما در این رساله نه بحث کلی نظری درباره‌ی انسان و زبان یا بحث فلسفی زبان، به عبارت دیگر، بحث در ذات زبان، بلکه رهیافت به مسأله از یک دیدگاه تجربی و تاریخی است. یعنی، دیدگاهی که از جنبه‌های گوناگون درباره‌ی زبان‌ها پژوهش و بحث می‌کند و آن‌ها را با یکدیگر می‌سنجد.

در این بحث می‌توان از این اصل کلی آغاز کرد که، هر صورتی از تاریخ و فرهنگ بر زبان ویژه‌ای و امکانات زبانی ویژه‌ای تکیه دارد. اراده‌ی بشری در شکل‌گیری ویژگی‌های بنیادی طبیعی زبان دخالتی ندارد. بلکه مردمان ساختارهای آوایی، مایه‌های واژگانی، و قاعده‌های دستوری زبان خود را همچون پایه‌ها، مایه‌ها، قاعده‌ها، و داده‌های چون-و-چراناپذیر از کودکی می‌آموزند و به میراث می‌برند. هر زبان، در عین حال، بستری است برای یک فرهنگ، یعنی برداری است برای جهانی از معنا و ارزش و رفتارهای حامل ارزش و معنا. هر فرهنگ در فضای یک باهمستان (community) انسانی پرورش یافته و همچون زیست-جهان انسانی، به ویژه از راه بردار زبان، به نسل‌های پیاپی فراداده می‌شود. این «میراث فرهنگی» مظهر تجربه‌های تاریخی یک قوم یا یک ملت را بر خود دارد و رنگ خود را بر واژگان زبان خود و بارهای ارزشی-معنایی آن می‌زند. بدین‌سان، زبان و فرهنگ در حال میانگشت (interaction) دایمی با هم اند. شرایط تاریخی-فرهنگی نه تنها در دگرگشت واژگانی که در دگرگشت‌های آوایی و دستوری زبان‌ها، و میزان آن دگرگشت‌ها، نیز

اثرگذار اند. نابودی برخی زبان‌ها و پدیدار شدن زبان‌های تازه از دل زبان‌های کهن، و نیز جای سپردن زبانی به زبانی دیگر بر اثر چیرگی قدرت نظامی یا فرادستی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، در تاریخ بشر چندان نمونه‌های فراوان دارد که نیازی به یادآوری نیست.

در جهان مدرن رابطه‌ی چیرگی و قدرت زبانی بیش از هر زمان دیگر در تاریخ بشر پدیدار است. همان‌گونه که چیرگی بشر بر پهنه‌ی طبیعت پس از انقلاب صنعتی، و دست‌یازی دایمی انسان به سود خود در آن، بخش بزرگی از گونه‌های گیاهی و جانوری را نابود کرده یا در خطر نابودی قرار داده است، در عالم زبانی نیز فرادستی زبان‌های توانمند مدرن زبان‌های بسیار را از میان برده یا با خطر نابودی روبارو کرده است. همان‌گونه که در زیر فشار گره‌گیر شدن (globalization) اقتصاد و تکنولوژی مدرن، امروزه ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تمامی جامعه‌های بشری، در سراسر کره‌ی زمین، در حال گذراندن دگرگونی‌های بنیادی اند، زبان‌ها نیز در زیر فشار زبان‌های مدرن - و امروزه در زیر فشار گره‌گیرترین زبان، یعنی زبان انگلیسی - در حال پوست انداختن و دگرگونی اند یا بسیاری‌شان محکوم به نابودی. چالش عظیمی که امروزه در سراسر کره‌ی زمین میان «سنت» و «مدرنیّت» برپاست، ژرف‌تر و بحرانی‌تر از هر جای دیگر، اما چه بسا حس‌ناشدنی‌تر و دشوار-فهم‌تر، در میدان رویارویی زبان‌ها جریان دارد.

شکافی که تمدن مدرن غربی را از دیگر قلمروهای فرهنگی و تمدنی جدا می‌کند - قلمروهایی که می‌توان آن‌ها را در کل پیشامدرن نامید - در نمود بیرونی خود، یک شکاف تکنولوژیک است. این شکاف همان است که خود را، در یک سو، به صورت توانایی شگرف آدمیان در ساختن کالاها و ابزارها نشان می‌دهد و، در سوی دیگر، ناتوانی و درماندگی در

این کار و حسرت‌زدگی برای آن. شکافِ تکنولوژیک را اگر نمایان‌ترین وجهِ جداگانگیِ دنیایِ مدرن و پیشامدرن یا «توسعه‌یافته» و «توسعه‌نیافته» بگیریم و چند-و-چونِ آن را دنبال کنیم، به این نکته‌ی اساسی می‌رسیم که این شکاف اگرچه خود را به صورتِ ناهمتراییِ عظیمِ سطحِ تواناییِ صنعتیِ تولیدِ کالاها و ابزارها و ساختارهایِ مادیِ نمایان می‌کند، دارایِ زیرساخت‌هایِ ناپیدایِ ذهنی و اجتماعی و تاریخیِ پیچیده‌ای است؛ زیرساخت‌هایی که برایِ ذهنِ بیگانه با آن‌ها بسیار دیر و دشوار کشف و فهم می‌شود. یکی از پایه‌ای‌ترین، و بلکه پایه‌ای‌ترین، زیرساخت‌هایِ آن زیرساختِ زبانی است.

تکنولوژیِ مدرن به علومِ مدرن تکیه دارد که خود به تکنولوژیِ تحلیلِ منطقی یا روشِ مجهّز اند. ذهنِ علمی پرورشِ منطقی‌ای دارد که می‌تواند توانِ عقلیِ انسان را در قالبیِ سامان‌یافته و پیش‌رونده به کار گیرد. اما تمامیِ کارکردها و دست‌آوردهایِ ایده‌ایِ علم بر لایه‌ی زبانی یا زبانمایه‌ی ویژه‌ای تکیه دارد. از راهِ این بسترِ زبانی و بر پایه‌ی آن است که علم می‌تواند اُبژه‌هایِ شناختِ خود را مرزبندی کند، روش‌هایِ خود را به کار بندد، و حاصلِ شناختِ خود را در ظرفِ نظریه‌ها و فرمول‌ها و شرح‌ها و تحلیل‌ها بریزد.

برایِ آن که علوم بتوانند چنین دست‌آوردهایی داشته باشند، زبان می‌باید در این جهت و برایِ این هدف ساخته و پرداخته شده باشد. به عبارتِ دیگر، رهیافتِ تکنولوژیک به زبان نیز شرطِ ضروریِ پیشرفتِ علم و تکنولوژیِ مدرن است. رهیافتِ تکنولوژیک به زبان است که به زبانمایه‌ی علمی امکان می‌دهد راه‌بندهایِ دستوری و واژگانیِ زبانِ طبیعی را دور بزند و از این راه تواناییِ سازمان‌یابیِ فنی و قدرتِ تولیدیِ بی‌کران بیابد؛ قدرتی که بی آن رشد و پیشرفتِ علوم و تکنولوژیِ مدرن

ناممکن می‌بود. اقتصاد و تکنولوژیِ زبان‌هایِ مدرن - که می‌توان نمودِ بساویدنیِ آن را در ترم «برنامه‌ریزیِ زبان» (language planning) دید - امروزه در زیرِ چنگالِ قدرتِ گره‌گیرِ خودِ اقتصادِ زبانیِ زبان‌هایِ جامعه‌هایِ واپس‌مانده را به چالشِ طلبیده و ناگزیرِ آن‌ها را وادار به پذیرشِ توسعه و ورود به اقتصادِ جهانیِ زبانی و «بازارِ آزاد» زبانی کرده است یا محکوم به نابودی.

با دو مفهومِ «اقتصادِ زبانی» و «تکنولوژیِ زبانی» می‌توان به مسأله‌ی زبان‌هایِ توسعه‌یافته و زبان‌هایِ توسعه‌نیافته نزدیک شد و شکاف‌هایِ اساسیِ میانِ آن‌ها، ناهمترازیِ «سطحِ زندگی» در آن‌ها، و ناهمترازی‌هایِ اساسیِ توانایی‌ها و ناتوانی‌هاشان را دید. یعنی، می‌توان دید که هر یک با چه سرمایه‌ی زبانی یا سرمایه‌ی واژگانی، و با چه گستره‌ی معنایی، به میدان می‌آید و با کدام تکنولوژی و امکاناتِ توسعه‌پذیری به نیازهایِ خود پاسخ می‌گوید. ناهمگونی‌هایِ اساسیِ رفتاری در این دو گونه فضا چی‌ست؟ زبان‌هایِ توسعه‌یافته، به‌ویژه در قلمروِ علومِ طبیعی، به کدام «منابعِ طبیعی» زبانی دسترس دارند و با کدام تکنولوژیِ آن منابع را به کار می‌گیرند و به «کالا»ی ساخته و پرداخته‌ی زبانی، با استانداردهایِ ساخت و منطقِ دقیقِ کاربرد، تبدیل می‌کنند؟ و در برابر، جامعه‌هایِ توسعه‌نیافته‌ی زبانی چرا از نظرِ «منابعِ طبیعی» و تکنولوژیِ زبانی در فقرِ غوطه می‌خورند و دست - به - دهان اند.

جامعه‌ی زبانیِ مدرن یک «جامعه‌ی فراخ‌زیست» (affluent society) است، و جامعه‌ی زبانیِ توسعه‌نیافته، به عنوانِ جامعه‌ی تنگ‌زیست، همه‌ی نشانه‌هایِ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و روان‌شناختی و رفتاریِ جامعه‌هایِ واپس‌مانده، یا، به برداشتی دیگر، جامعه‌هایِ رو به توسعه را دارد.

این پژوهش می‌خواهد نشان دهد که ناهمترازی سطح زندگی میان جامعه‌های توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته، بر اثر ناهمترازی سطح توانایی‌های علمی و فنی، و در نتیجه، اختلاف سطح توانایی تولید امکانات مصرف، ناگزیر در زبان‌هاشان نیز بازتاب دارد. از این نظر، باز فرق است میان جامعه‌هایی که پیشگام پرورش فرهنگ و فلسفه و علم مدرن بوده‌اند با آن‌هایی که با دنباله‌روی از آن جامعه‌های پیشرو به درجاتی از آن فرهنگ یا، کم-و-بیش، تنها به علم کاربردی و ابزارها و تکنیک‌های تولید صنعتی دست یافته‌اند. دنباله‌روان هیچگاه به پای پیشگامان اصیل نمی‌رسند. آن نیروی سرشار آفریننده و بسیج‌کننده‌ای که از دل شور اصیل در یک فرهنگ و فضای انسانی برون می‌جوشد، در جای دیگر به همان شکل و همان میزان تکرار شدنی نیست. به همین دلیل، زبان‌های اصلی‌ای که روح جهان مدرن و مایه‌ی اندیشیده و پرورده‌ی فرهنگ آن را شکل داده و باز نموده‌اند، همچنان زبان‌های پیشرو اندیشه و علم مدرن‌اند، یعنی انگلیسی و فرانسه و آلمانی. دیگر زبان‌ها ناگزیر ریزه‌خوار و جیره‌خوار آن‌ها هستند.

باری، باریک‌اندیشی در کار رابطه‌ی زبان و مدرنیّت راه‌گشای فهم بسیاری نکته‌ها و پاسخ‌گویی به پرسش‌های دشواری‌ست که دنیای رو به توسعه با آن‌ها روبه‌روست. در بحث رویارویی «سنت» و «مدرنیّت» نیز اندیشه در کار زبان نکته‌های اساسی‌ای را روشن تواند کرد، به‌ویژه در جامعه‌ای همچون ایران کنونی که بحث سنت و مدرنیّت در آن به صورت وسواس فکری روشنفکران درآمده، از روشنفکران دینی تا روشنفکران لائیک.

زبان طبیعی

این پرسش که جهانِ مدرن توانایی هایِ زبانیِ خود و مایه‌ی عظیمِ واژگانیِ خود و امکاناتِ توسعه‌ی بی‌پایانِ زبانیِ خود را چه‌گونه و از کجا فراهم آورده است، ناگزیر می‌باید ما را به پرسش از ماهیتِ مدرنیت و شیوه‌ی نگرش و رفتارِ آن، از سویی نسبت به طبیعت و، از سویِ دیگر، نسبت به زبان برساند. زیرا این دو مسأله، چنان که گفتیم، با یکدیگر پیوستگیِ جدایی‌ناپذیر دارند. این‌جا باز با همان مسأله‌ای روبه‌رو هستیم که جامعه‌شناسی به عنوانِ رویاروییِ «جامعه‌ی سنتی» و «جامعه‌ی مدرن» پیش کشیده است. تمامیِ ویژگی‌هایی که جامعه‌ی مدرن را به عنوانِ جامعه‌ی صنعتی از جامعه‌ی سنتی جدا می‌کند، در کارِ زبان نیز بازتاب دارد. جامعه‌ی صنعتی نسبت به طبیعت رهیافتیِ چیرگی‌خواه دارد و می‌کوشد با یاریِ شناختِ علمی و دستکاریِ تکنولوژیک آن را در خدمتِ خود درآورد. اما بنیادِ این رهیافت بر آن انقلابی در نگرش به طبیعت قرار دارد که از طبیعت جادوزدایی کرده و هاله‌هایِ رمز-و-رازِ متافیزیکی را از آن سترده و آن را عریان در اختیارِ انسان قرار داده است. اما، چنان که پیش از این گفتیم، هر جامعه‌ی صنعتی - مانند کشورهایِ که امروزه توانسته‌اند علمِ کاربردی و تکنولوژی را از

کشورهایِ مادرِ مدرنیّت و صنعت بگیرند و به بازارِ جهانیِ تولید و فروشِ کالاهایِ صنعتی وارد شوند - به معنایِ دقیق و کاملِ کلمه مدرن نیست. جامعه‌هایِ دستِ دوّمِ صنعتی همواره دنبالِ روِ جامعه‌هایِ مادر اند. آنها نه تنها از نظرِ علوم و تکنولوژی که از نظرِ زبانی نیز ناگزیر دنباله‌رو و وام‌گیرنده اند. زبان‌هایِ این جامعه‌ها، نه تنها در قلمروِ علومِ انسانی و ادبیات و هنر، که در گستره‌یِ علومِ طبیعی و تکنولوژی نیز ناگزیر وام‌گیرنده اند و نمی‌توانند در پهنه‌هایِ بنیادیِ نظری با زبان‌هایِ اصلی رقابت کنند.

نکته‌یِ اساسی این است که مدرنیّت و دست‌آوردهایِ عظیمِ آن بدونِ یک بسترِ زبانیِ کارآمد و توسعه‌پذیر، و بی‌نهایت توسعه‌پذیر، بدونِ یک زبانِ باز، هرگز نمی‌توانست به آنچه رسیده است دست یابد. این جا پرسشی در بابِ زبانِ طبیعی و چه‌گونگیِ کارکردِ آن برایِ بحثی که در آن ایم سودمند به نظر می‌رسد.

زبانِ طبیعی چی ست؟ به عنوانِ یک تعریفِ کارگشا، نه دقیق و جامع و مانع، می‌توانیم گفت که، زبانِ طبیعی، در اساس، واسطه‌یِ ارتباطی در یک جامعه‌یِ طبیعی ست. جامعه‌یِ طبیعی جامعه‌ای ست پایدار در یک محیطِ جغرافیاییِ خاص که خود را با زادآوری (تولیدمثل) در زمانِ دوام می‌بخشد. جامعه‌یِ طبیعی جامعه‌ای ست دارایِ تاریخ و حافظه‌یِ تاریخی - خواه اساطیری یا مدرن - که با زبانی، که زبانِ ویژه‌یِ آن است، جهانِ فرهنگی و زندگانیِ مادی و معنویِ خود را شکل می‌دهد و خود را به نامی می‌نامد که آن را در برابرِ جامعه‌هایِ دیگر هویت می‌بخشد. این زبان در بنیاد یک «زبانِ طبیعی» ست.

هر زبانِ طبیعی خودجوش از دلِ یک زندگانیِ قومی برآمده، و ساختارهایِ واجی، واژگانی، و دستوریِ ویژه‌ای دارد که آن را از زبان‌هایِ

دیگر جدا می‌کند. زبان‌های طبیعی، بنابه طبیعی بودنشان، یعنی بودنش خود به خود و ناخودآگاهشان، بر حسب ساختمان و امکان‌های ویژه‌ای شکل گرفته و حدّ پذیرفته اند.

تا پیش از پیدایش جهانِ مدرن و دست‌یازی بی حدّ -و- مرز آن به طبیعت، جهان‌های زبانی - فرهنگی بشری کمابیش در یک بستر «طبیعی» به سر می‌بردند، زیرا با طبیعت و زندگانی طبیعی چندان فاصله نگرفته بودند. در نتیجه، دست‌یازی‌شان به طبیعت، بر پایه‌ی علم و تکنولوژی ابتدایی، در قالب فنون کشاورزی و معماری و صنعتگری پیش‌مدرن، محدود یا بسیار محدود بود. در جامعه‌های سنتی که همه چیز وابسته به قالب‌های بی‌نرمش یا کم‌نرمش فراداده‌های دیرینه است، صورت‌های نهادینه‌ی زندگی اجتماعی و، به همان نسبت، ساختارهای زبانی بسیار کند و ناخودآگاه دگرگونی می‌پذیرند. در جهانِ مدرن است که بشر به ساحتِ خودآگاهی اجتماعی و تاریخی، و نیز زبانی، پا نهاده است.

زبان در جامعه‌های بسته، همچون همه‌ی وجه‌های زندگی در آنها، وابسته به عادت‌ها و سنت‌هایی است که در نظر مردمان تقدّس یافته‌اند. در نتیجه، صورت‌های کنونی نهادها و سنت‌ها، از جمله زبان، همخوان با یک صورتِ ازلی انگاشته می‌شود که سرپیچی از آن گناهی است که سببِ کیفرِ الهی یا اجتماعی می‌شود. با این‌همه، به‌خلاف این گمان، عادت‌های زبانی، همچون همه‌ی عادت‌های دیگر، ثابت و همیشگی نیستند و با گذرِ زمان دگرگون می‌شوند. یعنی، اهلِ زبان دگرگونی‌ها را رفته - رفته می‌پذیرند و عادت‌های تازه پیدا می‌کنند. به همین دلیل است که زبان‌های طبیعی، همچون هر چیز طبیعی دیگر، تاریخ دارند و تاریخ‌شان حکایت از دگرگونی‌های بنیادی در ساختار آوایی، واژگانی، و دستوری و معنایی‌شان در درازنایِ زمان دارد. این چنین است که از دلِ هر

زبان‌گویش‌ها و زبان‌های دیگر پدید می‌آیند و خانواده‌های زبانی شکل می‌گیرند.

آنچه گفتیم درباره‌ی زبان طبیعی پایه‌ای بود که خودبه‌خود، بی‌دخالت اراده‌ی انسانی از بستر زندگانی جمعی برون می‌جوشد. اما بر این پایه پیوسته از راه‌های گوناگون چیزهایی افزوده می‌شود و آن را گسترش می‌دهد. آن چیزهای تازه، به‌ویژه واژگان تازه، که چه‌بسا در آغاز «مصنوعی» یا «غیرطبیعی» به نظر می‌آیند، از راه ساز-و-کار عادت رفته-رفته به پاره‌ای از زبان طبیعی تبدیل می‌شوند و در آن جذب می‌شوند.

زبان‌گفتار و زبان‌نوشتار

فرایند جدایش‌پذیری (differentiation) در طبیعت، که سبب پیدایش اندام‌ها از درون تخمه‌ی موجود زنده و کارکردهای گوناگون آن‌ها می‌شود، در زبان‌ها نیز دیده می‌شود. زبان‌ها نیز همراه با رشد فرهنگ و دگرگونی‌های شکل زندگانی انسانی از درون جدایش می‌پذیرند و زبانمایه‌های گوناگون با کارکردهای گوناگون فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و ادبی از درون‌شان پدید می‌آید. زبان پیش‌نوشتاری، که بر روی هم، از آن جامعه‌ی ساده‌ی ابتدایی‌ست، «طبیعی‌تر» از زبان نوشتاری‌ست، زیرا دستکاری آگاهانه یا گزینش آگاهانه در آن بسیار کمتر است. اما، در همین زبان‌های پیش‌نوشتاری نیز پرورش قریحه‌ی شاعرانه در انسان و حسی که در او نسبت به ساحت قدسی هستی پدید می‌آید، سبب می‌شود که با آفرینش شاعرانه ساحت ویژه‌ای از زبان پدید آید که در آن از راه سرودهای دینی و حماسی یا، در کل، ادبیات فولکلوریک، وجه و ارزش‌های استتیک زبان نیز نمایان شود. ادبیات دینی، همچون

سروده‌های وداها یا گاتاها، یا سروده‌های حماسی قومی، همچون ایلپاد و اودیسه سده‌های دراز سینه به سینه نقل شده‌اند تا آن که به صورت ادبیات رسمی نوشته شوند. این‌گونه پدیده‌های زبانی که سپس نام «ادبیات» به خود می‌گیرند، با نمودار کردن ارزش‌های زیباشناختی (استتیک) زبان، ساحت عالی‌تری از آن را در خاطرهای قومی می‌نشانند که زبان خدایی یا زبان قدسی شناخته می‌شود. این میراث قومی از نظر فرهنگی آن‌چنان نیرومند است که می‌تواند، به‌رغم دگرگونی‌های اساسی در ساختار زبان از نظر آوایی و دستوری و واژگانی، یا دگردیدی کلی یک زبان، همچنان، در مقام میراث مقدس، سده‌ها به صورت دیرینه در حافظه‌ها نگاه داشته شود.

زبان نوشتاری بر اساس زبان گفتاری، که در اساس همان زبان «طبیعی» است، شکل می‌گیرد. اما، به سبب کارکردهای نازدهی زبان از راه نوشتن، بر اثر رشد فرهنگ و پیدایش نهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در درون جامعه‌ها، با کاربردهای آن در زمینه‌ی کسب و-کار و تجارت، کشورداری، نظام مالیاتی و سپاه‌داری، و ثبت ادبیات دینی و جز-دینی، لایه‌های گوناگون زبانی‌های رشته‌کارانه (تخصّصی) در آن پدید می‌آید که امکانات توسعه‌ی زبان و رشته‌کاری بیشتر در آن را فراهم می‌کند.

بدین سان، با پیدایش زبان‌نگاره‌ها و قشر اجتماعی بلندجایگاهی که این فن را می‌داند، سیر جدایش‌پذیری در زبان‌ها شتاب می‌گیرد. اهل نوشتار (دبیران، کاهنان) که در تمدن‌های دیرینه از جایگاهی ویژه، تا حدّ یک کاست جداگانه، برخوردار بوده‌اند، لایه‌های ویژه‌ی زبانی خویش را در دل زبان بومی رشد می‌دهند که خواندن و فهمیدن آن‌ها نیازمند آموزش خاص است و در گذشته چه بسا جز لایه‌ی اجتماعی یا کاست ویژه‌ای از

آن بهره‌مند نبوده است. نوشتار، بنابه طبیعت خود، محافظه‌کارتر است از گفتار، با تثبیت واج‌ها، دستور زبان، و واژگان آن در صورت معینی - که صورت «درست» زبان دانسته می‌شود - نوشتار بسیار دیرتر و کندتر دگرگونی را پذیرا می‌شود. برخی زبان‌ها که در گفتار از میان رفته‌اند، توانسته‌اند سده‌ها و شاید هزاره‌ها در زبان نوشتار «زنده» بمانند. یعنی، برای نوشتن متن‌های تازه به کار روند. نمونه‌ی آن زبان‌های لاتینی و سانسکریت است. اهل نوشتار، برای نگاه‌داشت امتیازهای ویژه‌ی خود، می‌توانند زبان نوشتار را با دستکاری آگاهانه چنان از بستر طبیعی خود دور کنند که «نااهل» نتواند از آن سردرآورد. نمونه‌ی آن زبان و زبان‌نگاره‌ی پهلوی در دست دیران آرامی‌ست. نویسندگان نثر «مصنوع» و منشیان دیوانی در دوران سپسین تاریخ ایران هم، با تبدیل زبان طبیعی به زبانی یکسره «مصنوع»، کمابیش همین کار را می‌کرده‌اند.

بدین‌سان، در طول تاریخ، رشد فرهنگ و اقتصاد و فن‌آوری، گسترش و پایدار شدن لایه‌بندی طبقاتی، و نیاز به تولید گفتمان‌هایی درخور نیازهای آن‌ها و روابط قدرت‌شان، از جهت‌های گوناگون سبب اثرگذاری خواسته‌ها و نیازهای آگاهانه و ناآگاهانه‌ی بشری در زبان می‌شود. این روندها زبان‌ها را با خود سازگار یا برحسب نیازهای خود دگرگون می‌کنند. اثرگذاری ساختارهای اجتماعی و نگره‌ها و نظام‌های فرهنگی در زبان تا بدان جاست که در برخی جامعه‌ها کاست‌های گوناگون به زبان‌های گوناگون سخن می‌گفته‌اند. همچنان‌که، در بسیاری جامعه‌ها، طبقات اجتماعی یا زنان و مردان، در مقام جنسیت‌های فرادست و فرودست، آهنگ و لهجه‌ی ویژه‌ی سخن گفتن خود و واژگان ویژه‌ی خود را داشته‌اند، گاه تا حد زبان‌های جداگانه. در چین و ژاپن نمونه‌های ناهمگونی زبان مردانه و زنانه آشکارا وجود داشته است.

جایگاه فرهنگی زبان‌ها نیز از عامل‌های اساسی بازماندن یا از میان رفتن‌شان است. چنان‌که زبان یونانی کلاسیک، به سبب پستوانه‌ی گرانقدر نوشتاری آن و ارج کم‌مانند فرهنگی‌اش، با گذشت بیش از دوهزار سال، به نام «زبان پاک»، تا چند دهه پیش در یونان همچنان زبان رسمی نوشتاری بود. حال آن‌که زبان زنده‌ی یونانی - که زبان «مردمی» (demotic) نامیده می‌شود - مانند همه‌ی زبان‌های دیگر، در طول دو هزاره، از نظر آوایی و دستوری و واژگانی، نسبت به زبان دیرینه دگرگونی‌های اساسی یافته است. همچنان‌که میان زبان عربی نوشتاری، که بر میراث هزاره‌ای زبان نوشتاری خود تکیه دارد، و گویش‌های عربی در پهنه‌ی بسیار گسترده‌ی جغرافیایی‌شان، از نظر آوایی، واژگانی، و دستوری چنان فرق‌های اساسی با یکدیگر یافته‌اند که چه‌بسا برخی از این گویش‌ها، در حقیقت، زبان‌هایی دیگر اند.

به همین دلیل، آنچه «زبان‌های بسته»، یا زبان‌های پیش‌مدرن، می‌نامیم نیز، به گواهی تاریخ‌شان، در قالب لغتمایه‌ی بومی و امکانات دستوری‌شان، بر حسب نیازها و خواسته‌های جامعه‌ی سخنگو به آن‌ها، کمابیش توسعه‌پذیر بوده‌اند. توسعه‌ی علم و فن‌آوری و نیز ادبیات، در همان قالب‌های کم-و-بیش محدود، در گذشته‌ی تاریخی برخی از این زبان‌ها را از زبان‌های ابتدایی برآمده از صورت‌های ابتدایی زندگانی اقتصادی و فرهنگی به زبان‌های بالیده‌ی تمدن‌ها و فرهنگ‌های بزرگ بدل کرده است.

یکی از راه‌های مهم توسعه‌ی واژگان همیشه وام‌گیری زبان‌ها از یکدیگر، به‌ویژه، از زبان‌های فرادست از نظر اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بوده است. امّا، به هر حال، میزان اختیار و انتخاب انسان پیش‌مدرن برای دستکاری زبان، همساز با امکان دست‌یازی او به طبیعت،

محدود بوده است. از سوی دیگر، دانش زبانی انسان پیش مدرن نیز، همچون دانش‌های طبیعی او، ابتدایی و نا-سیستمانه بود. به همین دلیل، امکان دست‌یازی تکنولوژیک به طبیعت و زبان، هر دو، بسیار محدود و وابسته به تجربه‌های پراکنده و پیشامدی بوده است، بی‌پشتوانه‌ی دانش نظری سیستمانه. انسان پیش مدرن چندان گمانی از این نداشت که می‌توان خواسته و دانسته در کارکرد زبان دخالت کرد و آن را به دلخواه و با دستکاری آگاهانه، بنا به نیازهای تازه، به کار گرفت.

در اساس می‌توان گفت که، به یک معنای کلی، همه‌ی زبان‌ها بازاند، یعنی امکان جذبِ واژه‌ها، و تا حدودی شکل‌های دستوری و آوایی را نیز، از زبان‌های دیگر دارند. چنان‌که برخی آن را خصلتِ «اسفنجی» زبان نامیده‌اند (Walter, p.497). در گذشته آنچه زبان‌ها را در قالبِ واژگانی کم‌دامنه نگاه می‌داشته فروبستگی یا محدودیتِ افقی فرهنگ بوده است. این محدودیتِ افقی فهم و شناسایی را محدود به شکلِ معینی از زندگی با نظام رفتاری و ارزشی معین می‌کرده است و هرگونه کثروی یا سرپیچی از آن را به شکل‌های گوناگون کیفر می‌داده است. تا پیش از پیدایش فرهنگ‌های مدرن، فرهنگ‌ها، به صورتِ فرهنگ‌های دینی و قومی، با طردِ هر عنصرِ «بیگانه» افقی خود را می‌بسته‌اند. فروبستگیِ افقی فرهنگ افقی زبان را نیز ناگزیر می‌بندد و جلوی ورودِ عنصرِ «بیگانه» را می‌گیرد. بنا به چنین بینشی، آنچه از عالمِ «بیگانه» می‌آید از آن عالمِ دشمنان شمرده تواند شد، یا عالمِ «کافران»، یا عالمِ «بربران»، که باید از آلودگی به آن پرهیخت. فروبستگیِ افقی فهم در فرهنگ‌های سنتی ناگزیر زبان‌هاشان را نیز فروبسته نگاه می‌دارد. فرهنگ‌ها و زبان‌های جهان‌های سنتی به دشواری به روی زبان‌های بیگانه و فرهنگِ بیگانه گشوده می‌شوند. باری، در قالبِ ساختارِ بسته‌ی زبان‌های طبیعی و افقی فرهنگی بومی

فروسته در خود، افقِ زبانی کوتاه و تنگ است. اما مدرنیّت، بنابه طبیعتِ خود و شیوه‌ی اندیشه و رفتارِ خود، خواهانِ گشایشِ این افق است. مدرنیّت افقِ فرهنگی و زبانی، هر دو، را می‌گشاید. این حرکت برای پروژه‌ی بنیادیِ مدرنیّت ضرورت دارد، یعنی گشودنِ پهنه‌ی طبیعت از راه علم و تکنولوژی، به دستِ انسان و برایِ انسان. با پیدایشِ زبان‌های باز دستِ انسان برایِ دستکاری در زبان گشوده می‌شود. از روزگارِ پیدایشِ زبان‌های باز و جهانگیری‌شان، زبان‌های بسته، همچون همه‌ی جنبه‌های زندگانی در جهان‌های به اصطلاح سنتی، دچارِ بحران شده‌اند. این زبان‌ها به اجبار، از سرِ تقلید و دنباله‌روی، مانند دیگر جنبه‌های زندگانی چنان مردمانی، توسعه‌ای محدود، ناهموار، بی‌هنجار یا بدهنچار دارند. توسعه‌ی ناگزیرِ این زبان‌ها با شکلِ توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه‌هاشان تناسبی ضروری دارد. فرقی اساسی زبان‌های باز و زبان‌های بسته را می‌توان در این فرمول خلاصه کرد که زبان‌های بسته کم-و-بیش در چارچوبِ محدودیّت‌های طبیعی و تاریخیِ خود، در زیستِ ناخودآگاهِ خود، در ترس از دگرگونی، فرومانده‌اند، حال آنکه زبان‌های باز با برداشتنِ مرزهایِ محدودیّت‌های طبیعی و فرهنگی و تاریخیِ خود، با نگرشِ انقلابیِ تازه‌ای، با یاریِ علوم و تکنولوژیِ زبانی، راه توسعه‌ی بی‌نهایتِ خود را گشوده‌اند.

خودسرانگیِ زبانِ طبیعی

یک نکته‌ی اساسی درباره‌ی رابطه‌ی زبان و مدرنیّت آن است که بارِ زبانِ مدرنیّت را در گستره‌ی بسیار پهن‌اورِ کاربردهایِ آن، هیچ زبانِ طبیعی بر پایه‌ی زبانمایه‌ی بومیِ خود - خواه عامیانه و گفتاری، خواه ادبی - نمی‌تواند کشید. در موردِ زبان‌های انگلیسی و فرانسه، به عنوانِ زبان‌های

پیش‌تازِ مدرنیّت، بی‌گمان می‌توان گفت که اگر بنا می‌بود این زبان‌ها در محدوده‌ی مایه‌ی واژگانی و ساختارِ بومیِ خود دست نخورده بمانند و گامی از آن فراتر نگذارند، هرگز نمی‌توانستند به زبان‌هایِ پیش‌تازِ مدرنیّت بدل شوند و حاملِ بارِ عظیمِ زبان‌مایه‌ی علمی و فنیِ جهانِ مدرن شوند. نشان خواهیم داد که مسائلِ ساختاریِ زبان‌هایی چون فرانسه و انگلیسی، از سویی، و زیرساختِ تاریخی - فرهنگیِ اروپایِ غربی، از سویِ دیگر، چه‌گونه زمینه‌ی یک انقلابِ زبانیِ شگرف را در آن‌ها فراهم کرده است؛ انقلابی که بی‌آن جهش به سویِ تمدنِ مدرن، با تمامِ ساحت‌هایِ مادی و معنویِ آن، شدنی نبود.

علم و تکنولوژی، و در کل، تمامیِ شیوه‌ی زیست و اندیشه‌ی مدرن، با شور و شتابی که برایِ پیشرفت دارد، نیازمندِ زبانی‌ست دست‌آموز، با سرمایه‌ی زبانیِ فزاینده، که بسترِ روانِ این حرکتِ پرشتاب باشد، نه چیزی که پیوسته می‌باید گرفتار و درگیرِ آن بود و یکسره اسیرِ خودسرانگی‌ها یا بایست و نبایست‌هایِ دستوری و ساختاری‌اش. بدونِ دستکاریِ زبانِ طبیعی یا گشودنِ افقِ آن به رویِ امکاناتِ زبانیِ دیگر در این جهت، هرگز چنین امکانی فراهم نمی‌شد. در نتیجه، علم و تکنولوژی و اندیشه در همان حدودی که زبانِ طبیعی و ادبی و مایه و امکاناتِ آن‌ها اجازه می‌دهد، بازمی‌ماند.

برای روشن شدن این جُستار از قید-و-بندها یا خودسرانگی‌هایِ زبانِ فارسی مثال‌هایی می‌زنیم که صورت‌هایِ همانند یا دیگرِ آن‌ها را می‌توان در همه‌ی زبان‌هایِ طبیعی یافت. در موردِ محدودیت‌هایِ واژگانیِ زبانِ طبیعی و مسائلِ آن در بخشِ ویژگی‌هایِ زبانِ علمی سخن خواهم گفت. اما، آنچه این‌جا می‌خواهم اشاره کنم خصلتِ استثناپذیری و خودسرانگیِ دستوریِ زبانِ طبیعی‌ست که پایه‌ی آن بر عادت‌ها یا

آموختگی‌های اهل زبان است. همین آموختگی‌هاست که خود را به صورت قاعده‌های سرپیچی‌ناپذیر و حکم‌های ازلی نمایان می‌کند. آنچه اهل زبان بپذیرند، یعنی به آن آموخته باشند، همخوان با طبیعت زبان و قاعده‌های آن دانسته می‌شود، و آنچه عادت‌های زبانی‌شان نپذیرد از این دایره بیرون افکنده می‌شود.

داستان فعل‌های باقاعده و بی‌قاعده را در زبان‌های گوناگون، از جمله فارسی، می‌دانیم. اکنون چند مورد دیگر از استثناپذیری در زبان فارسی را یاد می‌کنم. در این زبان از فعل‌های کاشتن و کشتن اسم‌های کاشته، کِشت، و کِشته را داریم که با ریشه‌ی فعل همخوان است، اما از مردن مرگ را داریم، که با ریشه‌ی فعل همخوان نیست، به جای «مرد» که با آن همخوان است. از خواب خوابیدن داریم، اما از آب آیدن نداریم. از نرم نرمش را داریم، اما از گرم گرمش نداریم. از گریه گرییدن یا گریستن داریم، اما از اشک اشکیدن نداریم، همچنان که از فراز فرازیدن داریم، اما از بالا بالاآیدن نداریم. جمع قانون می‌شود قوانین اما جمع کانون نمی‌شود کوانین! از رقص و فهم، دو واژه‌ی عربی تبار، مصدر فارسی رقصیدن و فهمیدن را داریم با صورت‌های اشتقاقی چندین‌گانه، اما از بزم و رزم، دو واژه‌ی فارسی ناب، بزمیدن و رزمیدن نداریم. از رفتن رفتار، از کردن کردار، از دیدن دیدار را داریم، اما از دویدن دویدار و از پختن پختار نداریم. از خریدن خریدار داریم، اما از واژه‌ی مقابل آن فروختن، فروختار نداریم، فروشنده داریم، همچنان که از خریدن خرنده نداریم.

چند مثال هم می‌شود از زبان انگلیسی زد. از near در آن زبان nearing را داریم، اما از واژه‌ی مقابل آن far، faring نداریم. زیرا فعلی to near داریم، اما فعلی to far نداریم. near در انگلیسی هم قید است، هم صفت، هم فعل، اما far تنها قید و صفت است. soft قید است و صفت، اما فعلی آن to soft

نیست، بلکه to soften است. فعلِ واژه‌ی مقابلِ آن هم to harden است، اما مصدرِ sharp همان to sharp است، ولی مصدرِ large، to enlarge است. هزاران مثالِ دیگر از این دست از این دو زبان و تمامی زبان‌های طبیعیِ دیگر می‌توان آورد و دید که هیچ‌یک از آن‌ها از قاعده‌های یک‌دست و مکانیکی پیروی نمی‌کنند، بلکه زبان‌ها، همچون انسان‌های سخنگو بدان‌ها، پیرو خواسته‌ها و خوشایندهای دلِ خویش یا دلِ سخنگویانِ خویش‌اند. در نتیجه، هر زبانی جایی چنین صورتِ واجی یا واژگانی و نحوی را خوش می‌دارد و می‌پذیرد و جایِ دیگر صورتِ دیگر، و جاهایی هم هیچ صورتی را. چنان‌که از صفتی اسم و فعل می‌سازد، اما از صفتِ دیگر نه. همچنین بسیاری چیزهای دیگر.

حکمِ زبان‌های طبیعی «همین است که هست!» است. در بابِ چه‌گونگیِ آن‌ها می‌توان پرسش کرد و از این راه زبانی یا قاعده‌ای را در زبانی آموخت، اما در بابِ چراییِ آن‌ها - از دیدگاهِ هستی‌شناسی نه علت‌شناسی علمی - همچون کلِّ عالمِ طبیعت، چون - و - چرا نمی‌توان کرد. البته، اگر که پاسخ‌هایِ از-پیش-آماده‌ی اسطوره‌ای و مابعدالطبیعی در آستین نداشته باشیم. درختِ سرو میوه نمی‌آورد، اما درختِ آلو می‌آورد. پلنگ گوشت خوار است و آهو علف‌خوار و «چرا؟» ندارد. نظمِ طبیعی در هر دورانی این چنین یا آن چنان است. اما، در همین نظمِ طبیعی، با دیگرگون شدنِ شرایط، گونه‌ای از جانورِ گوشت‌خوار می‌تواند به علف‌خوار بدل شود یا علف‌خوار به گوشت‌خوار. گونه‌ای از خزنده می‌تواند به پرنده تبدیل شود و گونه‌ای از پرنده، به ضرورتِ زندگی در زیست‌بومِ تازه و منبعِ خوراک‌گیریِ خود، پرواز را از یاد ببرد. همچنان‌که ساختارهایِ آوایی و واژگانی و دستوریِ هر زبانی - که به چشمِ عادت و ذهنیتِ ساده‌نگر، چون - و - چنان‌پذیر و ازلی و ابدی به نظر می‌آیند -

می‌توانند در درازنایِ زمان چنان دگرگون شوند که بکل بیگانه به نظر آیند، یعنی زبانیِ دیگر.

زبان‌هایِ طبیعی، همچون عالمِ طبیعیِ زنده، ترکیبی از منطق و بی‌منطقی‌اند. به عبارتِ دیگر، قانونمندی و پیش‌آیندی (تصادف) در آن‌ها هم‌عنان‌اند. منطقی بودنِ مطلق، یعنی وجودِ روابطِ علیّت استثناناپذیر و همیشه یکسان، و در نتیجه، محاسبه‌پذیر و به‌آسانی پیش‌بینی‌پذیر. چنین رابطه‌ای ویژه‌ی عالمِ مکانیکی‌ست. چنان‌که در عالمِ جرم‌هایِ آسمانی در کیهان قانون‌هایِ فیزیکیِ یکسان و همیشگی حکم‌رواست. اما عالمِ اندامی (organic) یا زنده فرمانگزارِ روابطِ علیّت استثناناپذیر یا همیشه یکسان نیست. این‌جا چیزی «خودسرانه» در کار است که از پذیرشِ همیشگی یا مکانیکیِ قانون‌هایِ یکسان سرباز می‌زند. یعنی، در این قلمرو از هستی منطق و استثناناپذیری با «بی‌منطقی» و استثناناپذیری درهم آمیخته است. از آن بالاتر، در عالمِ پدیده‌هایِ زَبَراندامی (superorganic)، عالمِ پدیده‌هایِ فرهنگی، استثنابرداری، یا «خودسرانگی» در برابرِ قانون‌ها و قاعده‌ها، بسیار فراوان‌تر و چیره‌تر از عالمِ اندامی (أرگانیکی) است. زبان‌هایِ طبیعی نمونه‌ی نمایانِ پدیده‌هایِ زَبَراندامی‌اند که در آن‌ها شکستنِ قاعده‌ها، یا «خودسرانگی»، خود یک امرِ طبیعی‌ست. به همین دلیل، و به عنوان پاسخی به نیازهایِ دنیایِ مدرن به یک قلمروِ زبانیِ مکانیکیِ استثناناپذیر برایِ علومِ طبیعی، در این یک-دو قرن، کسانی به اندیشه‌ی ساختن و پرداختنِ زبان‌هایِ برساخته‌ی مکانیکی، مانند اسپرانتو، افتادند یا کوشیده‌اند از دلِ زبان‌هایِ طبیعیِ یک زبانِ آرمانیِ منطقی یا فلسفی بیرون آورند.

منطقِ هر زبانی، یا دستگاهِ منطقیِ آن، همان دستگاهِ قاعده‌هایِ

دستوری آن است که بی آن جمله‌سازی ممکن نیست و بی‌آشنایی با آن نمی‌شود از ساختار معنایی جمله‌ها سر در آورد. اما، قاعده‌های دستوری، چنان که دیدیم، هیچ‌گاه به قانون بی‌تبصره تبدیل نمی‌شوند. یعنی، قانون‌هایی که همه جا و همیشه یکسان بر ساختار زبان حکومت کنند و استثنا بر دار نباشند. قاعده‌های دستوری به صورت حکم‌های ازلی از بیرون به زبان زور آور نمی‌شوند، بلکه از دل زیست تاریخی زبان برمی‌آیند و همراه با آن دگرگونی می‌پذیرند. قاعده‌های دستوری، در حقیقت، چیزی جز سلسله‌ای از عادت‌های زبانی نیستند که رفته-رفته و ناخودآگاه از کودکی در ساختار ذهن جایگیر می‌شوند. اما این ساختارها در گذار زندگانی تاریخی سخنگویان‌شان دگرگونی می‌پذیرند. زبان طبیعی با قاعده‌ها و بی‌قاعدگی‌های اش، در میان سخنگویان بومی‌اش، بر روی هم، زبان حسّ - آگاهی (sentience) و ذوق و رفتار زیبایی‌شناسانه (استتیک) است. هر زبانی در بوم خود یک زیست‌بوم زبانی است. زیست‌بوم زبانی است که زمینه‌ی حسّانی دریافت آواها و واژه‌ها و معناها و کاربرد قاعده‌های دستوری را از نوزادی به اهل زبان می‌آموزاند. و همین زمینه است که خوشایند و بدایند زبانی یا چشایی زبانی اهل زبان یا حسّ پایه‌ای زبانی و سنجه‌های استتیک آن را می‌پروراند و شکل می‌دهد. همچنان که میوه‌ها و گیاهان و جانوران محیط بومی امکان پدید آمدن فرهنگ خورد-و-خوراک و پخت-و-پزی را فراهم می‌کنند که چشایی بومی آن را خوش می‌دارد و، بالاتر از آن، بسیار دوست می‌دارد. حال آن که همان خورد-و-خوراک یا دست‌پخت برای چشایی نا-بومی چه بسا ناخوشایند تا حدّ تهوع آور باشد. از این رو، تنها بوم‌زادان، یا مردمان بومی، با ژرف‌ساخت آوایی و معنایی زبان خود، یعنی با لایه‌های زیرین حسّانی آن، رابطه‌ی ژرف دارند. زیرا آن زبان را در

زیست‌بومِ طبیعی و اجتماعی و تاریخی آن زیسته اند. بی‌قاعدگی‌های زبانِ طبیعی، یا استثناپذیری‌های قاعده‌های آن، نیز بخشی از سازمانِ حسانیِ زبانِ بومی‌ست که قاعده‌های کاربردِ «درست» و «نادرست» زبان را به دست می‌دهد. جز برایِ دستورشناسان و خبرگانِ زبان، برایِ اکثریتِ مردمِ حس-آگاهیِ زبانی‌شان است که قاعده‌های «درست» و «نادرست» را به دست می‌دهد نه خودآگاهیِ علمی. به عبارتِ دیگر، مکانیک (یا مکانیسم) زبانِ طبیعی و استتیکِ آن در-هم-تنیده و جدایی‌ناپذیر اند.

کودکانِ زبانِ مادریِ خود را به صورتِ دستگامی از عادت‌هایِ زبانی فرامی‌گیرند و چه‌بسا در کاربردِ قاعده‌هایِ زبانی به صورتِ قانون‌هایِ بی‌استثنا تا مدتی، از بزرگترها پیگیرتر اند. زیرا به دلیلِ آموخته نبودن با استثناها، در مواردی که بزرگ‌ترها قاعده‌ای را به کار نمی‌برند، آنان آن قاعده را گسترش می‌دهند و، به اصطلاح، صورتی «غلط» از آن می‌سازند^۱، تا آن که رفته-رفته، با تلقین و تکرارِ بزرگترها، بیاموزند که خلافِ قاعده‌ها را به کار برند. به همین دلیل، بهترین سخنگویان به هر زبانِ اهلِ آن زبان‌اند که به زبانِ خود خوگراند و عادت‌هایِ زبانی در ذهن‌شان همچون حکم‌هایِ ازلی درنهاده شده است. و باز، به همین دلیل، برایِ غیرِ اهلِ زبانِ آموخته شدن با سازمانِ عادت‌هایِ آوایی، دستوری و معناییِ زبانِ بیگانه، به‌ویژه هرچه سالمندتر شوند، دشوارتر می‌شود. زبان‌ها را تا آن‌جا که منطقی اند، یعنی پی‌روِ قاعده‌هایِ کلیِ دستوری، کم-و-بیش در هر سنی می‌توان آموخت. اما آنچه را که به عادت‌هایِ پایه‌ایِ زبانی باز می‌گردد، و بیش از همه به ساختارِ پایه‌ایِ آواییِ زبان، در جوانی، و بهتر از آن، در کودکی می‌باید آموخت که سنّ

۱. چنان که دیده شده است، کودکانِ فارسی‌زبانِ مصدرِ پزیدن را به جایِ پختن برایِ زمانِ گذشته نیز صرف می‌کنند و می‌گویند، «پزیدم».

آموخته شدن است، یعنی نقشِ آموخته‌ها را بر حس‌ها زدن و عادت پذیرفتن. در کاربردِ زبانِ طبیعی حس‌آگاهیِ زبانی بر شناختِ منطقی آن پیشی دارد.

یک زبانِ قاعده‌مندِ مطلق که هیچ استثنا نپذیرد، زبانی ست مکانیکی؛ زبانِ مهندسی شده و ساختگی. چنین زبانی برای پی‌رویِ مطلق از قاعده‌مندی‌هایِ دستوریِ خود، یا، به عبارتِ دیگر، سازمان‌بندیِ عقلانیِ نابِ خود، می‌باید راهِ ورودِ هر عنصرِ عاطفی و ذوقی یا هر خوشایند و ناخوشایندِ حسّانی را ببندد تا استثناناپذیریِ قانون‌ها شکسته نشود. به عبارتِ دیگر، حسّانیتِ زبانی می‌باید کنترل و سرکوب شود. زبانی مانند اسپرانتو یک زبانِ ساختگیِ مهندسی شده است. آیا به این زبانِ یکنواختِ بی‌رنگ - و - بو هرگز می‌شود شعر گفت؟ اسپرانتو یک زبانِ بی‌بوم است. در نتیجه، یک زیست‌بومِ زبانی نیست. یعنی، از دلِ هیچ خاکی نرُسته و رنگ - و - بویِ هیچ بوم - و - بَر و فرهنگ و مردمی را با خود ندارد. حال آن که شعر سرشار از رنگ - و - بویِ زبانِ طبیعی و بومِ فرهنگیِ خویش است. زبانی مانند اسپرانتو می‌تواند برای علم و تکنولوژی کارآمد باشد اما نه برای ادبیات. زیرا زبانِ ادبیاتِ زبانِ پرورده‌ی بوم - و - بَرِ طبیعی و فرهنگی ست؛ زبانی ست با رنگ - و - بویِ طبیعی و فرهنگی.

نگره‌ی مدرن به زبان

از ویژگی‌های بنیادیِ مدرنیّت، که بسیار درباره‌ی آن سخن رفته، یکی راززدایی (demystification) از طبیعت است. یعنی، زدودنِ همه‌ی هاله‌های رمز-و-رازی که نگاهِ جادویی و دینی بر طبیعت، همچون داده‌ای از عالمِ اسرارِ ازلی، بر آن می‌بست. با این دگرگشتِ نگاه به طبیعت نگاه به زبان نیز می‌بایست دگرگون می‌شد. نگاهِ مدرن طبیعت را همچون میدانی سنجش‌پذیر و دست‌یازی‌پذیر از ماده می‌نگرد، یا همچون ماشین و دستگاهی که می‌توان با علومِ طبیعی و ریاضی رمز-و-رازِ کارکردِ آن را فهمید و با تکنولوژی به زیرِ فرمانِ خواستِ قدرتِ بشری درآورد. خواستِ چیرگی بر طبیعت، چنان‌که گفتیم، بدون خواستِ چیرگی بر زبان و کاربردِ کارآمدِ آن در خدمتِ علم و تکنولوژی، نمی‌توانست کامیاب شود.

انسانِ پیش‌مدرن، چنان‌که گفتیم، به زبان همچون چیزیِ قدسی و داده‌ایِ الهی و ازلی، و در نتیجه، چیزیِ «آسمانی» و ایستا می‌نگریست. از چنین دیدگاهی، فردِ انسانی حقیقی هیچ‌گونه دست‌یازی به زبان را نداشت. یعنی، کمابیش، حقیقی‌جا به جا کردنِ هیچ چیزی را در آن یا افزودنِ هیچ چیزی را بر آن نداشت، که خلافِ رسم و عادت و شیوه‌ی رفتار

پدران و نیاکان باشد. بلکه تنها می‌بایست در این زمینه نیز، همچون هر زمینه‌ی دیگر، پی‌رو راه‌گذشتگان باشد که الگوهای اصیل و مقدس زندگی و رفتار، و از جمله زبان، را فرامی‌دهند.

و اما، قرارداد اجتماعی نظریه‌ای انقلابی بود که با شناختن فرد در مقام موجود بر-خود-ایستای خودفرمان، بنیاد برپایی جامعه‌ی سیاسی یا دولت را بر خواست آزادانه‌ی او نهاد. این نظریه نگرش سنت پرستانه به زندگی اجتماعی را درهم شکست و هاله‌ی رمز-و-راز اراده‌ی الاهی را از پیرامون نهادهای اجتماعی و سیاسی زدود و پدران و نیاکان را از جایگاه خداواری‌شان فرود آورد. این بینش و نظریه در اروپای قرن هجدهم و نوزدهم زمینه‌ی ذهنی انقلاب‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی را فراهم کرد. گسترش دامنه‌ی نظریه‌ی قرارداد اجتماعی به قلمرو زبان قدرت سنت و عادت را در این زمینه نیز درهم شکست و هاله‌ی رمز-و-راز زبان را نیز از آن برداشت. تا آن زمان زبان‌ها را همچون آینه‌ای می‌انگاشتند که جهان بیرون و درون انسان را در خود بازمی‌تابانند و کلام، در مقام هدیه‌ای الاهی، آینه‌ی تمام‌نمای هستی انگاشته می‌شد و میان واژه، همچون داللتگر (signifier)، و شیء، همچون دلالت‌یاب (signified)، رابطه‌ای سراسر است و ناگسستنی احساس می‌شد.

اما، انگارش زبان همچون یک قرارداد آوایی در یک جامعه‌ی زبانی، سرچشمه‌ی انقلابی در نگرش به زبان و رفتار با زبان شد. بنا بر این نگرش، میان ساختار آوایی واژه و آنچه می‌نامد و بیان می‌کند هیچ نسبت ضروری دلالتی نیست، مگر به عنوان قراردادی میان اهل یک زبان. برای مثال، میان واژه‌ی «فنجان» به عنوان داللتگر یا نامی برای شیء‌ای به این نام، و دلالت‌یاب یا همان شیء، هیچ نسبت دلالتی ضروری طبیعی نیست. چنان که در زبان‌های دیگر واژه‌هایی با ساختار آوایی دیگر جای

آن را می‌گیرد. برای مثال، در زبان انگلیسی همین واژه می‌شود cup و در فرانسه tasse. این نگرش پایه‌ای‌ترین اصل زبان‌شناسی مدرن نیز هست، یعنی قراردادانگاری رابطه میان دلالتگر و دلالت‌یاب در دلالتگری (signification) یا معنارسایی. این همان اصلی‌ست که فردینان دو سوسور در زبان‌شناسی مدرن پایه‌گذاری کرد و اکنون دست‌مایه‌ی بسیاری از دیدگاه‌های زبان‌شناسی علمی و فلسفی‌ست.

از دست‌آوردهای بزرگ دیگر مدرنیّت کشف تاریخیّت (historicity) پدیده‌ها و روش تاریخی‌اندیشی درباره‌ی آنهاست. با این روش، نگاه ذات‌باورانه به چیزها، که آنها را دارای ذاتی یا جوهری ثابت و ازلی و ایستا می‌انگاشت، جای خود را به فهم چیزها همچون باشندگان در گذار در بستر زمان، و در نتیجه، دگرگونی‌پذیر، می‌سپارد. نگاه تاریخی به زبان‌ها و پژوهش تاریخی درباره‌ی آنها نیز نشان داد که زبان‌ها از نظر ساختار آوایی، واژگانی، و دستوری نه تنها دگرگونی‌پذیراند، که تاریخ پیدایش و زیست و، سرانجام، مرگ دارند. زبان‌ها نیز، همچون همه‌ی پدیده‌های فرهنگی در فضاهای زیست‌انسانی، در میانگش (interaction) با محیط انسانی زیست خوداند و دگرگونی‌های اساسی در ساختارهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی سبب دگرگونی‌های بنیادی در آنها می‌شود؛ گاه سبب دوام زندگی‌شان و گاه سبب مرگ‌شان. پارین‌شناسی زبانی (linguistic paleontology) نیز – همچون پارین‌شناسی طبیعی که چه‌گونگی دگرگشت ساختارهای زیستانی (biological) را مطالعه می‌کند – چه‌گونگی دگرگشت‌های زبانی و قانون‌های آن، و چه‌گونگی برآمدن زبان‌های زنده را از دل زبان‌های مرده کشف کرده است. نگرش تاریخی به زبان و کشف و شناخت روابط تاریخی خانواده‌های زبانی، در عین آن که وجه خودجوش و طبیعی و تاریخی زبان‌ها و

دگرگونی‌پذیری‌شان را آشکار می‌کند، با زمینی و انسانی کردن زبان‌ها و ستردنِ هاله‌ی تقدسِ انگاره‌های مابعدالطبیعی از آن‌ها، نظریه‌ی قراردادانگاری (conventionalism) زبان را بیشتر نیرو داده است.

قراردادانگاری زبان زمینه‌ی امکانِ شناختِ علمی آن، زیرِ چنگ آوردنِ آن، و امکانِ دستکاری در آن را، به یاریِ تکنولوژیِ زبانی، فراهم می‌کند. اگر امروز شاهدِ حضورِ شاخه‌ای از علمِ زبان‌شناسی به نامِ ترم‌شناسی (terminology) و اصطلاحاتی همچون «مهندسیِ زبانی» و «برنامه‌ریزیِ زبانی» هستیم، این‌ها حاصلِ آن فرایندِ موازی‌ست که علومِ طبیعی و علومِ زبانی را پا به پای هم پیش برده است. پیشرفتِ علومِ طبیعی و تکنولوژیِ متکی بر علم با پیشرفتِ علومِ زبانی و تکنولوژیِ زبانی رابطه‌ی ضروریِ ناگسستگی دارد.

جهانِ مدرن جهانِ انقلاب‌هاست. بی‌هوده نیست که این‌همه واژه‌ی انقلاب برای پدیده‌ها و دست‌آوردهای آن در زمینه‌ی علم و فن‌شناسی و هنر و زندگانی سیاسی و اجتماعی به کار می‌رود، برای مثال: انقلابِ کوپرنیکی، انقلابِ نیوتنی، انقلابِ داروینی، انقلابِ کانتی، انقلابِ فرویدی، و در جوارِ آن‌ها، انقلابِ صنعتی، انقلابِ کامپیوتری، و جز آن‌ها، تا انقلاب‌های سیاسی‌ای که از انقلابِ فرانسه به این‌سو چهره‌ی نظام‌های سیاسی را بر روی زمین دگرگون کرده‌اند. پیشاپیش این‌ها همه، و به عنوانِ زمینه‌سازِ ضروریِ آن‌ها یا پایه‌ی آن‌ها، چنان‌که پیش از این اشاره کردیم، یک انقلابِ زبانی نیز در غرب رخ داده است. این انقلابِ زبانی، بر پایه‌ی علومِ مدرنِ زبانی، یک صنعت و تکنولوژیِ زبانی آفریده است که به زبان‌های پیشروِ مدرنیّت امکانِ توسعه‌پذیریِ بی‌پایانِ داده است؛ امکانی که برای پیشرفتِ بی‌امانِ علومِ طبیعی و تکنولوژی در دو قرنِ گذشته ضرورتِ بی‌چون و -چرا داشته است. توسعه‌ی زبانی البته

محدود به قلمرو علوم طبیعی و تکنولوژی نیست و تمامی زمینه‌های زندگانی مدرن را دربر می‌گیرد، از ادبیات و هنر و فلسفه گرفته تا ورزش و ارتش، و هرگونه فضای کار-و-کوشش و تولید را. درک معنای این انقلاب زبانی و چه‌گونگی دست‌آوردها و کارکرد آن راهیست سرراست به فهم ماهیت جهان مدرن.

در این پژوهش می‌خواهیم نظری به این انقلاب زبانی به‌ویژه در قلمرو علمی بیندازیم و اهمیت زیربنایی آن را برای پدید آمدن دنیای مدرن بازنماییم، و سپس به مسأله‌ی زبان فارسی درگیر-و-دار آن با فرایند مدرنگری خود بپردازیم. در این کار در درجه‌ی نخست نگاه ما به زبان انگلیسی‌ست، که تواناترین و جهانگیرترین زبان مدرن است، ولی اشاره‌هایی به زبان‌های فرانسه و تا حدودی به آلمانی - به عنوان سه زبان مادر مدرنیته - نیز خواهیم داشت.

نگاهی به تاریخ پیدایش زبان‌های مدرن

زبان‌های مدرن اروپایی، پایه‌ی رشد ذهنیت و فرهنگ و مدنیته مدرن، از خلال جنبش رنسانس در غرب اروپا، از دل فضای زبانی اروپا برآمده‌اند. این زبان‌ها، از سوی، در درون خود، حاصل دگرگشت‌های تاریخی زبانی‌اند، و از سوی دیگر، برآمده از دل تاریخ فرهنگ در اروپا. نگرشی کلی به این دو عامل، یعنی هم وضع زبانی و هم فرهنگی، برای فهم وضعیته کنونی زبان‌های پیشگام مدرنیته، در پیوند با بحثی که در آن‌ایم، ضروری‌ست.

بنیاد زبانی و دگردیدی‌های تاریخی زبان‌های اروپایی

زبان‌های اروپایی همگی از ریشه‌ی هند-و-اروپایی (Indo-European)‌اند، جز چند زبان، مانند فنلاندیایی و مجاری، که زبان‌شناسان آن‌ها را از

ریشه‌ی زبان‌های اورالی (Uralic) می‌دانند، و زبان باسکی (Basque)، در اسپانیا، که زبان تک‌افتاده‌ای (isolated language) است. یعنی، به گفته‌ی زبان‌شناسان، با هیچ خانواده‌ی زبانی خویشاوندی ندارد. زبان‌های دارای ریشه‌ی هند-و-اروپایی در این قاره از شاخه‌های گوناگون‌اند: یونانی، لاتینی، سلتی، ژرمنی، اسلاوی. هر یک از این خانواده‌های زبانی، و هر زبانی از هر یک از این خانواده‌ها، سیر دگرذیسی‌های جداگانه‌ای داشته‌اند. دگرگونی‌های ساختاری زبانی در طول چند هزاره، بر اثر جدایی جغرافیایی قوم‌های سخنگو به این زبان‌ها، و نیز زیست‌تاریخی-فرهنگی جداگانه‌شان، نه تنها میان این خانواده‌های زبانی - که دارای نیای هند-و-اروپایی مشترک‌اند - بلکه میان زبان‌های هم‌خانواده نیز چنان جدایی افکنده که شناخت هم‌خانوادگی آن‌ها چه‌بسا جز برای زبان‌شناسان شناسای این زبان‌ها ممکن نباشد. برای مثال، زبان آلمانی و زبان انگلیسی هر دو از خانواده‌ی زبان‌های ژرمنی‌اند (شامل زبان‌های اسکاندیناویایی، بجز فنلاندی، زبان هلندی، و جز آن‌ها). اما در سیر دگرگشت تاریخی، در فضاهای جغرافیایی و فرهنگی گوناگون، این دو زبان چندان از هم دور شده‌اند که شناسایی خویشاوندی آن‌ها با دید غیر علمی جز در شماری واژه‌های پایه‌ای و هم‌ریشه‌ی این دو زبان ممکن نیست.

زبان آلمانی در سیر تحوّل تاریخی خود گویا به بخش عمده‌ای از ویژگی‌های دستوری و نیز واژگان بومی ژرمنی وفادار مانده و آن‌ها را در دستگاه دستوری و واژگانی خود زنده نگاه داشته است. از این شمار است نگاهداشت جنسیت سه‌گانه‌ی اسم (مذکر، مؤنث، خنثا)، پیشوندها و پسوندهای باستانی، صرف اسم و صفت و آرتیکل، امکان ساختن واژه‌های پاره‌مند (compound words) یا ترکیب تکواژها تا بیست و چند

سیلاب، و ساختمان پیچیده‌ی نحوی‌ای که به ریشه‌ی ژرمنی و ساختار کهن‌تر هند-و-اروپایی خود، یعنی ساختار چهرگشتار (inflectional) و ترکیبگر (synthetic) زبان‌های نیاکانی بسیار پای‌بند مانده است.

در برابر، زبان انگلیسی با رها کردن کمابیش کامل این ویژگی‌ها به زبانی بسیار ساده‌تر از نظر دستوری بدل شده و به سبب وام‌گیری بی‌حد-و-مرز از واژگان لاتینی و فرانسه، و سپس یونانی، بخش عمده‌ای از واژگان کهن آنگلو ساکسون خود، از ریشه‌ی ژرمنی، را وانهاد، و بر روی هم، نسبت به زبان آلمانی، از همه جهت (آوایی، واژگانی، دستوری) چهره‌ی دیگر یافته است. در زبان انگلیسی مدرن نه تنها اسم که فعل و صفت نیز بخش عمده‌ی چهرگشتاری‌ها (inflections) یا، به اصطلاح رایج‌تر، «حالت‌های صرفی» خود را از دست داده‌اند و از یک زبان چهرگشتار ترکیبگر (synthetic inflecting) به زبانی در اساس تحلیلی (analytic) بدل شده است.^۱ به این معنا که، در آن واژه‌های دستوری آزاد و ترتیب ثابت واژه‌ها در جمله، به عنوان عامل معنارسان، جای بسیاری از کارکردهای چهرگشتاری‌ها در ساختار کهن آن را گرفته است. چنین جریانی میان زبان بسیار چهرگشتار لاتینی و دختران زبانی آن، مانند ایتالیایی و فرانسه، نیز رخ داده است. برای مثال، معادل واژه‌ی amico (به دوست)، که در لاتینی مفعول با واسطه‌ی (بهبشی dative) مفرد است، در زبان‌های دختر آن با این عبارت‌های اضافه‌گر (prepositional phrases)

۱. یک مثال: واژه‌ی آلمانی aus-ein-ander-gehen ترکیبی است از چهار تکرار. برابرهایی انگلیسی آن از این گونه است: split up, disperse, break up که از یک جزء یا چند جزء جدا از هم تشکیل شده‌اند. (از Deutsch-English و Langenscheidts Grosses Schulwörterbuch). مثال‌های دیگر گرایش زبان انگلیسی از ساختار اصلی ترکیبی ژرمنی به ساختار تحلیلی را در این نمونه‌ها می‌توان دید: آلمانی ausgehen / انگلیسی go out؛ آلمانی einkommen / انگلیسی come in؛ آلمانی hinausführen / انگلیسی go beyond.

بیان می‌شود: فرانسه *à l'ami*، ایتالیایی *all'amico*، اسپانیایی *al amigo* (Schendl 2001 pp. 36-37). در چنین زبان‌هایی که واژه‌ها چهرگشتار نیستند، یعنی شکل‌شان برای رساندن ساختار دستوری دگرگون نمی‌شود، از نظر معنارسانی، زنجیره‌ی سخن (word order)، یا ترتیب واژه‌ها در جمله، جای ساختار چهرگرد کهن را گرفته است.

زبان فرانسه نیز، از این نظر، نسبت به نیای خود، زبان لاتینی، بسیار ساده‌تر شده و ساختارهای ترکیبی را رها کرده و ساختار در اساس تحلیلی یافته است. اما از ویژگی‌های کهن چند ویژگی را نگاه داشته است، مانند دو جنسیت (مذکر و مؤنث) و همخوانی اسم و صفت از نظر جنسیت.

این دگرگشت بنیادی ساختار زبان در مورد زبان‌های انگلیسی و فرانسه و پایداری زبان آلمانی بر بخش عمده‌ای از ساختارهای دیرینه‌ی ژرمنی خود، در سرگذشت تاریخی این زبان‌ها در جهان مدرن نقش اساسی داشته است. یکی از مهم‌ترین نتیجه‌های آن این است که زبان فرانسه توانایی پاره‌پیوندی (compounding) خود را بسیار از دست داده و از مایه‌های بومی خود کمتر می‌تواند واژه‌ی پاره‌مند (compound word) بسازد. از این جهت، برای توسعه‌ی خود در جهت نیازهای جهان مدرن، ناگزیر از وام‌گیری بی‌نهایت از یونانی و لاتینی بوده است که چنین توانایی‌ای دارند. زبان انگلیسی نیز که بسیار، اما کمتر از فرانسه، تحلیلی شده است و توانایی پاره‌پیوندی آن بسیار کمتر شده و پاره‌پیوندهای بیش از سه-چهار سیلاب را از مایه‌ی بومی خود بر نمی‌تابد. به این دلیل، و به دلایل دیگر - که پس از این به آن‌ها خواهیم رسید - همان راه زبان فرانسه را در پیش گرفته است، یعنی وام‌گیری بی‌نهایت از زبان‌های یونانی و لاتینی، به‌ویژه برای کاربردهای علمی و فنی. اما آلمانی که توانایی

پاره‌پیوندي گسترده‌ی خود را نگاه داشته، می‌تواند مانند یونانی و لاتینی از مایه‌های ژرمنیک خود، از چسبانش ستاک‌ها (stems) و پیشوندها و پسوندها، ترکیب‌های تازه و بس‌پاره بسازد.^۱ با این همه، این زبان نیز در وام‌گیری واژه‌ها از مایه‌ی یونانی و لاتینی از راه فرانسه و انگلیسی، یا سراسر با وام گرفتن از خود آن زبان‌ها، یا ساختن پاره‌پیوندهای تازه از لغت مایه‌های آن زبان‌ها، به ویژه برای زبان علم و تکنولوژی، درنگ نکرده است.^۲ از سوی دیگر، سادگی بسیار زبان انگلیسی از نظر دستوری در برابر پیچیدگی و دشواری بسیار زبان آلمانی از این جهت، در جوار عوامل اقتصادی و سیاسی، سبب شده است که زبان انگلیسی بدل به زبان جهانی علم و فن و فرهنگ و تجارت و سیاست شود و زبان آلمانی - همچنان که فرانسه - میدان را هرچه بیشتر به آن ببازد.

بنابراین، در این پژوهش هرگاه که از زبان‌های اروپایی سخن می‌گوییم،

۱. واژه‌ای مانند television / télévision در انگلیسی و فرانسه از ترکیب - tēlē (از یونانی، به معنای دور؛ از دور) و vision (از لاتینی، به معنای دیدن) از بر ساخته‌های زبان علمی و فنی از آغازهای سده بیستم است. اگر بنا بود که از مایه‌های بوم‌گویی فرانسه و انگلیسی برابری برای آن ساخته می‌شد، چیزی مانند این از آب درمی‌آمد:

seeing (looking) from faraway / voir (regarder) de loin

که ترکیب نیست، عبارت است. زیرا در زبان فرانسه loin پیشوندگونه یا پسوندگونه به یک اسم نمی‌چسبد. در انگلیسی هم اگرچه امکان ساختن ترکیبی مانند far-seeing هست، اما از آن‌جا که در مورد زبان خود غیرت آنگلوساکسونی‌گری زبان ندارند، و امکانات ترکیب‌سازی زبان‌شان نیز چندان گسترده نیست، به لاتین‌گری زبان‌شان بیشتر گرایش دارند. حال آنکه زبان آلمانی، با غیرت آلمانی‌گری، و با بهره‌گیری از امکان بی‌پایان ترکیب‌سازی در زبان خود واژه‌ی Fern-sehen را درست در برابر آن ساخته است، از fern (دور) و sehen (دیدن).

۲. به خلاف زبان‌های انگلیسی و فرانسه که با دست باز از یونانی و لاتینی وام گرفته‌اند، و انگلیسی همچنین از فرانسه، در میان آلمانیان، از پایانه‌های سده‌ی هفدهم، در برابر ورود «واژه‌های بیگانه» (Fremdwörter) ایستادگی‌ای بوده است و زبان‌دانان آلمانی در قلمرو علم و فلسفه کوشیده‌اند برابری واژه‌های «بیگانه» را از مایه‌های بوم‌گویی زبان خود بسازند. (نک: داریوش آشوری، فرهنگ علوم انسانی، «درآمد».)

مقصود ما زبان‌های پیشرو مدرنیّت یا زبان‌های بسترِ آن‌اند. یعنی، در درجه‌ی نخست، انگلیسی و فرانسه، و سپس آلمانی، و زبان‌های پیرو آنها از ریشه‌ی هند-و-اروپایی، همچون ایتالیایی و سوئدی و دانمارکی، و نیز زبان‌های اسلاوی شرقی که مدلِ توسعه‌ی این زبان‌ها را در جهتِ مدرنیّت دنبال و کپی می‌کنند.

رشد زبان‌های مدرن بر بستر زبان علمی

زبان‌های انگلیسی و فرانسه در سده‌ی شانزدهم آخرین مرحله‌های دگرذیسی خود را از نظر ساختار آوایی و دستوری می‌گذرانند. این دو زبان، چنان که دیدیم، در این دگرذیسی بسیاری از ویژگی‌های زبان‌های کهن لاتینی و ژرمنی، یعنی ساختارهای چهارگشتار-ترکیبی خود را از دست می‌دهند و به زبان‌های تحلیلی‌ای بدل می‌شوند که توانایی‌های نیاکان خود را در ترکیب‌گری ندارند. اما در دوران دگرذیسی پایانی از نظر واژگانی، به‌ویژه در قلمرو زبان‌مایه‌ی علمی، فلسفی، حقوقی، اداری، و جز آن‌ها، لاتینیده می‌شوند، یعنی واژگان لاتینی را، با دامنه‌ی بسیار گسترده، در خود می‌پذیرند. این جریان را در مورد زبان انگلیسی لاتین‌گری (Latinization) آن زبان می‌گویند و در مورد زبان فرانسه لاتین‌گری دوباره‌ی (relatinisation) آن. زیرا زبان فرانسه خود از فرزندان زبان لاتینی‌ست. این زبان در برابر زبان فرادست فرهنگی و ادبی، یعنی زبان لاتینی، تا دو-سه قرن پیش، «زبان عامیانه» (langue vulgaire) شناخته می‌شد و نیروبخشی به آن به عنوان زبان علم و فرهنگ و ادب مدرن به یاری زبان مادر امکان‌پذیر شد. (Chaurand, p.56ff)

در کل، زبان‌های بوم‌گوشی (vernacular) اروپا تا سده‌ی نوزدهم، در

قیاس با زبان لاتینی، زبان‌های عامیانه شناخته می‌شدند (OCEL, p.1098). این گونه نگاه به زبان بومی نیازمند توسعه، از سویی، و حضور پر قدرت میراث زبانی و فرهنگی زبان‌های کلاسیک سبب شد که آن حادثه‌ی زبانی بسیار مهم و حیاتی برای تمدن مدرن روی دهد. یعنی، سوار کردن ساختار ترکیبی زبان‌های کلاسیک بر روی ساختار تحلیلی زبان‌های مدرن. بدین‌سان، امکان ساخت - و پرداخت دستگاه‌های ترم‌شناسی به صورت سیستمانه برای علوم طبیعی فراهم آمد. با توجه به محدودیت‌های دستوری و واژگانی این دو زبان طبیعی، بی‌این‌کار برپا کردن چنان دستگاه‌های عظیم ترم‌شناسی با امکان توسعه‌ی مکانیکی بی‌نهایت ممکن نبود.

این نکته‌ی اساسی را همواره به خاطر می‌باید داشت که زبان‌های مدرن بر بستر رشد علم و تکنولوژی و شیوه‌ها و ساختارهای مادی و معنوی مدرن رشد کرده‌اند و می‌بایست به ضرورت‌ها و نیازهای آن پاسخ گویند. ارنست یونگر، نویسنده‌ی آلمانی، مدیریت را «بسیج سراسری» وصف می‌کند، یعنی بسیج همه‌ی توان‌های عقلی و مادی در جهت چیرگی سراسری بر طبیعت. بسیج زبانی نیز ناگزیر رکن اساسی این بسیج سراسری است. زیرا بدون زبان تمدن و فرهنگ چه‌گونه ممکن است؟

سده‌ی هفدهم شاهد پیروزی بینش علمی مدرن در انگلستان بود. با زمینه‌ای که روشنی‌یابی (Enlightenment) سده‌ی هجدهم فراهم آورد، ایمان به بینش علمی و طرد بینش دینی قرون وسطایی و خوش‌بینی بی‌نهایت به پیشرفت تمدن و فرهنگ از راه پیشرفت علم و دست‌آوردهای تکنولوژی، سبب جهش عظیم و پُرشتاب علوم طبیعی از سده‌ی هجدهم، و در پی آن، علوم انسانی، از سده‌ی نوزدهم، شد. این حرکت بسیار پهناور

و پُرشتاب نیاز به بسترِ زبانیِ پهن‌آور و گسترنده‌ای داشت که به نیازهایِ دم‌افزونِ پیشرفتِ علم و تکنولوژی پاسخ گوید. زبان‌هایِ «طبیعی» با تنگناهایِ دستوری و محدودیت‌هایِ واژگانی‌شان، چنان که دیدیم، هرگز نمی‌توانستند این بسترِ زبانی را، چنان که باید، فراهم کنند. تنش میانِ زبانِ طبیعیِ گران‌بار از تاریخ و فرهنگ، یعنی تجربه‌هایِ زندگانیِ قومی و ملی، و، در نتیجه، گران‌بار از احساس‌ها و عاطفه‌هایی که سایه‌هایِ معناییِ بسیار بر واژگانِ زبان می‌افکنند و ابهام‌ها و ابهام‌هایِ معنایی را پدید می‌آورد، از سویی، و پدیدار شدنِ میدانِ شناختِ علمی و تکنولوژیِ نو و خواسته‌هایِ زبانیِ آن‌ها، از سویِ دیگر، به عنوانِ یک مسأله‌ی اساسی، در آستانه‌ی جهشِ علوم و اندیشه‌ی مدرن، خاطرِ فیلسوفیِ همچون لایبنیتس را در سده‌ی هجدهم به خود مشغول می‌داشت. او بارها از این گلایه کرد که واژه‌ها میانِ اندیشه و واقعیت در نوسان‌اند. واژه‌ها را به میانجی‌هایِ تیره-و-تاری همانند می‌کرد که «نورِ برآمده از چیزهایِ پدیدار از خلال‌شان به در می‌رود، و [در نتیجه] در پیش چشم ما جز چیزی مه‌آلود نمایان نمی‌شود.» از این رو در رساله‌ی جستارهایِ نو درباره‌ی فهمِ بشری، برایِ بالا بردنِ توانِ شناختیِ زبان یک زبانِ برساخته پیشنهاد کرد که واژه‌هایِ آن معناهایِ ثابتِ معین داشته باشند (Fluck, S.34).

زبانِ حرفه‌ای برایِ علموران و فن‌شناسان، افزون بر کاربردِ آن در جریانِ شناخت، کارِ نگاه‌داشتِ شناختِ علمی و فرادادنِ آن‌ها را نیز به عهده دارد. زبانِ حرفه‌ای، به عنوانِ وسیله‌ی ارتباطی، در کوشش برایِ رسیدن به شفافیت و رساییِ بیان، و نیز صرفه‌جویی در وقت و صرفِ انرژی، نقشیِ اساسی دارد. زبانِ حرفه‌ایِ برساخته می‌باید همه‌ی ویژگی‌هایی را داشته باشد که علموران و فن‌شناسان از چنین زبان‌مایه‌ای چشم دارند: یعنی، رسایی، دقت، فرادستی یا آسانیِ کاربرد. آنچه امکان

چنین کاری را با دامنه‌ی شگفت‌انگیز کنونی در فضای تمدن اروپایی فراهم کرد بستر تاریخی زبانی و فرهنگی اروپا بود. این بستر بود که پیشاپیش سرمایه‌ی واژگانی زبان‌های کلاسیک و ساختار ترکیبگر آن‌ها را در اختیار دانشوران می‌گذاشت.

البته، مقصود این نیست که تمامی سرمایه‌ی واژگان علمی از زبان‌های کلاسیک گرفته شده و زبان‌های بومی هیچ نقشی در آن ندارند. اما، بخش عمده‌ی آن‌ها، به‌ویژه در علوم طبیعی، وام گرفته از آن دو زبان است که با کار تکنولوژیکی زبانی تبدیل به دستگاه‌های ترم‌شناختی علمی شده‌اند. این دستگاه‌های ترم‌شناختی با رده‌گان‌شناسی (taxonomy)، یا طبقه‌بندی سیستمانه‌ی داده‌های علمی، رابطه‌ی سیستمانه دارند. در بخش عمده‌ی علوم طبیعی (شیمی، پارین‌شناسی، جانورشناسی، گیاه‌شناسی، فیزیولوژی، کالبدشناسی، و علوم زمین‌شناسی با شاخه‌های فراوان‌شان) چنین دستگاه سیستمانه‌ی زبانی رده‌بندی دست‌آوردهای علمی و انباشت مایه‌ی حیرت‌انگیز شناخت علمی، و سرانجام، کاربرد تکنولوژیکی آن‌ها را در طول دو قرن گذشته ممکن کرده است؛ دو قرن که هزاران برابر هزاره‌های گذشته شکل زندگی انسان را بر روی زمین با انقلاب‌های دائمی علمی و تکنولوژیکی خود زیر-و-زبر کرده است.

کاری را که ذهنیت مدرن با زبان کرده است می‌توان بنا کردن یک شاهراه زبانی نامید. شاهراه (highway; Autobahn)‌های مدرن همه‌ی راه‌بندهای طبیعی را از سر راه برمی‌دارند و زمین را هموار و آسفالت می‌کنند تا رانندگان بتوانند از سراسرترین مسیر با بیشترین سرعت به سوی سرمنزلی که می‌خواهند روانه شوند. شاهراه در مسیر خود اگر به رودخانه و درّه برخورد روی آن پل می‌زند؛ اگر به کوه برخورد زیر آن تونل می‌زند؛ اگر به جنگل برخورد آن را می‌برد؛ یا آن‌ها را دور می‌زند و

از کنارشان می‌گذرد. شاهره‌گذرگاهیست که برای گذرِ خودروهایی مدرن ساخته شده و انسان در آن به هیچ مانعِ طبیعی بر نمی‌خورد.

زبانِ علوم و فنونِ مدرن نیز چنین زبانیست. زبانیست، یا بهتر است بگوییم، زبانمایه‌ای است که انسان در آن مانع‌هایِ طبیعیِ زبان و محدودیت‌هایِ آن را از میان برمی‌دارد یا آن‌ها را دور می‌زند و مسیری سراسر است و یکنواخت و هموار ایجاد می‌کند تا علوم و فنون بتوانند به آسانی و با شتابِ هرچه بیشتر به جلو حرکت کنند. ضرورتِ رشدِ شتابانِ علم و تکنولوژی، چنان که در موردِ زبان‌هایِ فرانسه و انگلیسی دیدیم، یک قلمروِ خودگردانِ زبانی در دلِ زبان‌هایِ طبیعی پدید آورده است که، چنان که گفتیم، لایه‌ای برساخته از زبانمایه‌ی علمی و تکنولوژیک را بر روی ساختارِ زبانِ طبیعی می‌نشانند. این لایه نه تنها فرمانبرِ حکم‌هایِ زبانِ طبیعی نیست، که ساختارِ خود را نیز به آن زورآور می‌کند و رفته-رفته زبانِ طبیعی را وادار به سازش با خود و پذیرفتنِ حکم‌هایِ خود می‌کند. اما پس از رواجِ آن زبانمایه و جذبِ آن در «زبانِ طبیعی» خود پاره‌ای از آن می‌شوند و دامنه‌ی «زبانِ طبیعی» را گسترش می‌دهد.

به عبارتِ دیگر، زبانِ علمی یک «منطقه‌ی آزاد» زبانی در اندرونِ زبانِ طبیعی پدید می‌آورد که از پی‌روی از حکم‌هایِ دستوری و معناییِ زبانِ طبیعی آزاد است و از حکم‌هایِ خود - که مکانیکی به کار بسته می‌شود - پی‌روی می‌کند؛ یعنی، کاربردِ یکدست و بدونِ استثنایِ آن حکم‌ها. اگر در زبانِ طبیعی قاعده‌هایِ دستوری استثنایپذیراند، و برایِ مثال، از یک صفتِ خاص نمی‌شود به صورتِ قیاسی اسم ساخت، یا از یک اسم، همان‌گونه، فعل نمی‌شود ساخت، به این دلیل که تاکنون ساخته نشده و خلافِ عادت‌هایِ اهلِ زبان است، در این رفتارِ مکانیکی با زبان، بر پایه‌ی

مایه‌های وام‌گرفته از یونانی و لاتینی، قلمروی از ساخت-و-سازِ واژگانی را به وجود آورده‌اند که در آن چنان حکم‌ها و محدودیت‌هایی در کار نیست. این «منطقه‌ی آزاد» زبانی حوزه‌ی بازرگانیِ آزادِ زبانی نیز هست. یعنی در آن حوزه زبان‌ها به آسانی فراورده‌های صنعتِ زبانی را داد-و-ستد می‌کنند و هر زبانی می‌تواند هر برساخته‌ی واژگانی را، به عنوانِ زبانِ بین‌المللیِ علم، از آن‌جا به فضایِ زبانیِ خود ببرد.

اساس این مهندسیِ زبانی، چنان‌که گفتیم، وام‌گیریِ تکواژها (پیشوندها، پسوندها، و ستاک‌ها) و واژه‌های ترکیبی از زبان‌های کلاسیک (لاتینی و یونانی) و به کار بردنِ آزادانه‌ی آن‌ها در همه‌گونه امکانِ ترکیبیِ تازه برای ساختنِ ترم‌های علمی و فنی است. واژگانِ وام‌گرفته از لاتینی و یونانی برای کاربردِ علمی و فنی را در انگلیسی و فرانسه واژگانِ «دانشورانه» (learned/savant) می‌نامند. برخی از واژه‌نامه‌های زبانِ فرانسه، مانند Robert، این‌گونه واژه‌ها را با عنوانِ «واژه‌ی دانشورانه» (mot savant) هویتِ جداگانه می‌بخشند. دانشوران برای وام‌گیریِ واژه‌های لاتینی و یونانی، و سرانجام زبان‌های دیگر، هیچ‌گونه محدودیتی ندارند. در نتیجه، بخشِ بزرگی از واژگانِ زبان‌های پیشاهنگِ مدرنیّت را همین «واژگانِ دانشورانه» تشکیل می‌دهد.

زبانمایه‌ی علمی یا ترمینولوژی در همه‌ی حوزه‌های کاربردیِ خود از نظرِ نسبت و رابطه با زبانِ طبیعی و ادبی ساختارِ یکسان و یکدست ندارد. دستگاه‌های ترم‌شناسی در قلمروهایِ گوناگونِ کاربردی می‌توانند به زبانِ کاربردیِ روزانه نزدیک باشند، یعنی لغت‌مایه‌ی آنرا به کار گیرند یا بخشِ عمده‌ای از آن خودجوش از دلِ زمینه‌های حرفه‌ای و کارخانه‌ها و کارگاه‌ها بیرون آمده باشد. از سویِ دیگر، بخشِ عمده‌ی زبانمایه‌ی علمی یکسره برساخته است. ضرورتِ گسترشِ زبانمایه‌ی برساخته‌ی علمی با

رشد انفجاری علوم طبیعی در قرن نوزدهم پیش آمد. زبان شاخه‌های گوناگون علوم زیست‌شناختی و زمین‌شناختی، با زیرشاخه‌های فراوان‌شان، از این مقوله است.

این که چرا زبان طبیعی، همراه با میراث زبانمایه‌ی ادبی‌اش، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای زبانمایه‌ی علمی مدرن باشد، نکته‌ای است که در باب آن درنگ باید کرد. گذشته از مسائل ساختاری زبان و مانع‌های آن، که شرح دادیم، هر زبان طبیعی در یک بستر تاریخی-جغرافیایی-فرهنگی پرورش یافته و میدان امکان‌شناسایی آن از محیط طبیعی، تا پیش از پیدایش علوم مدرن، محدود به محیط طبیعی بی‌واسطه‌ی خود و جانوران و گیاهان آن بوده است. دانش‌های پیشامدرن قومی یا فولکلوریک اند، در آمیخته با خرافات و افسانه‌ها و اسطوره‌ها، با پایه‌ی بسیار محدود تجربی، بدون روش و امکان‌شناسایی سیستمانه. زبان‌های طبیعی، در اساس، زبان‌های زیست‌جهان‌های انسانی اند و ناگزیر به قلمروهای خاص تاریخی و جغرافیایی تعلق دارند. در نتیجه، امکانات شناسایی‌شان، تا پیش از دوران مدرن، از میدان بسیار محدود تجربی با حواس انسانی، در قالب فرهنگی معین و پیشداوری‌ها و ارزش‌گذاری‌های آن، فراتر نمی‌رفت. شناخت انسان پیشامدرن از جانوران و گیاهان و کانی‌های محیط بی‌واسطه‌ی زیست‌خویش نیز بسیار محدود و فولکلوریک بود. اما، علم مدرن خواهان زبانی است که نه تنها به نیاز او برای شناخت بی‌کران پاسخ دهد، که از پیشداوری‌ها و ارزش‌دآوری‌های زبان طبیعی و سایه‌ای که زیست‌جهان فرهنگی بر آن می‌افکند نیز آزاد باشد. به عبارت دیگر، «عینیت» (objectivity) علمی خواهان زبانی فارغ از ارزش‌دآوری و سایه‌های معنایی است.

علم مدرن با بسیج سراسری‌ای که برای شناسایی سیستمانه‌ی تمامی

باشندگان، نه تنها در محیط پیرامونی، و نه تنها در سراسر کره‌ی زمین، که در تمام کیهان کرده است، از همان آغاز ناگزیر می‌بایست خود را از تنگنای واژگانی و دستوری زبان طبیعی برهاند. شناخت روزافزون و انباشتی علمی می‌باید خود را در قالب زبانمایه‌ای بریزد که با ساختار سیستمانه‌ی خود بازتابی زبانی از شناخت سیستمانه‌ی علمی و رده‌گان‌شناسی (taxonomy) آن باشد. این داستان را هیچ‌جا بهتر از زمینه‌هایی مانند جانورشناسی، گیاه‌شناسی، و زمین‌شناسی نمی‌توان دید که نیاز به شناسایی سیستمانه‌ی تمامی جانداران و کانی‌ها نه تنها بر پهنه‌ی کنونی زمین، بلکه در کل تاریخ پیدایش آن‌ها در صدها میلیون، بلکه چندمیلیارد، سال را می‌باید دربرگیرد.

علم مدرن نه تنها با تکیه بر حواس بی‌سلاح انسانی به دنبال هر موجودی در هر شرایط بودشی یا زیستی ممکن می‌گردد، که با اختراع میکروسکوپ‌های هرچه قوی‌تر تا ریزترین موجودات یا خردترین پاره از وجود هر موجودی را تجزیه می‌کند و به میدان شناخت می‌آورد. از سوی دیگر، با ساختن تلسکوپ‌های هرچه قوی‌تر، کل عالم کیهانی را. بدیهی‌ست که شناخت میلیون‌ها نوع موجود جاندار و بی‌جان با ساختارهای بسیار پیچیده‌ی فیزیکی و شیمیایی و زیستی‌شان، آن‌هم در طول تاریخ کره‌ی زمین، چیزی نیست که هیچ زبان طبیعی یا میراث ادبی با میدان تنگ واژگانی خود بتواند از عهده‌ی نام‌گذاری و بازگویی آن برآید. بنا بر این، یک بسیج زبانی، براساس به کار گرفتن سرمایه‌ی زبانی بخش چشمگیری از زبان‌های روی زمین، و به‌ویژه به میدان آوردن سرمایه‌ی واژگانی زبان‌های کلاسیک و استفاده از امکانات ساختاری ترکیبی آن‌ها و ریختن آن‌مایه‌ها در قالبی از زبان سیستمانه، همخوان با بینش روشمندان و سیستمانه‌ی علوم مدرن، ضروری بوده است. واژگان علمی و فنی مدرن

سر به میلیون‌ها می‌زند (Fluck, S.32) و همین بس برای آن که بدانیم هیچ سرمایه‌ی زبان طبیعی و ادبی پاسخگویی چنین گستره‌ای از شناخت نیست.

بستر زبانی مدرنیّت

سیر تاریخی دگر دیسی زبان‌های مادر مدرنیّت، در درجه‌ی نخست انگلیسی و فرانسه، چنان که اشاره شد، از ساختار ترکیبی به سوی ساختار تحلیلی ست. در این سیر - که زبان‌شناسان آن را به سه دوره (باستان، میانه، نو) بخش‌بندی می‌کنند - این زبان‌ها، چنان که گفتیم، بسیاری از ویژگی‌های باستانی خود را از دست می‌دهند و چهره‌ی تازه‌ای می‌یابند. از جمله، کاهش یافتن ساختارهای ترکیبی واژه در این زبان‌هاست، به درجات گوناگون. برای مثال، زبان‌های انگلیسی و فرانسه نمی‌توانند، جز در موارد استثنایی، مانند آلمانی و فارسی یک صفت را پیشوندگونه به یک اسم بچسبانند و، با افزودن یک پسوند، اسم دیگری از آن بسازند، مانند: جوان - مرد - ی یا خوش - گل - ی در فارسی، که از سه جزء ترکیب شده است: صفت + اسم (در مجموع یک صفت تازه) + پسوند اسم ساز (در مجموع یک اسم تازه).

محدودیت‌های دستوری و واژگانی، که به ساختار طبیعی زبان‌های فرانسه و انگلیسی باز می‌گردد، سبب شده است که، در مقام زبان‌های پیشتاز علم و اندیشه‌ی مدرن، از همان آغاز حرکت خود در سده‌ی هفدهم برای نشستن به جای زبان لاتینی، یعنی زبان فرهنگ و ادب نوشتاری اروپای غربی، بی‌هیچ درنگی مایه‌های واژگانی و ساختار پاره‌پیونددی دو زبان کهن مادر علم و فرهنگ اروپایی، یعنی یونانی و لاتینی، را، به عنوان واژگان علوم مدرن، وارد فضای زبانی خود کنند.

زبان‌های بومی اروپایی، مانند انگلیسی و فرانسه و آلمانی، تا آن زمان میراث نوشتاری چشم‌گیری نداشتند. میراث نوشتاری اساسی در فضای فرهنگ اروپایی تا آغاز دوران مدرن از آن دو زبان کهن یونانی و لاتینی بود. زبان یونانی حامل میراث پُراج و خیره‌کننده‌ی علم و فلسفه و فرهنگ یونان باستان، و لاتینی زبان نوشتاری کلیسا و علم و فرهنگ اروپای غربی از روزگار باستان تا سده‌ی هجدهم بود. هنگامی که در سده‌ی شانزدهم اندیشه‌ی نگاشتن علم و فرهنگ مدرن به زبان انگلیسی پیش آمد، گروهی زبان به پرخاش گشودند، زیرا این «زبان بربرها» را شایسته‌ی چنین کارکردی نمی‌دیدند. نوشتن به زبان انگلیسی یا ترجمه‌ی کتاب مقدس یا متن‌های کلاسیک را به آن ریختن دُر گران‌بها «در پای خوکان» می‌دانستند (Knowles, p.69). گذار از زبان لاتینی به زبان انگلیسی در نگارش، چنان که اشاره شد، خالی از تنش نبوده است، زیرا جایگاه اجتماعی والای لاتینی دانان را نیز تهدید می‌کرد، که پزشکان از آن جمله بودند. در این کشاکش کار به گرایش به سره‌نویسی انگلیسی نیز کشید (Barber, p.177).

اما با به راه افتادن این زبان‌های بومی، به کار گرفتن واژگان یونانی و لاتینی برای علم و فرهنگ مدرن همچون امری بدیهی با مشکلی جدی رویارو نبوده است. زیرا، از سویی، دانشوران اروپایی زبان لاتینی را، چه به عنوان زبان کتاب مقدس، چه به عنوان زبان نوشتاری علم و فرهنگ، به خوبی می‌دانستند. زبان یونانی نیز با رنسانس ایتالیا و سپس نفوذ آن در اروپای غربی به عنوان زبان فلسفه و فرهنگ بلند - جایگاه یونانی، فضای فرهنگی نوین اروپای برآمده از رنسانس را فروگرفته و آموزش آن برای فرهیختگی و دانشوری ضرورت داشت. آموزگاران این دو زبان باستانی، که اومانیزست (humanist) نامیده می‌شدند، فرهنگ یونانی-رومی را که با

فرمانرواییِ کلیسا حدودِ یک هزاره به نامِ فرهنگِ کفر سرکوب شده بود، زنده کردند. از دلِ این جنبش فرهنگِ رنسانس زاده شد، که زمینه‌ی جهشِ فرهنگ و تمدنِ اروپایی را به مدرنیّت فراهم کرد. ارزشِ والا و کششِ بسیار نیرومندِ علم و فلسفه و هنر و ادبیّات یونانی-رومی برایِ ذهنیّتِ نوخاسته‌ی اروپایی، از همه جهت، سبب شد که با پیشرفتِ علم یک لایه‌ی گسترده‌ی زبانِ برساخته‌ی علمی از ریشه‌ی یونانی-لاتینی بر رویِ مایه‌ی «طبیعی» زبان‌هایِ نوخاسته‌ی فرانسه و انگلیسی و ایتالیایی سوار شود. این جنبشِ زبانی، چنان که گفتیم، همچون بستر و زمینه‌سازِ زبانِ مدرنیّت در فراهم کردنِ اسبابِ پیشرفتِ علمی و فنی در همه‌ی زمینه‌ها نقشِ زیربناییِ اساسی داشته است.

گذشته از هم‌خانوادگیِ دو زبانِ یونانی و لاتینی و نزدیکیِ آن دو از نظرِ دستوری و واژگانِ هم‌ریشه، در دورانِ امپراتوریِ روم باستان - که یونان نیز به صورتِ ولایتی از ولایت‌هایِ زیر فرمانِ آن درآمده بود - زبانِ یونانی در مقامِ زبانِ دانش و هنر و علم و فلسفه در امپراتوریِ روم، و بالاتر از همه، در قلبِ آن، یعنی شهرِ رُم، نفوذیِ سترگ به هم زده و آموختنِ آن شرطِ ورود به عالمِ دانش شمرده می‌شد. به همین دلیل، زبانِ یونانی از همان دورانِ انبوهی از واژه‌ها را در قلمروِ هنر و فلسفه و علم به لاتینی وام داد. نوشته شدنِ عهدِ جدید یا انجیل در اصل به زبانِ یونانی و ترجمه شدنِ عهدِ عتیق نخست به یونانی و سپس، با چیرگیِ کلیسا بر امپراتوریِ روم، ترجمه‌ی تمامیِ کتابِ مقدس از یونانی به لاتینی، سبب شد که زبانِ لاتینی انبوهی از واژگانِ دینیِ مسیحی را از یونانی وام گیرد. نفوذِ زبانِ یونانی در زبان‌هایِ کنونیِ اروپایی تا پیش از قرنِ نوزدهم از راهِ زبانِ لاتینی بوده است.

«زبانِ لاتینی هزار و پانصد سال الگوهایِ واژه‌سازیِ یونانی، واژه‌ها، و

سازمایه (element) های واژگانی یونانی را در خود پذیرفته یا با خود سازگار کرده» و این دستگاه واژگانی یونانی بنیاد «از راه زبان لاتینی به دیگر زبان های اروپایی راه یافته است.» (OCEL, p.45). از جمله پی آمدهای مهم این جریان ترانویسی (transliteration) واژه های یونانی یا یونانی بنیاد به زبان نگاره ی لاتینی است که بر اثر آن دیگر زبان های اروپایی که زبان نگاره ی لاتینی را به کار می برند، به آسانی توانسته اند این واژگان و ام گرفته از یونانی را از راه زبان لاتینی پذیرا شوند و بر یک بستر واژگان یونانی-لاتینی-بنیاد به نیازهای زبانی مدرن پاسخ گویند. سرازیر شدن واژگان لاتینی و فرانسه به زبان انگلیسی در دوران فرمانروایی نورمان ها (Normans) بر انگلستان، در فاصله ی سده ی یازدهم تا سیزدهم میلادی، سبب پیشبرد روند لاتینگری (Latinization) این زبان بیش از هر زبان ژرمنی دیگر شد. با این روند، زبان انگلیسی از واژگان ژرمنی تبار خود به سود واژگان لاتینی تبار کاست، و از این راه، از همان سده های میانه، با واژگان یونانی تبار نیز در جامه ی لاتینی آشنا شد و پذیرای آن گشت.

لاتینی دانان اگر یونانی هم نمی آموختند، باز از راه زبان لاتینی با مایه ای کلان از واژگان دینی و فلسفی و علمی یونانی تبار آشنا بودند. از این رو، هیچ جای شگفتی نیست اگر که علم و فرهنگ مدرن اروپایی در بستر زبان های بومی ای که در دوران مدرن به زبان های ملی بدل شدند، با دست گشاده و بی هیچ تردید مایه های واژگانی این دو زبان را وام بگیرد و آن را سرمایه ی توسعه ی بی پایان خود کند.

درباره ی سازمان های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، دینی، و از جمله متافیزیکی فلسفی یونانی، به عنوان شرایط امکان پدید آمدن مدرنیّت تاکنون بحث های بی پایان شده است. اما، افزون بر آنها، این

پرسش نیز در ذهن من می‌گذرد که اگر این بسترِ تاریخیِ زبانی در زیرساختِ تاریخ و فرهنگِ اروپایی وجود نمی‌داشت، آیا علم و تکنولوژیِ مدرن هرگز می‌توانست به صورتی که می‌شناسیم و با شتابی که در توسعه‌ی آن می‌بینیم، پدید آید؟ در این پرسش هم وجهِ زبان‌شناختیِ مسأله را در نظر دارم و هم وجهِ تاریخی-فرهنگیِ آن را.

از جنبه‌ی زبان‌شناختی، اگر زبان‌هایِ انگلیسی و فرانسه، چنان که گفتیم، بر بسترِ تاریخیِ فرهنگِ اروپایی، بر بنیادِ زبان‌هایِ یونانی و لاتینی قرار نداشتند، ممکن نبود که بتوانند با ساختارِ تحلیلیِ زبانِ خود یک روساختِ ترکیبی بسازند. یعنی، روساختی به صورتی که اکنون می‌شناسیم و برایِ دستگاهِ واژگانِ مفهومی و علمی ضروری است. زیرا مایه‌ی واژگانی و ساختارِ ترکیبیِ وام‌گرفته از بسترِ یونانی-لاتینی است که به فرانسه و انگلیسی امکان داده است، با دور زدنِ مانع‌هایِ دستوری و محدودیت‌هایِ واژگانیِ زبانِ «طبیعی» امکانِ تولیدِ مکانیکیِ واژگان را فراهم آورند. فراورده‌هایِ تولیدِ انبوهِ مکانیکیِ واژگان، چنان که گفتیم، با جذب در بدنه‌ی زبانِ طبیعیِ خود به پاره‌ای آشنا و عادی، و در نتیجه، «طبیعی» از زبان بدل می‌شود. زیرا «زبانِ طبیعی» چیزی جز همان زبانِ آشنا و عادی نیست که در هر حوزه‌ای بی‌اندیشه و زحمت به کار می‌رود. اگر چنین انگاریم که اروپاییان زبان‌هایِ یونانی و لاتینی را همان‌گونه از یاد برده بودند که ما زبان‌هایِ کهنِ پهلوی و فارسیِ باستان و اوستایی را، زبان‌هایِ فرانسه و انگلیسی، با چسبیدن به ساختارِ طبیعی یا خودجوشِ زبانیِ خود - آن‌گونه که، برایِ مثال، ما به ساختارِ «طبیعی» زبانِ فارسی چسبیده‌ایم، یا مردمانِ دیگری همچون ما - چه گونه می‌توانستند بستری برایِ مدرنیّت و نیازهایِ زبانیِ بی‌پایانِ آن باشند؟ چنین گمانی البته یکسره جنبه‌ی بازیِ خیالی دارد. زیرا، درست است که سده‌هایِ میانه، با

حدود هزار سال تاریخ چیرگی آن بر فضای مادی و معنوی زندگانی اروپایی، روح یهودیت را در قالب کلیسای مسیحی بر اروپا فرمان روا کرد، اما امتداد زبان، از راه زبان لاتینی، رشته پیوندی را با جهان باستان یونانی-رومی پایدار نگاه داشت که سپس بار دیگر در قالب روح رنسانس زندگانی از سر گرفت. همچنان که زنده ماندن زبان فارسی رشته پیوندی را میان ایرانیان و تاریخ باستان سرزمینشان زنده نگاه داشت که همچنان بحرانی تاریخی را در دل فرهنگ ایرانی اسلامی از نظر هویت ایرانی یا اسلامی یا ایرانی-اسلامی، دوام بخشیده است.

باری، به عنوان یک تمرین و تجربه نظری، می‌خواهم کمی با این ایده بازی کنم تا بسنجیم که: اگر رابطه زبان‌های فرانسه و انگلیسی با زبان‌های کلاسیک (لاتینی و یونانی) بریده می‌شد و این زبان‌ها ناگزیر از آن می‌بودند که تنها با به کار گرفتن مایه‌های واژگانی بومی خود و، ناگزیر، بر پایه ساختار دستوری و عادت‌های زبانی خود، برای علوم و تکنولوژی مدرن واژه‌سازی کنند، چنین کاری چه گونه ممکن بود؟

البته، چنان که گفتیم، زبان انگلیسی نسبت به فرانسه امکان بسیار بیشتری برای ساختن واژه‌های ترکیبی چسبانشی دارد. زبان فرانسه، که از نظر ساختاری نسبت به انگلیسی باز هم تحلیلی‌تر شده است، کمتر می‌تواند ترکیب‌سازی کند. در نتیجه، برابر نشین واژه‌های پاره‌پیوندی در زبان انگلیسی، در زبان فرانسه معمولاً حرف اضافه‌ای در میانه دارند، مانند: waterfall/chute d'eau (آبشار)؛ rainbow/arc-en-ciel (رنگین‌کمان)؛ bathroom/salle de bain (حمام خانگی)؛ sunset/coucher du soleil (غروب خورشید)؛ moonlight/clair de lune (مهتاب)؛ bedroom/chambre à coucher (اتاق خواب).

توانایی ساختن ترکیب‌های پاره‌پیوندی در بوم‌گوش (vernacular)

انگلیسی نیز محدود است. برایِ مثال، جز در مواردی، نمی‌توان با وندچسبانی از آن‌ها ترکیب‌های تازه ساخت، یعنی همان کاری را کرد که در همین زبان، به صورتِ مکانیکی، با پاره‌پیوندهای لاتینی- و یونانی‌تبار (classical compounds)، یا، به عبارتِ دیگر، با «پاره‌پیوندهای دانشورانه» (learned compounds) یا واژه‌های ترکیبیِ برساخته‌ی دانشوران می‌کنند. چنان که از دو واژه‌ی agri-culture و bio-graphy - که نخستین ترکیبی از ریشه‌ی لاتینی و دوّمین ترکیبی از ریشه‌ی یونانی‌ست - با چسباندنِ پسوندهای -ic، -al، و -ly می‌توان صفتِ نسبی و قید ساخت: agricultur-(al)-ist، biograph-ic-al(-ly)، یا biograph-er. ولی ترکیب‌های انگلیسی ناب، که نمونه‌های آن را در بالا آوردیم، جز در مواردی که عادت‌هایِ زبانی اجازه می‌دهد، وندپذیر نیستند. به عبارتِ دیگر، چیزی به سر یا دُم‌شان نمی‌توان افزود. اگرچه گهگاه، با بهره‌گیری از معنای مجازیِ کلمه، در ترکیب با یک اسمِ دیگر، از آن‌ها اسمی برایِ چیزی ساخته می‌شود، مانند rainbow fish و rainbow trout.

با در نظر داشتنِ این محدودیّت‌هایِ اساسیِ ساختاری، می‌توان حدس زد که برساختنِ دستگاہِ ترکیب‌سازیِ چسبانشی برایِ ترم‌شناسیِ علمیِ مدرن در این دو زبان ناممکن می‌بود. برایِ مثال، واژه‌ای مانند biology/biologie (که ترکیبی‌ست از ریشه‌ی bios و logia در یونانی) اگر بنا می‌بود در این دو زبان از مایه‌هایِ بوم‌گوشیِ life (انگلیسی) یا vie (فرانسه) ساخته شود، ساختنِ چنین ترکیبی از آن‌ها امکان نمی‌داشت. در زبانِ فرانسه از آن جهت که اسم در این زبان، جز در مواردِ استثنایی، به شیوه‌ی چسبانشی ترکیب‌ساز نیست، ناگزیر ترکیبیِ اضافه‌گر مانند la science du vivant را به جایِ biologie می‌توان نهاد. در زبانِ انگلیسی، که امکانِ ترکیب‌سازیِ بیشتری دارد، می‌توان ترکیبیِ مانند life-science را

برای آن گمان کرد (چنان که به صورت جمع آن - life sciences - هم اکنون به کار می‌رود)، اما در این زبان هم از این حد فراتر نمی‌رود. یعنی، به صورت ترکیب و نپذیر با آن رفتار نمی‌توان کرد. در نتیجه، در این زبان هم می‌باید یک ترکیب اضافه‌گر مانند the science of life را به جای biology گمان کرد. به این ترتیب، برای biological/biologique نیز در بوم‌گوش این زبان‌ها ترکیب و نپذیر نمی‌توان تصور کرد و باید یک عبارت به حالت اضافه در برابر آن‌ها نهاد، مانند of the science of life / de la science du vivant. همچنان که برای قید biologically / biologiquement نیز چیزی از این دست را. همین سان هنگامی که به ترکیب‌های یونانی بنیاد (macro-/micro-biology/-gie) در این دو زبان برسیم، می‌بینیم که پیشوندهای micro- (از یونانی، mikros، کوچک) و macro- (از یونانی، makros، بزرگ) می‌توانند پیشوندگونه نقش چسبانشی بازی کنند. حال آن که، معادل‌های آن‌ها در زبان‌های انگلیسی و فرانسه (great, small / grand, petit) نمی‌توانند پیشوندگونه به واژه‌ی دیگر بچسبند. افزون بر این، بر این پاره‌پیوندها یا ترکیب‌های وام‌گرفته از یونانی می‌توان پسوندهای -ic/-ique و -ist/-iste را نیز افزود و ترکیب‌های macro-/micro-biological/-logique یا macro-/micro-biologist/-iste را ساخت.

مثال دیگر: ترکیب‌هایی را که زبان‌های انگلیسی و فرانسه از مایه‌ی chrono- (از یونانی، khronos، زمان) ساخته‌اند، به همان دلیل‌ها، با واژه‌های بوم‌گوشی time/temps نمی‌توان ساخت:

chronic/chronique

chronobiology/chronobiologie (-ist/-iste)

chronograph/chronographe (-ic/-ique)

chronology/chronologie (-ical/-ique; -ist/-iste)

chronometer/chronomètre

chronometry/chronométrage (-ic, -ical/-ique)

chronostratigraphy/chronostratigraphie (-ic/-ique)

anachronism/anachronisme (-ic/-ique)

diachrony/diachronie (-ic, -istic/-ique)

geochronology/géochronologie (-ical/-ique; -ist/-iste)

synchronic/synchronique (-ism/-isme)

synchronization/synchronisation

synchrotron/synchrotron

همچنان که ترکیب‌هایِ بر ساخته از tempo- (از ریشه‌ی لاتینی tempus، زمان) را:

temporal/temporel

temporality/temporalité

temporar-y (-ies, -i-ly, -i-ness)/temporaire (-ment)

به این ترتیب، می‌بینیم که نفوذِ ژرفِ زبان‌هایِ کلاسیک در زبان‌هایِ بومیِ اروپا و چیرگیِ فرهنگی‌شان چه‌گونه زمینه را برایِ بسیجِ عظیمِ زبانی در جهتِ پاسخ‌گویی به نیازهایِ بی‌پایانِ جهانِ مدرن به زبانمایه‌ی فنی فراهم کرده است.

بی‌آنکه بخواهیم تمامیِ مسأله را به یک مسأله‌ی زبانی فروکاهیم، می‌توان بارِ دیگر کنجکاوانه پرسید که، افزون بر دیگر عامل‌ها، اگر این زیرساخت و سرمایهِ زبانی در کار نبود، انقلابِ علمی و صنعتیِ غرب و پیشرفت و جهش‌هایِ بی‌امانِ آن در طولِ دو قرنِ اخیر چه‌گونه می‌توانست رخ دهد؟ نگاهی تنها به یک گوشه از داستان، به یکی از

دستگاه‌های مفهومی علمی بر پایه‌ی یک واژه‌ی وام‌گرفته از یونانی می‌تواند اهمیت و عظمت کار و دست‌آورد عظیم زبانی مدرنیته، و نیز کارکرد آن را روشن کند. در یک فرهنگ علوم زیستی (Life Science Dictionary) بر روی اینترنت، بر پایه‌ی bio، ۱۹۵ واژه‌ی پاره‌پیوندی می‌توان یافت که این تکواژ در آن‌ها پیشوندگونه و میانوندگونه به کار رفته است.

به این ترتیب، شاهد آن‌ایم که در زبان‌های فرانسه و انگلیسی در جوار بخش بزرگی از واژگان بومی این زبان‌ها واژه‌ای از ریشه‌ی یونانی یا لاتینی، یا هر دو، وجود دارد که در حوزه‌ی کاربرد علمی و تکنولوژیک به کار برده می‌شود. برای مثال، در جوار واژه‌ی water/eau (آب) در این دو زبان، که واژه‌ی بوم‌گوشی‌ست، دو واژه‌ی وام‌گرفته‌ی hydro- (یونانی) و aqua- (لاتینی) در کاربردهای علمی و فنی دیده می‌شوند. از واژه‌ی hydro- بیش از صد پاره‌پیوند و از aqua- (و نیز به صورت aqua-) دست‌کم بیست پاره‌پیوند در زبان علمی و فنی به کار می‌رود (نک: LSD و OED). واژه‌های بوم‌گوشی water/eau در این دو زبان، در واقع، برای کاربردهای خانگی و روزانه است. هنگامی که به یک ترم علمی یا تکنولوژیک برسیم، می‌بینیم که همیشه، در درجه‌ی نخست، از مایه‌ی یونانی و سپس لاتینی یا از ترکیبی از آن دو ساخته شده است.

جدول زیر نمونه‌هایی از همزیستی واژگان بوم‌گوشی انگلیسی و فرانسه را با واژگان وام‌گرفته از یونانی در قلمرو این دو زبان نشان می‌دهد، که مایه‌ی اصلی گسترش زبان‌مایه‌ی علمی و فنی در این دو زبان، و از آن‌جا در دیگر زبان‌های اروپایی، بوده است.

نمونه‌ی واژه‌های بوم‌گوشی انگلیسی/فرانسه
و واژه‌ی یونانی برابر آن‌ها در کاربرد علمی

انگلیسی	فرانسه	یونانی	مثال واژه‌ی علمی
being	être	onto-<ontos	ontology/ontologie
bird	oiseau	ornitho-<ornis	ornithology/ornithologie
death,dead	mort	necro-<nekros	necrology/nécrologie
far	loin	tele-<tele	telescope/télescope
fear	peur	-phobia<phobos	hydrophobia/hydrophobie
fire	feu	pyro-<pur	pyrotechnic/pyrotechnique
god	dieu	theo-<theos	theology/théologie
life	vie	bio-<bios	biology/biologie
man	homme	anthropo-<anthropos	anthropomorphism/anthropomorphisme
new	nouveau	neo-<neos	neolithic/néolithique
old	vieux	paleo-<palaios	paleolithic/paléolithique
right	droit	ortho-<orthos	orthodoxy/orthodoxie
soil	terre	agro-<agros	agronomy/agronomie
soul	âme	psych-<psukhe	psychology/psychologie
see	voir	scope-<skopion	bronchoscopy/bronchoscopie
stone	pierre	litho-<lithos	lithography/lithographie
stone	pierre	petro-<petros	petrology/pétrologie
sun	soleil	helio-<helios	heliography/héliographie
voice	voix	phono-<phone	phonology/phonologie
water	eau	hydro-<hudor	hydrology/hydrologie

دو زبان انگلیسی و فرانسه، چنان‌که گذشت، در سیر تاریخی و ویژگی‌های کهن چهرگشتاری-ترکیبی، یا ساختارهای کهن ژرمنی و لاتینی خود را بسیار از دست داده و ساختار تحلیلی جانشین آن‌ها شده است. در نتیجه، امکانات ترکیب‌سازی و وندپذیری در این زبان‌ها بسیار کاهش یافته است. اما گشوده بودن آن‌ها به روی زبان‌های کلاسیک این امکانات

را از راه دیگری به آن‌ها بازگردانده است. یعنی، یک دستگاهِ واژگانی با امکاناتِ صرفی، ترکیب‌پذیری، و نپذیری، و اشتقاقی مکانیکی که امکانِ توسعه‌ی شتابان و بی‌پایان به زبان می‌دهد. به عبارتِ دیگر، ساختارهای ترکیبی نامحدود از راهِ دیگر، از راهِ زبانمایه‌های علمی و فنی، به این زبان‌ها بازگشته و یک روساختِ زبانِ ترکیبی را بر زیرساختِ تحلیلی‌شان نشانده که نسبت به آن استقلالِ کامل دارد و از دایره‌ی محدودیت‌های آن - که محدودیت‌های «زبان طبیعی» و حکم‌های چاره‌ناپذیرِ آن است - پای بیرون می‌گذارد. واژگانِ دانشورانه، اما، تنها در دایره‌ی کاربردِ علمی و فنی خود محدود نمی‌ماند، بلکه بخشی از زبانمایه‌ی آن، از راهِ ارتباط‌های اجتماعیِ گوناگون، ناگزیر به واژگانِ همگانی نیز رخنه می‌کند و، گاه با معناهای تازه، واردِ زبانِ کوچه و بازار نیز می‌شود. در نتیجه، مایه‌ها و شگردهای ترکیبیِ آن‌ها به زبانِ همگانی نیز راه یافته است.^۱

۱. در کشورِ فرانسه، در یک سوپرمارکت این واژه‌ها را بر روی شیشه‌های داروهای سودمند برای پوست و حالت‌های گوناگونِ آن (خشکی، حساسیت، شکنندگی) می‌توان دید: dermo-nettoyant (پاک‌کننده‌ی پوست)، dermo-hydratant (نرم‌کننده‌ی پوست) dermo-nutritive (خوراک‌دهنده‌ی پوست)، dermo-protecteur (نگهبانِ پوست). این ترکیب‌ها براساسِ واژه‌های یونانی derma و dermatos (پوست) ساخته شده و یک اسم و یک صفت (از بوم‌گوییِ فرانسوی) را با هم ترکیب می‌کنند. در زبانِ «طبیعی» فرانسه چنین ترکیبی ممکن نیست. زیرا واژه‌ی بوم‌گوییِ فرانسوی برای «پوست»، یعنی peau، با این صفت‌ها ترکیب نمی‌تواند بشود و به حالتِ اضافه باید گفته شود. اگر بنا بود که این ترکیب‌ها با مایه‌ی بوم‌گوییِ یا زبانِ «طبیعی» فرانسه بیان شود، چنین می‌بایست باشد:

nutritive pour la peau; hydratant pour la peau; nettoyant pour la peau

آنچه سازندگانِ این داروها را به چنین نام‌گذاریِ خلافِ عادت و دستکاری در زبان برمی‌انگیزد، شأنِ علمیِ واژه‌ی (dermo-) در این ترکیب‌ها و جاذبه‌ی آن برای خریداران است که خود را نه با یک فرآورده‌ی ساده بلکه با فرآورده‌ای از عالمِ علم پزشکی و صنعت

در زبانِ انگلیسی گشاده‌دستی در کاربردِ واژگانِ یونانی‌تبار و لاتینی‌تبار به اندازه‌ای است که واژه‌هایِ یکسان از نظرِ ریخت‌شناسی در آن دو زبان می‌توانند در جوارِ هم، اما با رنگ‌هایِ معنایی در بافتارهایِ (contexts) گوناگون، کاربرد داشته باشند. چنان که در نمونه‌هایِ زیر می‌بینیم:

یونانی	لاتینی
dys-morphosis	mal-formation
ec-tomy	-ex-cision
en-tomon	in-sect
hyper-aesthetic	super-sensitive
meta-thesis	trans-position
meta-morphosis	trans-formation
odont-ology	dent-istry
peri-phery	circum-ference
peri-phrasis	circum-locution
phos-phor-us	luc-ifer
sphen-oid	cun-eiform
sym-pathy	com-passion
syn-thesis	com-position

به این ترتیب، واژگانِ یونانی و لاتینی از راهِ این زبانمایه‌ی بین‌المللی دانشورانهِ زندگانی از سرگرفته و معنایِ پیشوندها و پسوندهایِ کهنِ آنها در ذهنِ کسانی که آنها را به کار می‌برند، آگاهانه یا نیمه‌آگاهانه، زنده

→ داروسازی وابسته به آن روبه‌رو ببینند. واژه‌ی (dermo-) یا dermato-، پیشوندگونه و میانوندگونه، در ترکیب‌هایِ بی‌شمارِ مربوط به پوست در پزشکی (dermatology/-gie) و کالبدشناسی به کار می‌رود.

است. البته، این جفت‌ها از نظر دامنه‌ی معنایی و حوزه‌ی کاربردی یکسان نیستند و تفاوت آشکار دارند. برای مثال، hypostasis تنها در حوزه‌ی فلسفه و الاهیات، به معنای جوهر، کاربرد دارد و metamorphosis فنی‌تر است از transformation و، در نتیجه، حوزه‌ی کاربردی محدودتری دارد. odontology با نظریه‌های دندان‌شناسی سر-و-کار دارد، حال آن‌که سر-و-کار dentistry با نگهداشت دندان‌هاست. (Potter, 1960, p.64-65)

بدین سان است که امکان ساختن واژه‌های دورگه‌ی یونانی-لاتینی نیز فراهم می‌شود، مانند sociology (از ترکیب socius لاتینی به معنای همراه و logia یونانی، به معنای شاخه‌ای از دانش) و automobile (به معنای «خودرو»، از ترکیب auto- یونانی، به معنای «خود»، و mobile لاتینی، به معنای جنبنده) و television (از ترکیب tele- یونانی، به معنای دور و visio، از لاتینی، به معنای دیدن).

کارکرد زبانمایه‌ی علمی

اصول رهیافت علمی و فنی به زبان را که سبب کارکرد بسیار کارآمد برای پیشرفت علوم طبیعی و تکنولوژی و همچنین اندیشه‌گری در زمینه‌ی علوم انسانی و فلسفه و هر زمینه‌ی ممکن دیگر می‌شود، می‌توان به این صورت خلاصه کرد:

جدا کردن قلمرو زبانمایه‌ی علمی و فنی، شامل نظری و فلسفی، از زبان همگانی از این جهت‌ها سودمند است:

(۱) زبان آشنای همگانی، چه گفتاری، چه نوشتاری و ادبی، چنان‌که گفتیم، حامل بارهای معنایی و ارزشی در بستر فرهنگی خاص است، حال آن‌که علم و اندیشه‌ی علمی نیازمند زبانی است از نظر بار ارزشی خنثا. به

عبارتِ دیگر، معنایِ سرراستِ واژه یا رومعنایِ آن (denotation)، بر اساسِ زندگانیِ تاریخیِ هر زبان و فرهنگِ وابسته به آن، زیرمعناهایی (connotation) دارد که به آن «معنایِ عاطفی» (affective meaning) نیز می‌گویند. واژه‌ای مانند «زندگی» در زبانِ فارسی یا هم‌معنایِ آن در هر زبانِ دیگر (life, vie, Leben...) با تجربه‌هایِ بی‌میانجیِ هر جامعه و هر انسان از زندگی درآمیخته است. چنین واژه‌ای با خاطره‌هایِ دل‌انگیز یا دردناکی که به همراه دارد، حاملِ معناهایِ احساسیِ تو-در-توییست که بازتابیست از تجربه‌هایِ زیستیِ فردی و قومی. این احساس‌ها که زبانِ شاعرانه به آسانی می‌تواند آن‌ها را بیدار کند، برایِ زبانِ علمیِ چیزیست ناخوشایند و دست-و-پاگیر. اما واژه‌سازیِ علمی با واژه‌یِ یونانی‌تبارِ bio- که هیچ احساس و عاطفه‌ای را برایِ مردمانِ اهلِ زبان‌هایِ دیگر بیدار نمی‌کند، امکانِ آن را می‌دهد که نه تنها از نظرِ واژه‌سازیِ مکانیکی بسیار کارآمد باشد، که از راهِ آن بتوان پدیده‌یِ زندگی را از بیرون، با نگاهِ سردِ علمی، نگریست.

همچنان که واژه‌ای مانند «دیوانه» در زبانِ فارسی، بر حسبِ کاربردهایِ خود در زیرمتن‌هایِ گوناگون، دارای بارهایِ ارزشیِ مثبت و منفیست. واژه‌هایِ هم‌معنایِ آن در زبان‌هایِ دیگر نیز هم چنین‌اند. از این جهت این واژه نمی‌تواند در ترم‌شناسیِ علمی در قلمروِ روان‌پزشکی به کار آید. علمِ روان‌پزشکی آنچه را که در عرف، با احساسِ همگانی نسبت به معنایِ این واژه، «دیوانگی» نامیده می‌شود، از نظرِ دردنمون‌شناسی (symptomatology) به چندین رده بخش‌بندی می‌کند و برایِ هر رده و زیررده نامیِ برساخته از مایه‌یِ لاتینی-یونانی در کار می‌آورد و تعریفِ علمیِ خود را به آن می‌دهد. همچنین است همه‌یِ واژه‌هایِ دیگری که بارهایِ ارزشیِ قوی دارند و به چیزهایِ خوشایند و

ناخوشایند در اندام‌ها و رفتارها و کارکردهای فیزیولوژیک یا اجتماعی اشارت دارند. چنین واژه‌هایی برای واژه‌سازی علمی به کار نمی‌آیند. از این جمله است واژه‌های مربوط به «اسافل اعضا» و کارکردهای فیزیولوژیک آن‌ها که نمی‌باید در زبان رسمی سرراست به زبان آیند. در نتیجه، در زبان ادب و زبان ادبی واژه‌های دیگری را جانشین آن‌ها می‌کنند که بیشتر اشاره‌ای باادبانه به آن چیز دارد تا بیان سرراست آن. این‌جا نیز وام‌گیری از زبان نا-بومی کارگشاست، زیرا واژه‌های آن، براساس تجربه‌های فردی و جمعی و ارزش‌گذاری‌های فرهنگی، بار عاطفی و احساسی ندارند. یعنی، نه آزارنده اند نه خوشایند.

۲) دستگاه واژگان بر ساخته از مایه‌ی یونانی-لاتینی، با تکنیک‌های بر خه چسبانی (blending) و اشتقاق مکانیکی، امکان توسعه‌ی شتابان و بی‌نهایت زبان علمی و فنی را فراهم می‌کند. واژگان زبان طبیعی، چنان‌که گفتیم، از سویی درگیر احساس و عاطفه‌ی زبانی اهل زبان است که واژه‌ای، ترکیبی، اشتقاقی را خوش می‌دارد یا نمی‌دارد، جواز اخلاقی به حضور آن می‌دهد یا نمی‌دهد، و از سویی دیگر، گرفتار محدودیت واژگان خویش است. حال آن‌که، زبانمایه‌ی علمی و فنی و نظری، در کل، با یورش سراسری ذهنیت مدرن به شناخت هر آنچه یافت‌پذیر است، از گیاه و جانور و ستاره گرفته تا زبان و انسان و تاریخ و فرهنگ، نیازمند دستگاه واژگانی آزاد از محدودیت‌های زبان طبیعی و ادبی است؛ دستگاهی با امکان گسترش بی‌نهایت. به عبارت دیگر، نیازمند زبانمایه‌ای است که بتوان بر طبق قاعده‌های معین و یکسان، یعنی به صورت مکانیکی، برای هر نیاز تازه به یک مفهوم، یا ترکیب و اشتقاقی از یک مفهوم، به کار برد. بدین‌سان است که در زبان‌های پیش‌تاز مدرنیت، و امروزه، بیشتر از همه،

در پيشتازترين زبان آن، يعنى انگليسى، روزانه شاهد پيدايش واژه‌هايي هستيم که براي ناميدن اشياء تازه، دست‌آوردهاي علمي و فني تازه، و ايده‌ها و اندیشه‌هاي تازه به آنها نياز هست.

۳) جدا کردن واژگان علمی و فنی از زبان همگانی، از زبان طبیعی و ادبی، قلمروي جداگانه و خودفرمان از زبان و واژگان فنی پديد می‌آورد که در برخورد با آن حضور واژگان علمی و فنی در -جا احساس می‌شود. بدین‌سان است که در زبان‌هاي فرانسه و انگليسى، چنان که گفتيم، براي «آب» سه واژه وجود دارد؛ یکی از مایه‌ي بوم‌گويشی (eau/water) و دو واژه‌ي ديگر وام‌گرفته از يونانی و لاتینی (hydr-/aqua-) که در ترکیب‌ها و اشتقاق‌هاي علمي و فني به کار می‌روند. همین‌گونه است در صدها و هزاران مورد ديگر در اين قلمرو. یک مثال ديگر برابري واژه‌ي «عقل» در زبان‌مايه‌ي فلسفي اين دو زبان است، که افزون بر واژه‌ي بوم‌گويشي خود (raison/reason)، هر دو از ريشه‌ي لاتيني، دو واژه‌ي يونانی و اصلي لاتيني معادل آن (nous/ratio) را نيز، چه به صورت مفرد چه در ترکیب‌ها و اشتقاق‌ها، به کار می‌برند. همچنان که معادل واژه‌ي «سنگ» در بوم‌گويش فرانسه pierre است و در بوم‌گويش انگليسى stone، اما در کاربردهاي علمي و فني دو واژه‌ي litho- و petro- از مایه‌ي يونانی و لاتینی، پيشوندگونه و میانوندگونه، به کار می‌رود.

۴) بنا به یک گزارش نه‌چندان کامل (Dubios et al., pp.XIV-XXV)، در زبان فرانسه ۴۷ پيشوند دانشورانه (préfixes savants) از زبان لاتين (مانند ambi-, post-, semi-, uni-) و ۹۸ پيشوندگونه و پسوندگونه از اصلي لاتيني در ساخت -و- ساز واژه به کار می‌رود. اين نسبت وام‌گيري از زبان يونانی براي پيشوندها ۲۶ (مانند ana-, ecto-, hyper-, meta-, syn-) و براي

پسوندها حدود ۵۰۰ است.^۱ این واژه‌های «دانشورانه» آن‌ها هستند که دانشوران مدرن بنا به نیاز زبان‌مایه‌ی علمی و فنی از دو زبان کلاسیک وارد زبان بومی خود کرده‌اند. تمامی این پیشوندها و پیشوندگونه‌ها و پسوندها و پسوندگونه‌ها در زبان انگلیسی نیز به کار می‌روند. چنان‌که می‌بینیم، کاربرد پیشوندگونه‌ها و پسوندگونه‌های یونانی پنج برابر همان گونه‌ها در لاتینی است. علت آن دامنه‌ی بسیار گسترده‌تر کاربرد واژگان یونانی در ساخت -و- ساز واژگان علمی است، به‌ویژه در علوم طبیعی. این بهره‌گیری بی‌پایان از سرچشمه‌ی زبان‌های کلاسیک، چنان‌که گفتیم، به زبان‌های مدرن با ساختمان تحلیلی‌شان امکان داده است که یک روستا ترکیبی را برای ترم‌سازی بر زیرساخت تحلیلی زبان خود سوار کنند. همچنین از دیگر امتیازهای فاصله گرفتن از واژگان بوم‌گویی برخوردار شوند.

یک مثال: واژه‌ی «هم» در فارسی می‌تواند پیشوندگونه به واژه‌ی دیگر بچسبد، مانند «همساز» و «همراز». اما در بوم‌گویی اصلی انگلیسی و فرانسه معادلی ندارد که بتواند پیشوندگونه بچسبد. در برابر، این دو زبان با بهره‌گیری از سرچشمه‌ی زبان‌های کلاسیک شش معادل برای آن دارند

۱. دو ترم «پیشوندگونه» و «پسوندگونه» را من پیش از این برای واژه‌هایی در فارسی به کار می‌برم که در اصل پیشوند و پسوند نیستند، ولی می‌توانند به حالتی شبیه پیشوند یا پسوند با واژه‌های دیگر، از یکسو یا از دو سو، ترکیب بسازند، مانند «سر» در ترکیب‌هایی چون سرپا، سردست، سردار و رودسر، بادسر، خیره‌سر؛ و یا «گوش» در گوش‌آزار، گوشزد، و خرگوش، چارگوش؛ یا پوست در سخت‌پوست و پوست‌کن. (نک: *بازاندیشی زبان فارسی*، ص ۱۵۶-۱۵۵). «واژه‌های دانشورانه»ی وام‌گرفته از لاتین و یونانی در زبان‌های اروپایی هم همین‌گونه‌اند، یعنی می‌توانند برای ترم‌های علمی و جز آن‌ها با واژه‌های دیگر ترکیب شوند، مانند *denti-* (دند - دندان -) یا *culture-* (کشت)، از لاتینی، و *dermo-*، *dermato-* و *derme-* (پوست -، پوست)، از یونانی. بخش عمده‌ی ترم‌های علمی در علوم طبیعی براساس پیشوندها و پسوندها و پیشوندگونه‌ها و پسوندگونه‌های لاتینی-یونانی ساخته می‌شوند.

که پیشوندگونه می‌چسبند. سه معادل از لاتینی (co-, com-, con-) و سه معادل از یونانی (syl-, sym-, syn-). این پیشوندها و پیشوندگونه‌ها و پسوندگونه‌ها از راهِ زبانمایه‌ی دانشورانه چنان در ساختارِ زبان‌هایِ انگلیسی و فرانسه - و از راهِ آنها در دیگر زبان‌هایِ اروپایی - جذب شده‌اند که اکنون جزئی از زبانِ «طبیعی» به شمار می‌آیند و کم- و -بیش همه‌ی اهلِ زبانِ آنها را به کار می‌برند یا می‌توانند به کار برند. یکی از فایده‌هایِ داشتنِ شش پیشوند برایِ مفهومِ «هم» این است که هر جا یکی به دلیلِ دشواریِ واگویی یا گریزِ آوایی (تنافر) نتوانست به راحتی به واژه‌ای بچسبد، دیگری را می‌توان به جایِ آن به کار برد.

به کار گرفتنِ سرمایه‌ی واژگانیِ زبان‌هایِ کلاسیک به صورتِ اصلی یا با بهره‌گیری از تکنیک‌هایِ توسعه‌ی واژگان سبب شده است که زبان‌هایِ مادرِ اندیشه و علوم و تکنولوژیِ مدرن از تواناییِ بی‌مانندی برخوردار شوند و زبان‌هایِ دیگر را نیز بارور کنند. برایِ مثال، پنج واژه‌ی sign, symbol, symptom, syndrome, semiosis، از اصلِ لاتینی و یونانی با معنایِ کم- و -بیش یکسان، با کاربرد در حوزه‌هایِ گوناگونِ اندیشه‌ی علمی و فلسفی، از علومِ انسانی تا علومِ طبیعی، رنگ‌هایِ معنایی و حوزه‌هایِ کاربردیِ جداگانه یافته‌اند. حال آن‌که در زبانیِ مانندِ فارسی که تنها از سرمایه‌ی واژگانِ زبانِ طبیعی و ادبیِ خود برخوردار است، در برابرِ آنها واژه‌ی «نشانه» را داریم و دیگر واژه‌ی «علامت» را، که وام‌گرفته از عربی است. در این روزگارِ پسینِ جمعی از دانشورانِ واژه‌ی «نماد» را هم از فرهنگ‌هایِ کهن بیرون کشیده و در برابرِ symbol نهاده‌اند. بدین‌سان، زبانیِ مانندِ فارسی، همچون همه‌ی زبان‌هایِ دیگری که به مایه‌ی بوم‌گوییِ خود تکیه دارند و ذهنیتِ علمی نیز در آنها غایب است، نه تنها از نظرِ مایه‌ی واژگانی در برابرِ فراخنایِ زبانیِ مدرن کم می‌آورند، که

از نظر تکنیک‌های اشتقاق‌سازی نیز درمانده و گرفتاراند، زیرا مایه‌ی بوم‌گویی زبان‌شان در بند تنگناهای دستوری یا عادت‌های زبانی‌شان مانده است.

دست باز این زبان‌ها، به‌ویژه انگلیسی، در وام‌گیری، نه تنها از زبان‌های کلاسیک که از هر زبان دیگر، یکی دیگر از سرچشمه‌های گسترش بی‌پایان آنهاست. زبان انگلیسی در دوران رشد و جهانگیر شدن‌اش، از سده‌ی شانزدهم به این سو، نه تنها ده‌ها هزار واژه از فرانسه و ایتالیایی و اسپانیایی و آلمانی و عربی و ترکی و فارسی و هندی وام گرفته که در دوران جهانگیری امپراتوری بریتانیا از زبان‌های بومیان امریکا و افریقا و استرالیا نیز گرفته است. پیشوندهای وام‌گرفته از یونانی و لاتینی آن‌چنان از آن سرمایه‌ی واژگانی این زبان شده است که به آسانی هر کس می‌تواند آن‌ها را بر سر هر واژه‌ای از هر سرچشمه‌ی زبانی که آمده باشد، بنشانند. بدین سان، هرگاه به واژه‌ی تازه‌ای در هر زمینه‌ی علمی یا فلسفی یا تکنولوژیک نیاز باشد با افزودن پیشوندهای لاتینی و یونانی تبار مانند *para-*, *meta-*, *apo-*, *trans-*, *de-* که قلمروهای کاربردی روشن و تعریف‌شده‌ای دارند، و نیز به یاری ستاک‌ها و پسوندهای وام‌گرفته از همان زبان‌ها، واژه‌ای را که نیاز دارند به سرعت می‌سازند. به عبارت دیگر، کارخانه‌ی واژه‌سازی زبان‌های پیشرو مدرنیته همواره «مواد اولیه» و تکنولوژی زبانی لازم برای برآوردن نیازهای خود را در اختیار دارند و همین مایه اسباب انباشت شگرف ثروت زبانی را برای آن‌ها فراهم کرده است. آن سرمایه و تکنولوژی زبانی که، همگام با جهش پرشتاب علم و تکنولوژی، به‌ویژه در طول قرن نوزدهم، فراهم آمد و ساخته و پرداخته شد و در قرن بیستم انباشت عظیمی یافت، امروز سرمایه و پشتوانه‌ی «طبیعی» زبان‌هاشان به شمار می‌آید.

۵) یک نکته‌ی مهم در واژه‌سازیِ مکانیکی امکانِ کاربردِ اختیاریِ واژه‌ی وام‌گرفته از زبان‌هایِ کلاسیک در معنایِ تازه برایِ یک مفهومِ علمیست. این امکان و اختیار همچنان به اهلِ فن اجازه می‌دهد که از تنگنایِ زبانِ بوم‌گویی و بارهایِ معنایی و ارزشیِ واژگانِ آن بیرون آیند و واژه‌ای با معنا و تعریفِ تازه به میان آورند و با کارِ اشتقاقی و ترکیبیِ مکانیکی دستگاهِ واژگانیِ تازه‌ای برایِ یک زمینه‌ی علمیِ تازه برپا کنند.

یک نمونه‌ی آن واژه‌ی cybernetics است که دانشوری به نام نوربرت وینر در ۱۹۴۸ برایِ این رشته‌ی علمیِ تازه ساخته است. ریشه‌ی این واژه kybernetes از زبانِ یونانیست، به معنایِ «سُگاندار»، مشتق از مصدرِ kybernan به معنایِ چرخاندن. cybernetics نامی شد برایِ علمِ شناختِ سیستم‌هایِ خودکار در زیست‌شناسی، الکترونیک، و مکانیک. سپس از آن مشتق‌هایِ cybernetic, cybernetician, cyberneticist را ساختند. چندی پس از آن، با پیدایشِ علوم رایانه‌شناسی، cyber- را از این ترکیب جدا کردند و فعلِ to cybernate را از آن ساختند با مشتق‌هایِ cybernated, cybernating و cybernation، و آن را پیشوندگونه برایِ ترکیب‌هایِ بسیار و گسترش‌یابنده در این قلمرو به کار گرفتند، مانند: cyber-sex، cyber-space، cyber-pirate، cyber-phobia، cyber-naut، cyber-cafe. با پیشرفتِ علوم رایانه‌ای و کاربردهایِ اقتصادی و اجتماعیِ آن، گسترشِ واژگان در این زمینه همچنان ادامه دارد.

نمونه‌ی دیگر ecology است. این ترم را در اصل زیست‌شناسِ آلمانی هکل (E. H. Haeckel) در ۱۸۶۶ به صورتِ Ökologie به قیاسِ Öko-nomie (eco-nomy در انگلیسی) ساخت. واژه‌ی دوّمین از ریشه‌ی یونانیِ oiko-nomiaست به معنایِ اداره‌ی خانه (oikos) یا امورِ عمومی. این واژه در

۱۸۷۳ به صورتِ oecology به زبانِ انگلیسی وارد شد و در ۱۸۷۴ به صورتِ écologie به زبانِ فرانسه (Le Robert, DHF). پایدار شدنِ این ترم به عنوانِ یک رشته‌ی علمی در نیمه‌ی دوّم سده‌ی بیستم سبب شد که eco- به صورتِ پیشوندگونه‌ای در رابطه با این علم درآید و ترم‌هایی مانند eco-species, eco-sphere, eco-system, eco-tone, eco-tourism, eco-type و بسیاری دیگر ساخته شود. این در به رویِ هر گونه ترکیبِ تازه باز است و همین رفتارِ مکانیکی ست که امکانِ گسترشِ بی‌پایان به واژگانِ زبان‌های مدرن می‌دهد.

یک مثالِ دیگر: در دهه‌های اخیر زیندگانِ تک‌یاخته با پُریاخته‌ی خُرّدی را کشف کرده‌اند که در شرایطِ «غیرِ عادی»، یعنی در دماهای بسیار بالا، در کنارِ شکاف‌های آتش‌فشانی در اقیانوس‌ها، یا دماهای بسیار پایین، در زیرِ یخ‌های قطبی، یا در محیط‌های پُرتراکمِ ماده‌های شیمیایی، همچون اسید، زندگی می‌کنند. این زیندگان، برخلافِ زیندگانِ عادی با نورِ خورشید و فتوسنتز سر-و-کار ندارند و از «موادِ سمّی» تغذیه می‌کنند. کشفِ این زیاده‌ها رشته‌ی تازه‌ای در زیست‌شناسی پدید آورده است که نامِ extremo-logy بر آن نهاده‌اند. علمورانِ این زمینه (extremologists) باشندگانی را مطالعه می‌کنند که نامِ extremo-philos^۱ بر آن‌ها نهاده‌اند. در این زمینه نیز پیشوندگونه‌ی extremo- می‌تواند با برخه‌چسبانی (blending) با هر واژه‌ی دیگر که به آن نیاز باشد، ترکیب شود و ترمی از این رده پدید آورد.

۶) گسترشِ امکاناتِ تعریف‌پذیرِ واژه‌ها برای کاربردهای علمی و فنی.

۱. در فارسی، برای این سه ترم، به ترتیب می‌توان برابرهایی نهایت‌شناسی، نهایت‌شناس، و نهایت‌باره (گان) را نهاد.

از جمله اساسی‌ترین آن‌ها کاربردِ جفت‌اجفتِ پیشوندهایِ یونانی - لاتینی برای مفهوم‌هایِ رویارویِ علمی یا مفهوم‌هایِ متضادِ یکدیگر است، مانند mono- ≠ poly-, micro- ≠ macro-, hyper- ≠ hypo-, mega- ≠ micro- که کمیّت‌هایِ مقابلِ هم را می‌رسانند.

تکنیک‌هایِ واژه‌سازیِ مکانیکی

(۱) اشتقاقِ مکانیکی:

در زبان‌هایِ اروپایی واژه‌هایی که برای کاربردِ علمی از مایه‌هایِ یونانی - لاتینی ساخته می‌شوند، واژه‌هایِ زبانِ علمیِ بین‌المللی به شمار می‌آیند. این واژگانِ مشترکِ علمی کمابیش از غرب به شرقِ اروپا، از انگلیسی تا روسی، و از شمال به جنوب، از نروژی و سوئدی تا ایتالیایی - با سازشِ آوایی با دستگاهِ واجیِ هر زبان - همه جا به کار می‌روند، اما برایِ مکانیکِ اشتقاقی - برایِ ساختنِ اسم، فعل، صفت، قید - هر زبانی از پسوندها و قاعده‌هایِ بومیِ خود پی‌روی می‌کند. چنان که در جدولِ زیر در رفتار با واژه‌هایِ hydro- و bio- از ریشه‌یِ یونانی در دو خوشه‌یِ ترم‌شناختی (ترمینولوژیک) می‌بینیم. در زبان‌هایی که اسم جنسیّت دارد (مذکر، مؤنث، چنان که در زبانِ فرانسه، و در برخی همچین، خنثا، مانندِ آلمانی) اسم معمولاً آر‌تیکل دارد که جنسیّت آن را بیان می‌کند. صفت نیز با نسبت یافتن به هر اسمی، بر حسبِ جنسیّت آن، چهرگرد است، یعنی سیمایِ آواییِ آن، با گرفتنِ پسوندِ درخورِ جنسیّت اسم، یا به صورت‌هایِ دیگر، دگرگون می‌شود. در ترم‌شناسی برایِ ساختنِ اسم، فعل، صفت، قید از واژه‌یِ مشترکِ زبانِ بین‌المللی علمی، قاعده‌هایِ هر زبان حاکم می‌شود. یعنی، در زبان‌هایی که اسم جنسیّت دارد، آر‌تیکل می‌گیرد و از این راه جنسیّت پیدا می‌کند. برایِ فعل صورتِ مصدریِ آن در هر زبان ساخته می‌شود. صفت، به پیروی از اسم، در زبان‌هایی که اسم

جنسیت دارد، جنسیت دستوری می‌یابد. برای قید پسوند قیدساز همان زبان به کار می‌رود.

شکل دستوری	انگلیسی	فرانسه	آلمانی
(مصدر) فعل	to hydr-ate	hydr-at-er	hydr-at-isiren
اسم	hydr-a-tion	la hydr-at-a-tion	die hydr-a(ta)-tion
صفت	hydr-ate-d bio-log-ic-al	hydr-at-é bio-log-ique	hydr-at-iert bio-log-isch
قید	bio-log-ic-al-ly	bio-logique-ment	bio-log-isch

(۲) برخه‌چسبانی:

برخه‌چسبانی (blending) پُرکاربردترین روش توسعه‌ی واژگان علمی است. اساس این روش واژه‌سازی قیاسی است. یعنی، به قیاس واژه‌های پیشین، با چسباندن بندهایی از واژه‌های گوناگون به یکدیگر، به اختیار و به صورت مکانیکی، واژه‌های ترکیبی تازه ساخته می‌شود که بر حسب نیاز و ایده‌ی سازنده‌ی واژه به آن تعریفی داده می‌شود. همچنان که واژه‌ای همچون *theo-logia* در یونانی، از راه زبان لاتینی کهن، در زبان‌های زنده‌ی اروپایی مدلی شده است برای تمامی *-logy/-logie*-ها در این زبان‌ها با گسترش بی‌پایان. واژه‌های برساخته و موجود در زبانمایه‌ی علمی کنونی نیز می‌توانند مدلی باشند و سرمایه‌ای برای واژه‌سازی علمی با برخه‌چسبانی. نمونه‌ی آن را در مورد *ecology* دیدیم. نمونه‌ی دیگر رشته‌ی تازه‌ای است در حوزه‌ی علوم انسانی به نام *proxem-ics* (تماس‌شناسی) که نام آن به قیاس *phonem-ics*، در زبان‌شناسی، و واژه‌های همانند آن، همچون *phys-ics* ساخته شده است (NOED). در این علم به واژه‌های تازه‌ای برمی‌خوریم که همچنان به قیاس ترم‌های پیشین

در علومِ دیگر ساخته شده‌اند، مانندِ socio-fugal به قیاسِ centri-fugal (در علومِ طبیعی) و socio-petal به قیاسِ centri-petal. نمونه‌یِ دیگرِ bionics است که از ترکیبِ قیاسیِ (electro-) nics + bio-(logy) ساخته شده است. واژه‌سازیِ قیاسی از راهِ برخه‌چسبانیِ تکنیکِ بسیارِ پُرکاربردیست که نه‌تنها در زبان‌مایه‌یِ علمی که در زبانِ مردمی، در زبانِ رسانه‌هایِ همگانی، نیز بسیار به کار می‌رود، مانندِ bio-pics که از ترکیبِ (pic(-ture) + (motion) + bio-(graphy) ساخته‌اند و مراد از آن فیلم‌هایِ زندگانیِ جانداران است. tele-thon (فیلمِ بسیار بلندِ تلویزیونی) را به قیاسِ marathon ساخته‌اند، به معنایِ مسابقه‌یِ دوندگیِ طولانی.^۱

از نمونه‌هایِ آشنایِ این گونه واژه‌سازیِ قیاسی که در رسانه‌هایِ اروپایی هر روزه به کار می‌رود، نام‌ها و صفت‌هاییست برایِ نامیدنِ پدیده‌هایِ اروپایِ یگانگی‌گرا و نهادها و سازمان‌هایِ آن. در این برخه‌چسبانیِ ها Euro- را از Europe جدا می‌کنند و پیشوندگونه در ترکیب‌هایی این‌گونه به کار می‌برند:

Euro-centric, Euro-crat, Euro-currency, Euro-communism

از تازه‌ترین و همگانی‌ترین نمونه‌هایِ برخه‌چسبانیِ قیاسی رواجِ پیشوندگونه‌یِ e- (برگرفته از واژه‌یِ electronic) است بر سرِ واژه‌هایی مانندِ e-banking، e-commerce و e-ticket برایِ کارها و خدمات‌هایی که با اینترنت انجام می‌شود و شمارِ آن‌ها روزافزون است.^۲

۱. این واژه از نامِ دشتِ Marathon در یونانِ باستان گرفته شده که در سالِ ۴۹۰ ق.م. میدانِ پیروزیِ یونانیان بر لشکرِ ایرانیان بود. دونده‌ایِ مژده‌یِ این پیروزی را به آتن برد و به این مناسبت، از آن پس، مسابقه‌یِ دویِ طولانی به این نام برگزار می‌شد. این واژه گویا در اصل یک واژه‌یِ بسیط است و ترکیبی از Mara- و thon نیست. تجزیه‌یِ آن برایِ واژه‌سازیِ قیاسی اختیاری بوده است.

۲. به عنوانِ نمونه‌ای از نفوذ و رواجِ برخه‌چسبانیِ قیاسی در زبانِ روز و روزنامه می‌توان از

(۳) سرواژبندی:

سرواژ (acronym)، یعنی حرفِ آغازین یا سر-حرفِ واژه. در زبانِ انگلیسی، به‌ویژه، از به هم پیوستنِ سرواژه‌هایِ یک عبارت، برای نامیدنِ چیزی، واژه‌ی تازه‌ای ساخته می‌شود که آن را سر-واژ-بندی می‌نامیم.^۱ از نام‌دارترین‌هایِ آن‌ها واژه‌هایِ radar, laser, AIDS است که ترکیبی هستند از سرواژه‌هایِ یک عبارت:

AIDS ⇒ A (cquired) I(mmune) D(eficiency) S(yndrome)

radar ⇒ ra(dio) d(etecting) a(nd) r(anging)

laser ⇒ l(ight) a(mplification by) s(timulated) e(mission of) r(adiation)

telex ⇒ tel(etypewriter) + ex(change)

از نمونه‌هایِ دیگرِ آن در زمینه‌هایِ دیگر این‌هاست:

NATO ⇒ North Atlantic Treaty Organization

UNESCO ⇒ United Nation's Educational, Scientific, and Cultural Organization

OPEC ⇒ Organization of Petroleum Exporting Countries

POW ⇒ prisoner of war

WAC ⇒ Women's Army Corps

DINK ⇒ dual-income-no-kids

این‌گونه سرواژه‌ها به صورتِ کلمه‌ی واحد واگو می‌شوند. ولی گونه‌ای

→ داستانِ Watergate در زمانِ ریاستِ جمهوری ریچارد نیکسون در آمریکا، در آغازِ دهه‌ی هفتاد، یاد کرد. وی برایِ خبردار شدن از گفت-و-گوهایِ انتخاباتیِ رقیبان‌اش در حزبِ دموکرات، در محلی به نامِ واترگیت، پنهانی دستگاه‌هایِ ضبطِ صوت نصب کرد. فاش شدنِ این داستان، به همتِ دو روزنامه‌نگار، سببِ رسواییِ نیکسون و برکناریِ او از ریاستِ جمهوری شد. از آن پس -gate در نامِ Watergate پسوندگونه‌ای شد برایِ هرگونه رسوایی‌هایِ سیاسی.

۱. در زبانِ انگلیسی از acronym تاکنون فعل ساخته نشده است.

۷۹ رشدِ زبان‌هایِ مدرن بر بسترِ زبانِ علمی

دیگر از آنها را که به صورتِ تک‌حرفِ واگو می‌شوند، سر-حرف-نامی (initialism) می‌گویند. مانند:

BBC ⇒ British Broadcasting Corporation

ID ⇒ Intelligence Department

DNA ⇒ d(eoxyribo) n(ucleic) a(cid)

EEC ⇒ European Economic Community

روشِ دیگری نیز برایِ کوته‌گریِ واژه هست که تگه‌برداری (clipping) نامیده می‌شود، مانند:

ad ⇒ advertisement

exam ⇒ examination

bio ⇒ biography

برابرنامه و تعریف برخی ترم‌ها در این متن

analytic language

زبان تحلیلی، زبانی که چهره‌ی واژه‌های آن، برای نمایش جایگاه و معنای دستوری‌شان دگرگون نمی‌شود و زنجیره‌ی سخن (word order) است که روابط نحوی را نمایان می‌کند، در برابر زبان‌های ترکیبگر. کامل‌ترین نمونه‌ی آن زبان‌های چینی و ویتنامی است.

affixation

وندچسبانی، وند سازمایه (element) ای است معنادار که به ریشه‌ی واژه‌ها می‌چسبد و به آن‌ها معنای تازه می‌دهد. وند اگر به پیشگاه یا سرِ واژه بچسبد، پیشوند نامیده می‌شود، اگر میانِ دو واژه بیاید میانوند، و اگر به پشتگاه یا ته ریشه‌ی واژه بچسبد، پسوند.

affluent society

جامعه‌ی فراخ‌زیست، جامعه‌ی ثروتمند و دارای امکاناتِ مادی و فنی بسیار، در برابر جامعه‌ی تنگ‌زیست.

agglutinative language

زبان چسبانشی، زبانی که برای بیانِ مفهوم‌ها، به جای گرداندنِ چهره‌ی واژه یا چیدنِ تک‌سازه‌های واژگانی در کنارِ یکدیگر، می‌تواند زنجیره‌ی

برابرنامه و تعریف برخی ترم‌ها در این متن ۸۱

درازی از تکواژها را به هم بچسبانند. از نظر سنخ‌شناسی (typology) زبانی، زبان‌های چسبانشی در برابر زبان‌های تحلیلی و ترکیبی قرار می‌گیرند. زبان‌های ترکی و گره‌ای و مجاری از این دسته‌اند.

community

باهمستان، مجموعه‌ی مردمانی که در یک جا یا در یک واحد جغرافیایی با هم زندگی می‌کنند و زبان و فرهنگ و، بر روی هم، زندگانی مشترکی دارند، از یک قبیله و روستا گرفته تا یک کشور؛ یا مردمانی که از راه وابستگی و دل‌بستگی به یک زمینه‌ی کار-و-کوششی، با یکدیگر در ارتباط‌اند، همچون باهمستان‌های علمی.

Compounding

پاره‌پیوندی، به هم پیوستن یا ترکیب کردن دو یا چند یکان زبانی برای ساختن یک مفهوم تازه، که هر یک از اجزای آن می‌توانند در شرایط دیگر نقش مستقل داشته باشند، مانند «دسته‌بیل» و «خنده‌رو».

compound word

واژه‌ی پاره‌مند، واژه‌ی تشکیل شده از دو یا چند جزء مستقل، مانند «ماشین ظرف‌شویی».

differentiation

جدایش‌پذیری، جدا شدن اندام‌ها و سازه‌ها در درون یک پیکره، و شکل‌گوناگون یافتن‌شان در جریان رشد و بالیدن یک اندامگان (ارگانیسم) یا یک ساختار، همچون زبان.

element

سازمایه، جزء یا مایه‌ی سازنده‌ی چیزی، همچون آجر و سنگ و تیر آهن در ساختمان.

globalization

گِره‌گیر شدن / کردن، جریانِ گسترشِ واحدهای تولیدی و خدماتیِ کلان از کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی به سراسرِ کره‌ی زمین.

inflection

چهرگشتار، در دستورِ زبان، دگرگونیِ صورتِ یک کلمه (معمولاً با چسباندنِ وند در پایان یا تغییرِ ساختارِ آواییِ آن)، برای بیانِ یک نقش یا ویژگیِ دستوری، مانندِ هنگام (گذشته، اکنون، آینده)، وجه (فاعلی، مفعولی، اضافه،...)، شخص (یکم، دوّم، سوّم،...)، شمار (مفرد، جمع)، و جنسیت (مؤنث، مذکر، خنثا).

inflectional language

زبانِ چهرگشتار، زبانی که، برحسبِ حالت‌هایِ دستوری یا نسبتِ کلمات با یکدیگر، شکلیِ واژه‌ها در آن دگرگون می‌شود. زبان‌هایِ یونانی، لاتینی، عربی، و آلمانی از نمونه‌هایِ کاملِ آن هستند.

language engineering

مهندسیِ زبانی، کارِ ساخت-و-سازِ واژگان با روش‌هایِ فنی برای پاسخگویی به نیازهایِ علمی و تخصصی، فارغ از قید-و-بندها و محدودیت‌هایِ زبانِ طبیعی.

language planning

برنامه‌ریزیِ زبان، برخوردِ روشمندان و پیش‌اندیشیده به نیازهایِ زبانیِ یک باهمستان، همچون باهمستانِ علمی.

synthetic language

زبانِ ترکیبگر، زبانی که واژه‌هایِ آن معمولاً بیش از یک تکواژ دارند و چهرگرداند، در برابرِ زبانِ تحلیلی.

stem

سِتاک، بُن یا ریشه‌ی واژه که وندها یا واژه‌هایِ دیگر به آن می‌چسبند.

transliteration

ترانویسی، واگرداندن سیستم یک زبان‌نگاره به سیستم زبان‌نگاره‌ی دیگر، مانند ترانویسی زبان‌نگاره‌ی روسی به زبان‌نگاره‌ی انگلیسی با قرار دادن هر حرفی از آن در برابر حرفی از این.

Latinization

لاتینی‌گری، کاربرد گسترده و بی‌پایان واژگان و تعبیرها و اصطلاحات زبان لاتینی در زبان‌های فرانسه و انگلیسی.

vernacular

بوم‌گویی، زبان یا گویش مردم یک کشور یا منطقه یا ناحیه.

کتابنامه

- Allières, Jacques, *Les langues de l'Europe*, Presses Universitaires de France, Paris, 2000.
- Barber, Charles, *The English Language: A Historical Introduction*, Cambridge University Press, 2000.
- Bauman, Richard et al., *Voices of Modernity: Language, Ideologies and the Politics of Inequality*, Cambridge University Press, 2003.
- Campbell, Lyle, *Historical Linguistics: An Introduction*, The MIT Press, 2000.
- Fluck, Hans-R., *Fachsprachen*, Francke Verlag, Tübingen, 1996.
- Hughes, Geoffrey, *A History of English Words*, Blackwell, Oxford, 2000.
- Knowles, Gerry, *A Cultural History of the English Language*, Arnold, London, 1999.
- Keller, Rudi, *On Language Change*, translated by B. Nerlich, Routledge, 1994.
- Larouse, *Dictionnaire d'étimologie*, Paris, 2004.
- Le Robert, *Dictionnaire historique de la langue française*, 3 vol., Paris, 2000.
- Potter, Simeon, *Language in the Modern World*, Penguin Books, 1960.

Potter, Simeon, *Our Language*, Penguin Books, 1966.

Rey, Alain, *La terminologie: noms et notion*, Presses Universitaires de France, Paris, 1979.

Walter, Henriette, *L'aventure des langues en Occident*, Edition Robert Laffont, Paris, 1994.

Wright, Sue Ellen et al., *Handbook of Terminology Management*, 2 volumes, John Benjamins Publishing Company, 1997.

زبانِ فارسیِ رویاروییِ مدرنیّت

... هر اساسِ مخصوصیِ معلوماتِ مخصوصه دارد و بیانِ هر معلوماتِ مخصوصه نیز لغات و اصطلاحاتِ مخصوصه می‌خواهد. به واگن‌چی ساریان نمی‌توان گفت و تلگراف را پروانه و برید نمی‌توان نامید، وگرنه از فهماندنِ معنی و مقصود عاجز می‌شویم و همین‌طور که تا حالا گنگ و گیج مانده‌ایم الی‌الابد خواهیم ماند. یعنی امروز اگر ما بخواهیم واقعاً دارایِ سلطنتِ مستحده‌یِ مشروطه باشیم ناچار لغاتِ مستحده‌یِ مشروطه می‌خواهیم.

روزنامه‌یِ *صور اسرافیل*، شماره‌یِ ۱۴، ۱۳۲۵ قمری

[۱۹۰۷ میلادی]، صص ۳-۴.

درآمد

چنان که گفتیم، مدرنیّت (modernity) نامی ست برای صورت نوینی از زندگی و رفتار بشری که در قالب شناخت علمی، سازمان‌بندی تکنیکی و صنعتی، همراه با صورت تازه‌ای از نهادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در خور آن، شکل گرفته است. این صورت تازه، همراه با تمامی دگرگونی‌های ژرف در عالم زندگی و رفتار بشری، صورت تازه‌ای از فهم زبان و رفتار با آن را نیز پدید آورده است که برای پیشرفت علم و تکنولوژی و کارکرد آن‌ها، و نیز کارکرد تمامی نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی مدرن ضرورت تامّ دارد. از این رو، فهم درست و ژرف مدرنیّت و دست‌یابی به ژرفنای دست‌آوردهای آن بدون فهم کاری که با زبان آن شده است، ممکن نیست.

جهان مدرن یک جهان باز است. جهانی ست که همه‌ی چارچوب‌ها را می‌شکند، همه چیز را از نو می‌سجد. جهانی ست نو که بر نو بودن ارزشی بی‌نهایت می‌گذارد. جهان پیشرفت است و برای پیش رفتن حدّی نمی‌شناسد. برای پیش رفتن نیز به شناخت علمی نیاز دارد و برای شناخت علمی به زبان کارآمد درخور آن. هم به شناخت زبان نیاز دارد همچون زمینه‌ای از ابزارهای شناخت و هم، براساس شناخت آن، به

کاربرد ابزاری آن همچون ابزاری توسعه‌پذیر تا بی‌نهایت. جهان مدرن به زبان باز نیاز دارد.

مدرنیّت، به عنوان هنجار نوین اندیشه و زیست، مُدرنگری (modernization) را از پی خود آورد که نشان‌دهنده ساختارها و نهادها و هنجارها و ارزش‌های مدرن به جای شکل‌های سنتی و کهن آنهاست. مدرنیّت که در فضای جغرافیایی اروپای غربی، از پی دوران رنسانس، پدید آمده، در سیر پُریچ-و-تاب بودیافت چند قرنه‌ی خود، در ذهنیّت و ساختار زندگیِ مردمانی که این سیر را از سر گذرانده‌اند ریشه‌های ژرف دوانده است. تا به جایی که می‌توان گفت انسانی با ویژگی‌های نوین پدید آورده که از جهت ذهنیّت و رفتار با انسان جهان‌های «سنتی» ناهمگون است.

مدرنیّت یک دگرگشتار (mutation) در جهان انسانی است. بازبرد مدرنیّت به جهان‌های دیگر انسانی، یا به آنچه که، برای آسانی بحث، جهان‌های سنتی می‌نامیم، به هیچ وجه آسان نیست. زیرا تمامی بنیان‌های ذهنی و مادی جهان‌شان را به چالش می‌طلبد. بازبرد ریشه‌ای مدرنیّت با تمام بار تاریخی و فرهنگی آن به زیست جهان‌های دیگر انسانی کاری ست ناممکن. زیرا که مدرنیّت، از دیدگاه تاریخی فراورده‌ی تاریخ دراز و پُریچ-و-تاب اروپای غربی است، از تاریخ باستانی یونانی-رومی به قرون وسطای مسیحی و از آنجا به دوران رنسانس که دگرگشت‌های شگرف انقلابی در نگرش انسان به جهان پدید آورده است؛ و از آنجا به دوران تلاطم‌های عظیم دینی و فلسفی و علمی که انقلاب صنعتی را، با آثار شگرف‌اش بر شیوه‌ی زیست انسان، در پی داشته است.

تاریخ هر مردمی تاریخ ویژه‌ی آنان است و انباشت تجربه‌های تو-در-توی تاریخی آنان را با خود دارد. به ویژه تاریخی این چنین پیچیده،

پُرتلاطم، و پُرتضاد، از درآمیختگی سازه‌های تاریخی گوناگون از ریشه‌های گوناگون؛ تاریخی با جسورانه‌ترین و شگرف‌ترین دست‌آوردهای مادی و معنوی انسان که ناگزیر نقش خود را بر ذهنیت و زبان و فرهنگِ مردمانِ خود زده است و خودآگاه و ناخودآگاه در پس هر کرد-و-کارِ ایشان نشسته است و روان و ذهن و دست و پایِ ایشان را در هر کار راهبر است، به جایِ دیگر به آسانی بازپردنی و در خاک دیگر رویاندنی نیست.

مدرنیت اگر از دلِ تاریخِ اروپا برمی‌آید و همچون پدیده‌ای در بُنِ اروپایی می‌ماند (و البته، امریکایِ شمالی را هم امتدادِ آن می‌دانیم) در برابر، مدرنگری، که زاده‌ی مدرنیت است، پدیده‌ای است جهانگیر که از دلِ جهان‌روایی (universality) مدرنیت برمی‌آید. امروزه سراسرِ کره‌ی زمین به دست انسان در روندِ مدرنگری است. یعنی، دگرگون کردنِ چهره‌ی زمین با تکنولوژی و برپا کردنِ نهادهایِ اقتصادی، سیاسی، و فرهنگیِ درخور برایِ شکلِ مدرنِ زندگی بر پایه‌ی تکنولوژی و اقتصادِ مدرن. امروز تمامیِ بشریت، حتّاً آنانی که چندان از بدویت و بربریت دور نشده‌اند، از راهِ امکاناتِ ارتباطی‌ای که مدرنگری برایِ سراسرِ کره‌ی زمین فراهم کرده است، خواهانِ برخوردارگی از نعمت‌ها و آسایش‌بخش‌هایِ این شکل از زندگانی و نماهایِ آن‌اند. امروز معنایِ انسان بودن زیستن در فضایِ مُدرنیده (مدرنیزه) است. یعنی، فضایی که تکنولوژیِ مدرن و ابزارهایِ آن در اختیارِ انسان قرار می‌دهد. برخوردار بودن از چنین امکان‌هایی به معنایِ محرومیت از «حقوقِ انسانی» است.

باری، مدرنیته‌ی که در اروپا پایه‌گذاری شد، از همه جهت بازمانده‌ی بشریت را به دنبالِ خود کشیده است. یک جنبه‌ی بنیادینِ مدرنیتِ زبانِ آن است. زبان‌هایِ پیشتازِ مدرنیت همراه با رشدِ آن رشد کرده و با گشودنِ

افق همه‌ی جنبه‌های زندگانی انسانی، به روی امکان‌های تازه و تازه‌تر، خود را نیز، چنان که دیدیم، به زبان‌های باز تبدیل کرده‌اند. بدین سان، همان گونه که امروز تمامی گره‌ی زمین با پروژه‌های مدرنگری خود، چه از نظر ساختار فنی و اقتصادی و چه اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، به دنبال کشورهای پیشتاز علم و تکنولوژی مدرن و پدیدآورنده‌ی شکل رفتار و روابط انسان مدرن روان‌اند و از آن‌ها تقلید می‌کنند، در پهنه‌ی زبانی نیز، خواسته و ناخواسته، دانسته و نادانسته، با پذیرش مدرنگری، تن به دگرگونی‌های ژرف واژگانی و معنایی، و چه بسا آوایی، در زبان‌شان نیز می‌دهند.

ضرورت انتقال علوم کاربردی و تکنولوژی، شهرنشینی مدرن، ضرورت آموزش همگانی برای پرورش نیروی انسانی کارآمد برای کارکردهای فنی و اداری، برپا کردن نهادهای اداری، خدماتی، قضایی، و نظامی، هنری و ورزشی، همه و همه، زبانی متناسب با کارکردهای خود می‌طلبند. این طلب ناگزیر تمامی زبان‌های روی زمین را وادار به سازگاری با خود یا بخش عمده‌ای از آن‌ها را محکوم به نابودی کرده است. اما این سازگاری تا به انس و خوگری با زندگانی مدرن و بایستگی‌های آن بکشد، دوران درازی از آشوب و بحران را در پی دارد. در آن بخش از جهان که «جهان سوم» نام گرفت، نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم روزگار قیام‌ها، شورش‌ها، انقلاب‌ها، و بحران‌های عظیم اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بود. بحران گذار از جهان‌های بسته به جهان باز مدرن یا پسامدرن است که خود را در مفهوم گره‌گیری (globalization) خلاصه می‌کند. فروپاشی جهان‌های بسته‌ی ایدئولوژیکی که می‌خواستند کارخانه‌ی ساختن «انسان طراز نوین» باشند نیز در پیش چشمان ما روی داد.

بحران و آشوب زبانی بخشی ناگزیر از این بحران گذار است که تمامی

زبان‌هایی که امکانِ ماندگاری دارند، ناگزیر در دلِ این بحران و آشوب قرار دارند، خواه عربی باشد یا فارسی یا ارمنی و گرجی و ترکی، و هرچه دیگر.

زبان فارسی در بحران

بیش از صد سال است که زبانِ فارسی، همچون تمامی آنچه که شکلی سنتیِ زندگانیِ ایرانی شمرده می‌شود، در بحران به سر می‌برد. این بحران در بنیاد، چنان که بارها گفتیم، مربوط است به برخوردِ جهانِ ایرانی با نیروهایِ زورآورِ دنیایِ مدرن و خواسته‌هایِ آن‌ها. آنچه در سرنگاشتیِ بخشِ دومِ این رساله از روزنامه‌ی *صور اسرافیل* آوردیم، کوتاه اما روشن، در سرآغازِ تاریخِ زبان و فرهنگِ مدرنِ ما، یک قرن پیش از این، با همان زبانِ شکسته-بسته‌ای که می‌خواهد راه‌هایِ تازه‌ی بیان و سبک را بگشاید، مشکلیِ زبانیِ ما را طرح می‌کند. در پیِ آن به جاست که در این باب سخنی از محمدعلی جمال‌زاده، از پیشروانِ ادبیاتِ مدرنِ فارسی، نیز بیاوریم. جمال‌زاده هشتاد سال پیش از این در نامه‌ای خطاب به محمد قزوینی، که در مجله‌ی *فرنگستان*، چاپِ برلین، نشر شده، می‌نویسد (زبان‌نگاره‌ی این گفت‌آورد را با زبان‌نگاره‌ی خود همخوان کرده‌ام):

امروز به تصدیقِ هر کس و به شهادتِ آن استادِ بزرگوار استعمالِ زبانِ فارسیِ کنونی برای بیانِ معانی و مطالبی که امروزه در عالم متداول و منتشر است بسیار ناقص و نارساست و فقط برای ذکرِ همان مباحث و فصول که از هزار سال بدین طرف وردِ زبانِ شعرا و ادبایِ ما بوده است، تقریباً می‌توان گفت ساخته شده است، از قبیلِ شکایت از «دورِ زمان»، «بی‌وفاییِ روزگار و اهلِ آن»، «در مدحِ شراب»، «در فضیلتِ فقر و درویشی»، و هكذا مواضعِ معدودِ

دیگری. در چند جلد کتاب اگر تمام کلمات و لغاتِ مستعمله در آن‌ها را جمع کنی، به طورِ یقین به اندازه‌ی کلماتی که یک نویسنده‌ی فرنگی، مثلاً ویکتور هوگوی فرانسوی، در کتابِ بی‌نویانِ خود استعمال کرده نیست و بلکه به اندازه‌ی نصفِ آن هم نباشد. در این صورت معلوم است با خرمن خرمن معانی تازه‌ای که مانند ستارگانِ آسمان چشمِ خرد را خیره می‌سازد، آسیایِ آبی کهنه‌ی زبانِ فارسی از آسیا کردنِ این خرمن عاجز و هر کس بخواهد در این زمینه آزمایش بکند حکمِ کسی را پیدا می‌کند که بخواهد شتری را از سوراخِ سوزنی بگذراند.

(فرنگستان / ۷ و ۸، نوامبر - دسامبر ۱۹۲۴، برلین، ص ۳۴۱)

پس از هشتاد و اندی سال که از نوشتنِ این نامه می‌گذرد ما تا چه حد توانسته‌ایم از این درماندگیِ زبانی که جمال‌زاده از آن رنج می‌برد به در آییم؟ شک نیست که با کار-و-کوششی که در این دوران شده و با دگرگونی‌های ژرفی که ساختارهایِ زندگیِ مادی و معنویِ ما زیر فشارِ مدرنگریِ خواسته و ناخواسته، گذرانده است، زبانِ فارسی نیز دگرگونی‌هایِ ژرفی را از سرگذرانده و تا حدودی با شرایطِ جدید سازگار شده است. اما این گذار، همچون تمامیِ گذارِ ما از دنیایِ سنتی و جهان‌بینی و ارزش‌ها و هنجارهایِ آن، گذاریِ کند، پرنشیب-و-فراز، دردناک و بخشِ عمده‌ی آن ناخواسته یا، به عبارتِ دیگر، «تحمیلی» بوده است.

به دلیلِ همین ناخواستگی یا تحمیلی بودنِ مدرنگریِ ست که با یک انقلابِ پُربانگِ جامعه‌ی ایرانی، یا دست‌کم بخشِ بزرگی از آن، حتّاً سودایِ نفیِ همه‌ی آثارِ مدرنگری و بازگشت به جهانِ گم‌شده یا رو به

افول گذشته‌ی خود را نیز در سر پرورانده است. اما، اساسی‌ترین هشیاری برآمده از این انقلاب فهم ناممکنی این بازگشت و درک هولناکی این آرزوی در عمل محال و پی آمده‌های آن است. یعنی، هشیاری به بازگشت‌ناپذیری تاریخ. به همین دلیل، در میان نسل جوان ایرانی به ویژه، اراده‌ای نه تنها برای رویکرد آزادانه و آگاهانه به مدرنگری، که برای فهم هرچه ژرف‌تر ریشه‌های آن در مدرنیّت پدید آمده است. تا آن جا که می‌شود حدس زد، شاید در میان هیچ‌یک از جامعه‌هایی که «جهان سومی» نام گرفته‌اند چنین طلب و تمنّایی برای بریدن از گذشته با نقدگری آن در پرتو ارزش‌ها و هنجارهای مدرن و کوشش برای فهم بنیادهای نظری مدرنیّت پدید نیامده باشد.

در این هشتاد سال، از زمانی که جمال‌زاده آن نامه را به محمد قزوینی نوشت، با برپا شدن نهادهای مدرن دولت و نیز آبادگری کشور با بهره‌گیری از منابع سرمایه و تکنولوژی مدرن، کوشش‌های برنامه‌ریزی شده و سازمان‌یافته، و نیز پراکنده و گسسته‌ای، در همه‌ی زمینه‌ها برای مدرنگری جامعه‌ی ایران شده است. اما این کوشش‌ها هرگز به صورت پروژه‌ای تمام و به سامان درنیامده است که با گام‌های سنجیده در پرتو خرد و اراده‌ای استوار گام بردارد. و اگر در دوران‌های گذرایسی اراده‌ی سیاسی از راه سازمان دولت در پی اجرای چنین پروژه‌ای بوده، به زودی پیشامدی بنیانکن طومار آن را درهم پیچیده است. به دلیل همین مدرنگری از هم‌گسیخته و ناپیگیر - که در همین حد نیز همواره با مقاومت درونی بخش عمده‌ای از جامعه روبه‌رو بوده است - جامعه‌ی ایرانی جامعه‌ای است نیمه‌مدرن که به دلیل نیمه‌کاره بودن و بی‌تعادلی همه چیز - اش دچار آسیب‌های روانی و فرهنگی شدید است، که نام دیگر آن بحران هویت است.

زبان فارسی نیز در این هشتادساله چنین سرگذشتی داشته است. یعنی، از سویی، کوشش‌های سازمان‌یافته، به صورت برپایی فرهنگستان‌ها و کمیسیون‌های واژه‌سازی در ارتش و سازمان‌های دیگر، صورت گرفته و، از سوی دیگر، کوشش‌های مترجمان و اهل فن در زمینه‌های گوناگون تا حدودی نیازهای واژگانی را برآورده و زبانی برای گذران کارها و انجام وظیفه‌ها، و چه بسا سر-هم-بندی آنها، فراهم کرده است. اما هر کس که به جدّ و با وسواس لازم با این زبان و لغتمایه‌ی آن سر-و-کار داشته و کار کرده باشد و، از جمله، برای نوشتن یا ترجمه‌ی یک متن جدّی به فارسی در هر زمینه‌ای که به کار-و-کوشش فکری یا عملی مدرن مربوط می‌شود، آن را به کار گرفته باشد، می‌داند که در بسیاری موارد با چه فقر و نارسایی زبانی ترسناکی روبه‌روایم. اما این فقر و نارسایی را چه‌گونه درک کرده و برای آن تاکنون چه‌گونه چاره‌جویی کرده‌ایم؟

سیاست، ایدئولوژی، و زبان در ایران مدرن

در آغاز این جستار خوب است که، برای روشن‌تر شدن زمینه‌ی تاریخی، نگاهی کوتاه به تاریخ زبان فارسی در دوران مدرن آن بیندازیم، یعنی تاریخ دوران اسلامی.

فارسی مدرن، که با برآمدن اسلام در ایران و فروپاشی امپراتوری ایرانی پیش از اسلام از درون فارسی میانه سربر آورد، بر اثر دخالت پُرزوری که عوامل برون‌زبانی (extralinguistic)، به‌ویژه فرهنگی و سیاسی، در شکل‌گیری و دگرذیسی‌های آن داشته‌اند، تاریخ پیچیده‌ای دارد. این زبان، در مقام زبان فرادست ادبیات و فرهنگ در جهان ایرانی جایگاه بلند تاریخی دارد. اما، از سوی دیگر، به خاطر مراحل تاریخی ناهمگون و

ناهمسازي که گذرانده است، تخم تنش‌هاي ژرف و کشاکش‌هايي در درون آن کاشته شده که در روزگارانِ اخير براي جامعه‌ي ايراني پي آمده‌هاي فرهنگي و همچنين سياسي سرنوشت‌سازي داشته است. در روزگارانِ اخير، نقش اساسي اين زبان در نگاهداشتِ هويتِ جهانِ ايراني در برابر فشارهاي امپراتوريِ عرب‌زبان، از سويي و، در مرحله‌هاي بعدي، نفوذ بي حسابِ زبانِ عربي در فارسي و سرازير شدنِ واژگانِ عربي به آن از راهِ زبانِ رسميِ نوشتاري و علمي و ادبي، از سويِ ديگر، سببِ کشاکش‌هاي سختِ ايدئولوژيک و تصميم‌گيري‌هاي سياسي درباره‌ي ماهيتِ اين زبان، و به‌ويژه واژگانِ آن، شده است.

اين يک واقعيّت تاريخي ست که ايرانيان، به‌رغمِ گروش به اسلام، در برابر فشارهاي سختي که براي عربي کردنِ جهانِ ايراني وارد مي‌شد، ايستادگي کردند و زبان‌شان عربي نشد. تاريخِ آغازينِ دورانِ سروريِ اعراب بر سرزمين‌هاي ايراني گواهِ پيدايشِ سلسله‌هاي پادشاهي ايراني در سرزمين‌هاي دوردستِ شرقي امپراتوريِ اسلامي، در خراسانِ بزرگ، است. اين سلسله‌ها، به‌ويژه سامانيان، براي تبديلِ زبانِ فارسي به يک زبانِ کاملِ نوشتاري و ادبي سياسي پيگير داشتند. آنچه اين سياست‌ها را نيرو مي‌بخشيد چه بسا حيسِ هويتِ قومي در برابرِ عرب و ايستادگي براي نگاه‌داشتِ آن بود که در جنبشِ شعوبي قالب‌بندي ايدئولوژيکِ خود را يافت. اين سياست و ايدئولوژي در دوران‌هاي سپسين نه تنها سببِ پايدار ماندنِ زبانِ فارسي شد که امکانِ رشد و شکوفاييِ آن را در مقامِ يک زبانِ ادبي بسيار بارور نيز فراهم کرد. همچنين، به‌رغمِ دست‌اندازيِ دايميِ زبانِ عربي - چه در مقامِ زبانِ رسميِ خلافتِ اسلامي، چه در مقامِ زبانِ فرادستِ دين و علم در جهانِ اسلامي - ميدانِ جغرافياييِ نفوذ و کاربردِ زبانِ فارسي گسترش يافت. تا به جايي که، در سده‌هاي ميانه‌ي تاريخِ آن،

این میدان به یک امپراتوری پهناورِ زبانی و فرهنگیِ ایرانی در شرقِ جهانِ اسلامی تبدیل شد. در قرن‌های بعدی دامنه‌ی این نفوذِ ادبی به امپراتوری عثمانی، تا بالکان، نیز کشیده شد.

بی‌گمان، شاهنامه‌ی فردوسی، با نقشِ بزرگی که در پایدار کردن زبانِ فارسی در مقامِ یک زبانِ شکوهمندِ شاعرانه بازی کرد، بر چکادِ آفرینشِ ادبیِ این روزگارِ نخستین می‌ایستد. افزون بر آن، شاهنامه به عنوانِ روایتگرِ حماسیِ تاریخِ پهلوانیِ ایرانِ باستان، رشته‌ی پیوندی را در خاطره‌ی جمعیِ ایرانیان با این تاریخ نگاه داشت که در شکل بخشیدن به گمانه (imagery)ی ایرانیان از هویتِ ملی خود در دورانِ اخیرِ نقشی بزرگ داشته است. دیگر نقشِ تاریخیِ مهمِ شاهنامه نگاه داشتِ بخشِ چشمگیری از واژگانِ اصیلِ فارسی بود که سرچشمه‌ی اصلیِ الهام برای جنبش‌های سره‌خواهیِ زبان در دوران‌های اخیر بوده است.

در قرن‌های نخستین، نثرِ فارسی نیز همپایِ شعرِ فارسی بالیدن گرفت و، در کل، تا قرنِ ششمِ هجری سبکِ ساده‌ای را پروراند که در اساس به واژگانِ فارسی بومی، که در شعرِ فارسی به کار می‌رفت، وفادار بود. اما در کار آمدنِ چندین عامل، مانند ضرورتِ آموزشِ زبانِ عربی به عنوانِ زبانِ رسمیِ دین و زبانِ بالنده‌ی مدرسیِ علم و فرهنگ در جهانِ اسلامی، و فرمان‌رواییِ سلسله‌های ترک با تعصبِ بسیار در دین، سببِ نفوذِ بی‌مهار و بی‌حسابِ واژگان و شیوه‌ی بیان و حتا دستورِ زبانِ عربی در فارسی شد. این گرایش که بر زبانِ منشیان و دیوانیان، تاریخ‌نگاران، و متن‌های علوم سنتی چیره بود، رفته-رفته دو گرایشِ بازگونه‌ی زبانی و زیبایی‌شناختی در دو قلمرو شعر و نثر پدید آورد.

از این رو، در میراثِ هزارساله‌ی ادبیاتِ فارسی، از سویی با فراورده‌های بسیار پُر شمارِ شعری روبه‌رو هستیم که، با نادیده گرفتن

برخی استثناها، با واژه‌های خوش‌آهنگِ بومیِ فارسی و آمیختگیِ ملایمی با واژه‌هایِ عربی، ساخته شده‌اند، و، از سویِ دیگر، با آثارِ نثری‌ای آکنده از واژه‌هایِ عربیِ ناآشنا و حتّاً زورآورِ کردنِ نحوِ عربی بر زبانِ فارسی، که هدف‌شان نمایشِ «فضل» و سوادِ نویسنده در زبانِ فرادستِ دینی و علمی بود. این جریان در قلمروِ نثرِ فارسی سببِ پیدایشِ سبکیِ پُرآب-و-تاب یا پُرلُفت-و-لعاب، آکنده از زَلَم-زیمبوهاییِ واژگانی شد که کار را به درازنفسی‌هایِ یاوه‌گویانه در درازنایِ چند قرن کشاند. نهادینه شدنِ این سبک به نیرو گرفتنِ عادت‌هایِ بدِ زبانی انجامید، مانند دراز کردنِ زنجیره‌ی مترادف‌ها، فسادِ دستورِ زبان، کلان شدنِ بیهوده‌ی بارِ واژگانِ فارسی با به فراموشی سپردنِ واژه‌هایِ فارسی و زورچپان کردنِ واژه‌هایِ زائدِ عربی، و سرانجام، گنگی و فرسودگیِ زبان. زبانِ فارسی هنوز دچارِ پی‌آمدهایِ این روندِ چند صد ساله است.

زبانِ فارسی و رسالتِ ملیّی آن در دورانِ جدید

با فروپاشیِ نظامِ سنتیِ استبدادِ آسیایی در ایران و شکل گرفتنِ دولت-ملتِ مدرن، با توجّه به فرادستیِ فرهنگیِ زبانِ فارسی در میانِ زبان‌هایِ قلمروِ امپراتوریِ ایران، هم به عنوانِ زبانِ گفتار و هم زبانی با میراثِ بزرگِ ادبی، نقشِ زبانِ رسمی برایِ نظامِ مدرنِ دولت و کارکردهایِ آن، از جمله سیستمِ آموزشِ سراسریِ ملیّی، خود به خود به این زبان واگذار شد. از سویِ دیگر، به رغمِ حضورِ چندین زبانِ بومیِ قومی، که بخشِ بزرگی از جمعیتِ سراسرِ کشور به آن سخن می‌گفتند، ملت‌باوریِ (ناسیونالیسم) ایرانیِ مدرن، نخست در مقامِ ایدئولوژیِ روشنفکریِ نوپدید، و سپس، در مقامِ ایدئولوژیِ رسمیِ دولت، با شورِ فراوان به زبانِ فارسی به عنوانِ یگانه سرچشمه و سرمایه‌ی هویتِ ایرانی چسبید. از این

رو، در دوران سلسله‌ی پهلوی، گستراندن زبان فارسی به سراسر کشور، نه تنها به عنوان زبان رسمی دولت و ادبیات و آموزش، بلکه زبان گفتاری سراسری، خود هدفی شده بود که از راه آن سیاست یکپارچه کردن پراکنده‌گی‌های قومی در یک هویت یگانه‌ی ملی، به سبک اروپای قرن نوزدهم، دنبال می‌شد. این هویت، در قالب ایدئولوژی ایران‌پرستانه‌ای که رونوشتی بود از ملت‌پرستی مدرن در اروپا، نمودار ایرانیّت نابی بود که می‌بایست خود را از هر عنصر «ایرانی» بپیراید و در یک یکپارچگی گوه‌ری ناب خود را نمایان کند.

ملت‌باوری مدرن ایرانی با مفهوم تازه‌اش از ملت، میراث گران‌سنگی ادبیات فارسی را بالاترین سرمایه‌ی سرفرازی ملی و زبان فارسی را چسب‌مایه‌ی یکپارچگی ملی دانست. افزون بر آن، پیوند سراسر تباری زبان فارسی مدرن با زبان‌های ایرانی میانه و باستانی، که زبان‌شناسی تاریخی مدرن کشف کرده بود، سیمای تاریخی سترگ‌تری بدان می‌بخشید، زیرا این پیوند تباری زبانی ایرانیان کنونی را یگراسر به تاریخ امپراتوری باستانی ایران می‌پیوست. افزون بر آن، برای ناسیونالیست‌های گزافرو (extremist)، اصل هند-و-اروپایی زبان فارسی و خویشاوندی آن با زبان‌های اروپایی، گواه خویشاوندی نژادی ایرانیان با اروپاییان از راه نیاکان «آریایی»‌ای بود که گمان می‌رفت به زبان هند-و-اروپایی نخستین (Proto-Indo-European) سخن می‌گفته‌اند؛ یعنی زبان مادر همه‌ی زبان‌های هند-و-اروپایی. این پیوند زبانی، به رغم اسلامی شدن ایرانیان، در نظر ایشان، نشانه‌ی اصل نژادی و تاریخی دیگری بود. یعنی، اصل آریایی، که ایرانیان را از عربان و اصل سامی ایشان یکسره جدا می‌کرد. دوران میان دو جنگ جهانی، که بخش عمده‌ی آن با دوران پادشاهی رضاشاه همزمان است، به موازات پراکنش ایدئولوژی‌های نژادباورانه و

ناسیونالیسم تند-و-تیز در اروپا، شاهد رشد نژادباوری ضد سامی در ایران نیز هست. این مایه‌ی فکری بخش چشمگیری از روشنفکران برجسته‌ی آن دوران، از جمله، برجسته‌ترین‌شان، صادق هدایت، را نیز در بر می‌گرفت.

این دوران همچنین شاهد هواداری سخت از زبان فارسی در مقام عالی‌ترین نماینده‌ی ایرانیّت و پدید آمدن جنبش‌های سره‌خواهی مطلق این زبان است؛ یعنی پالایش آن از هر عنصر «بیگانه»، و، بالاتر از همه، از واژگان عربی‌تبار. شور فراوان برای زبان فارسی، در مقام زبان ملی، در دوران رضاشاه سبب در پیش گرفتن سیاست‌های پیرایش زبان شد که در دوران پادشاهی پسر او نیز ادامه یافت. این سیاست رسمی پیرایش و پالایش زبان، همگام با کوشش‌های فردی نویسندگان و مترجمان، برای زبان فارسی پی‌آمدهای اساسی داشته است. نمایان‌ترین وجه این رویکرد بازگون کردن روند عربیگری واژگان فارسی و کوشش برای بازگرداندن زبان فارسی بر پایه‌ی اصلی دستوری و واژگانی خود است. منبع بزرگی الهام‌بخش در این دوره، چنان که پیش از این گفتیم، شاهنامه و گنجینه‌ی گران‌بهای واژگان اصیل فارسی در آن بود که بخش عمده‌ی آن برای فارسی‌زبانان همچنان زنده و فهم‌پذیر است.

از سوی دیگر، در برابر این گرایش‌های تندرو ملت‌باورانه برای سره‌گرداندن کامل زبان فارسی، که بخشی از ادیبان نواندیش و ناسیونالیست سردمدار آن بودند، عادت‌های دیرینه‌ی نثرنویسی از راه زبان نوشتاری سنتی همچنان پایداری می‌کرد. اما آنچه بر ضد این گرایش کار می‌کرد، نیازها و ضرورت‌های تازه بود. نیاز به کاربرد زبان برای علوم و فنون و رسانه‌های مدرن، به‌ویژه، در مرتبه‌ی نخست، برای روزنامه‌نگاری، که خواهان ارتباط با توده‌های مردم بود. این گرایش زبان‌پرآب-و-تاب و

بی‌هوده‌گویی نوشتاری را به سوی سادگی و نزدیکی به زبان گفتار کشید و فضای فروبسته‌ی محافظه‌کارانه‌ای را که عادت‌ها و گرایش‌های دیرینه‌ی منشیانه و ادیبانه و آخوندی پاسدار آن بودند، به روی تجربه‌های تازه گشود.

از سوی دیگر، برخورد جدی‌تر با نیازهای زبانی علوم و فنون و فرهنگ مدرن همسازی زبان با این نیازها را می‌طلبد. ساده کردن زبان فارسی ناگزیر تا حدودی به معنای فارسی کردن دوباره‌ی واژگان و کاستن از بار بسیار سنگین واژگان عربی تبار در زبان نوشتار بود، بدون سره کردن آن. کشاکش میان دو گرایش پالایش زبان و چسبیدن به واژگان عربی تبار، اگرچه رفته-رفته به تعادلی نزدیک شده، اما همچنان ادامه دارد.

سلسله‌ی پهلوی و سیاست‌های رسمی زبانی آن

یک رویداد اساسی در این راستا برپایی فرهنگستان زبان ایران در سال‌های پایانی پادشاهی رضاشاه بود. شورای عالی فرهنگستان از ادیبان برگزیده‌ای با گرایش ناسیونالیستی تشکیل شده بود. این نهاد نماینده‌ی سیاست زبانی ناسیونالیستی رضاشاهی بود و از پشتیبانی قدرت مطلق وی برخوردار. فرهنگستان برای بهبود بخشیدن به زبان اداری و علمی، با گرایش به فارسی گردانیدن واژگان آن، تشکیل شده بود. فرهنگستان یکم، به‌رغم عمر کوتاه‌اش، که پایان آن کم-و-بیش با پایان پادشاهی رضاشاه همزمان بود، از نظر دگرگون کردن فضای زبانی و شکستن فضای محافظه‌کارانه‌ای که عادت‌ها و گرایش‌های دیرینه‌ی ادیبانه پاسدار آن بودند، نقش بزرگی بازی کرد. فرهنگستان با ساختن واژه‌های ترکیبی برای نام‌گذاری وزارت‌خانه‌ها و دستگاه‌های اداری و مقدماتی ترم‌های علمی و فنی، بر اساس دستگاه ترکیب‌ساز زبان فارسی، این دستگاه را که

در حوزه‌ی نثرنویسی قرن‌ها از کار افتاده و فراموش شده بود، دوباره به کار انداخت. جایگزینی واژه‌هایی مانند بهداری به جای صحیّه، دادگستری به جای عدلیّه، شهربانی به جای نظمیّه، زیست‌شناسی به جای علم‌الحیات، و فشارسنج به جای میزان‌الضغطه، نمونه‌هایی است که امروزه به راحتی می‌توان نقش آن‌ها را در دگرگونی فضای زبانی درک کرد. زیرا پیش از آن رسم و عادت بر این بود که تمامی این‌گونه نام‌ها از مایه‌ی عربی تبار ساخته یا با ساختار واژگانی عربی جعل شوند.^۱

این واژه‌های جانشین، که با فرمان شاهانه در نگارش‌های رسمی به کار می‌رفتند و یا راه خود را به کتاب‌های درسی باز می‌کردند، دریچه‌ی تازه‌ای به روی فضای تنگ و خفقان‌گرفته‌ی نثر فارسی گشود و هوای تازه‌ای وارد آن کرد. با این کار نمایان فرهنگستان بود که واژه‌سازی بر بنیاد مایه‌ی واژگانی و ساختار دستوری فارسی توانست راه خود را باز کند و به دست نویسندگان و مترجمان نسل‌های پسین گسترش یابد. این نکته را هم باید افزود که فرهنگستان یکم، نسبت به فرهنگستان دوم، از سیاست میانه‌رو پاک‌سازی زبانی پی‌روی می‌کرد. این سیاست در رساله‌ای که رئیس فرهنگستان، سیاستمدار و دانشور و ادیب برجسته، محمدعلی فروغی، با عنوان پیام من به فرهنگستان، نوشته، بازگو شده است.

با برکناری رضاشاه از پادشاهی، بر اثر اشغال ایران، سیاست‌های دیکتاتورانه‌ی او، از جمله سیاست‌های زبانی‌اش، زیر تازیانه‌ی انتقاد رفت و ادبای محافظه‌کار، که جانی تازه یافته بودند، کوشیدند تمامی کوشش‌ها برای پاک‌سازی زبان را، از جمله با مسخره کردن آن، خنثا کنند. اما، از سوی دیگر، هواداران اصلاح و پاک‌سازی نیز بی‌کار ننشسته

۱. در این باره نک: بازان‌دیشی زبان فارسی، همان.

بودند. دوران آشوب زده‌ی اشغال (۴۵-۱۹۴۱)، هم هنگام، شاهد به میدان آمدن پرشورترین و ستیهنده‌ترین پیرایش طلب زمانه بود، یعنی احمد کسروی. پاک‌سازی زبان برای کسروی بخشی از برنامه‌ی فراگیر پیرایش اخلاقی و دینی وی برای ملت ایران بود. کسروی یک تاریخ‌شناس و زبان‌شناس خودآموخته و مرد مبارز میدان زندگانی همگانی بود. برنامه‌ی پیرایشگری فراگیری داشت که کار پاک‌سازی زبان را با پیرایشگری اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی، و حتا اقتصادی، با هم دنبال می‌کرد. پاک‌سازی زبان از واژه‌های «بیگانه» و بازسازی آن تا مرز از میان برداشتن بی‌قاعدگی‌های دستوری در صرف فعل‌ها، بخش‌هایی از برنامه‌ی فراگیر عقلانیگری اجتماعی و فرهنگی او بود.

تندروی بی‌امان او سرانجام سبب قتل او به دست متعصبان مذهبی شد. اما، به‌رغم ناکامی اجتماعی‌اش، استادی او در زبان فارسی و نوآوری‌های سبک نوشتاری‌اش، و پژواک بزرگ نوشته‌های آتشین‌اش، برنامه‌ی زبانی او را تا حدودی پیش برد. بخشی از واژه‌های سره‌ی فارسی او و تا حدودی سبک ساده‌نگاری‌اش در زبان هم‌روزگاران‌اش اثر گذاشت و برجا ماند.

یک رویداد مهم در این جهت برپایی فرهنگستان دوم در اوج دیکتاتوری محمدرضا شاه، در پایان دهه‌ی چهل، بود. ریاست این فرهنگستان به عهده‌ی صادق کیا، استاد زبان پهلوی در دانشگاه، از شاگردان مکتب ذبیح بهروز، بود. این مکتب دارای گرایش ناسیونالیستی تندرو یا، به عبارت دیگر، ایران‌پرستانه بود. در نتیجه، سخت ضد عرب و عربی و هوادار فارسی سره بود. فرهنگستان دوم بر این بنیاد ایدئولوژیک سیاست پیرایشگری زبانی خود را دنبال می‌کرد. این فرهنگستان از نظر سازمانی از فرهنگستان یکم گسترده‌تر بود و چندین گروه در آن برای

رشته‌هایی از علوم طبیعی و علوم اجتماعی و جز آن‌ها واژه‌گزینی و واژه‌سازی می‌کردند. البته، دستور ریاست و شورای فرهنگستان این بود که همه‌ی واژه‌های برساخته می‌بایست از مایه‌ی فارسی یا در کل ایرانی تبار باشد.

اما، برخلاف فرهنگستان یکم، فضای کلی سیاسی و اجتماعی پشتیبان فرهنگستان دوم نبود و نگرش کمابیش مثبت همگانی، به‌ویژه روشنفکران، به برنامه‌های بازسازی ایران در دوران رضاشاه، در دوران محمدرضاشاه به نگرشی ناباورانه و مسخره‌انگارانه جای سپرده بود. خاطره‌ی کودتای ۲۸ مرداد در ذهن مردم، به‌ویژه روشنفکران، سبب آن بود که هیچ کس نمایش ایدئولوژیک ناسیونالیستی رژیم را باور نکند. از سوی دیگر، در این دوران گرایش‌های ایدئولوژیک تندرو چپ و دینی جای فضای ناسیونالیستی میان دو جنگ جهانی را گرفته بود. افزون بر این‌ها، محمدرضاشاه، با ضعف‌ها و دودلی همیشگی‌اش، برخلاف پدر-اش، با قدرت از فرهنگستان پشتیبانی نمی‌کرد. در دوران او ادبای محافظه‌کار با واژه‌های نوساخته و سره‌ی فرهنگستانی سخت مخالفت می‌کردند و بر سر برخی از آن‌ها که به فضای همگانی می‌آمد، مانند رسانه برای *medium*، جنجال به پا می‌کردند. در طیف گسترده‌ی مخالفان رژیم نیز مخالفت با فرهنگستان جنبه‌ای از مخالفت کلی با رژیم شمرده می‌شد.

با این‌همه، برخی از فراورده‌های واژگانی آن - مانند رسانه، و نیز همه‌پرسی، برای فراندوم - با به کار رفتن‌شان در رسانه‌های همگانی رواج یافتند (از جمله، همه‌پرسی به قانون اساسی جمهوری اسلامی هم راه یافت). یکی از کارهای جسورانه‌ی فرهنگستان دوم کوشا کردن برخی پیشوندهای ناکوشا و فراموش‌شده‌ی فارسی مانند ترا- و پیرا- بود. این

پیشوندها در ترکیب‌های ترابری (برابر با transportation) و پیراپزشکی (برابر با paramedical) به کار رفت. این دو واژه‌ی نوساخته، به صورت نام یک وزارتخانه و یک دستگاه دانشگاهی، جای خود را در زبان فارسی باز کردند و بخت آن را داشتند که انقلاب را از سر بگذرانند و، با ریشخند تاریخ، به صورت الگویی برای واژه‌سازی علمی به دست فرهنگستان سوّم به کار بروند، که در دوران جمهوری اسلامی برپا شده است.

این بخش را نمی‌باید بی نام بردن از یکی از برجسته‌ترین دانشوران ایران مدرن به پایان برد. یعنی، غلامحسین مصاحب، به خاطر ایده‌های درخشان و جسارت بی‌مانند-اش برای پرورش واژگان علمی مدرن در زبان فارسی. وی نخستین کسی بود که مسأله‌ی زبانمایه‌ی علمی را از دیدگاهی علمی و کارکردی، آزاد از هر گونه گرایش ایدئولوژیک سیاسی، فهمید و طرح کرد. مصاحب، در مقام ویراستار نخستین دانشنامه‌ی مدرن به زبان فارسی - که با نام *دایرةالمعارف فارسی* منتشر شده است - و آثار دیگری در ریاضیات و منطق، با مشاهده‌ی باریک‌بینانه‌ی شیوه‌های فنی ساخت - و - ساز واژگان علمی در زبان انگلیسی، برای تولید واژگان علمی، در فضایی که ذهنیت ادیبانه درباره‌ی زبان هنوز با قدرت بر آن حکومت می‌کرد، چارچوب‌های زبان طبیعی و ادبی را در فارسی دلیرانه شکست و پایه‌ی «مهندسی زبان» را - که برای واژه‌سازی علمی ضروری است - در این زبان گذاشت. روش سیستمانه‌ی او، که از روزگار خود بسی پیش بود، از جمله ساختن مصدرهای «جعلی» و مشتق‌ها و واژه‌های ترکیبی از مایه‌های فارسی و عربی تبار، و واژه‌های وام‌گرفته از زبان‌های اروپایی، بر روال قاعده‌های دستوری زبان فارسی بود. در نتیجه، واژگان علمی *دایرةالمعارف فارسی* واژه‌هایی مانند قطبیدن و قطبش را دربر دارد (از اصل عربی، با افزودن پسوندهای فارسی، برابر با

to polarize و polarization در زبان انگلیسی، که در فیزیک به کار می‌رود؛ و جسورانه‌تر از آن، یونیدن و یونش (از واژه‌ی وام‌گرفته‌ی ion، برابر با to ionize و ionization در انگلیسی، که در شیمی به کار می‌رود).

انقلاب اسلامی و اثرگذاری‌های زبانی آن

انقلاب اسلامی، که نزدیک به سی سال از پیروزی آن می‌گذرد، به دلیل درگیری‌های ژرف فرهنگی‌اش، از سویی، با نفوذ فرهنگ و تمدن مدرن به جامعه‌ی ایرانی در صد سال گذشته، و کوشش آن برای بازگرداندن ارزش‌ها و هنجارهای «اسلامی» به آن، از سویی دیگر، و تنش‌های فرهنگی و اجتماعی برآمده از آن، کمابیش بر همه‌ی جنبه‌های زندگانی مردم این کشور، در جهت‌های گوناگون، اثر ژرف گذاشته است. گذشته از همه‌ی جنبه‌های دیگر، که در این جا مجال پرداختن به آن‌ها نیست، یکی از نمودارهای پرمعنای این دگرگونی‌ها را در رفتار زبانی جامعه‌ی فارسی‌زبان در این کشور می‌توان دید (از دیگر جامعه‌های زبانی درون کشور آگاهی ندارم)، و آشکارتر از همه‌جا در میان نسل جوان. دگرگونی‌های رفتار زبانی به صورت پدید آمدن خُرده‌زبان (argot)‌های تازه با آفریدن واژه‌های ناآشنا یا کاربرد واژه‌های آشنا به صورت استعاره‌ها و کاربردهای مجازی ناآشنا و درون‌گروهی، نشانه‌های دگرگونی‌های ژرف فرهنگی و ارزشی و اخلاقی نیز در خود دارند. در این مورد اگرچه داده‌های آماری در دست نداریم، اما کسانی که نبض زبان را به دست دارند می‌توانند چنین دگرگونی‌های اساسی را گواهی کنند. همچنین، از سویی دیگر، در زبان رسانه‌ها از نظر مایه‌ی واژگانی و ساختارهای معنایی و نیز زبان متن‌های علمی و فلسفی و ادبی، از نظر

کمیت و کیفیتِ زبانی، نسبت به پیش از انقلاب دگرگونی‌های ژرفی رخ داده که نیازمند بررسی آماری و تحلیلی ست، چه از دیدگاه زبان‌شناختی ناب، چه جامعه‌شناسی زبان، که تاکنون گویا کسی یا گروهی در دانشگاهی هنوز به آن نپرداخته است.

باری، یک واقعیت انکارناپذیر که بر همه‌ی جنبه‌های زندگانی این جامعه اثر بنیادی گذاشته، آن است که با بحرانی شدن وضع ارزش‌ها و هنجارها در پی تکان انقلابی، بنیاد اقتدار بسیاری نهادها و مرجعیت‌های سنتی نیز تکان خورده است. از جمله، در قلمرو زبان پایه‌های اقتدار دیرینه‌ی سرامدان محافظه‌کار ادبی، یا ادبا، را لرزانده است. سست شدن پایه‌ی اقتدار ادبا در قلمرو زبان کم-و-بیش علموران (scientists) و مترجمان متن‌های علمی و فلسفی را میدان داده است که در فضایی آزادتر واژگان مورد نیاز خود را تولید کنند و به کار برند. باز شدن ذهن‌ها بر اثر تکان انقلاب و به دنبال آن باز شدن زبان‌ها برای بازگفتن خواسته‌هایی که پیش از آن مجال یا زبان بازگویی نداشتند، سبب به میدان آمدن گفتمان‌های سیاسی، فرهنگی، دینی، و ایدئولوژیک تازه شده است. به دنبال بالاگرفتن تنش‌های سیاسی و پدید آمدن خواسته‌های تازه در همه‌ی عرصه‌های زندگی اجتماعی و در میان لایه‌های گوناگون اجتماعی، همراه با به دست آمدن تریبون‌های رسانه‌ای تازه، میدان گفتار گسترش یافته، که رشد و دگرگونی واژگانی و معنایی را نیز ناگزیر به دنبال دارد.

در وجه ادبی زبان فارسی، اگرچه کشاکش دیرینه بر سر سره‌سازی یا رویکرد به واژگان ناب فارسی، و از سوی دیگر، چسبیدن به زبان سنتی نشر فارسی با بار سنگین واژگان عربی آن، هنوز جریان دارد، اما گرایش سومی، با دیدی علمی و کارکردی به زبان، می‌کوشد میان این دو گرایش

همستیز ترازوی برقرار کند. این گرایش، برای درمان بیماری‌ها و نارسایی‌های زبانِ نثرِ سنتی در پی کاستن از بارِ واژگانِ عربی و بازیافت و زنده کردنِ مایه‌ی اصلی و بومی زبانِ فارسی و همچنین بازسازیِ دستوری و ساده‌سازیِ آن است. این گرایش هوادارِ زبانِ سره نیست و واژگانِ ضروریِ عربی تبار را نگاه می‌دارد، اما، برخلاف گذشته، آن‌ها را پی‌روِ دستورِ زبانِ فارسی می‌کند. می‌توان گفت که این امروزه گرایش همگانی در زبانِ نثرِ سالم و کارآمدِ فارسی است.

نکته‌ای که می‌تواند خلافِ چشم‌داشتِ بسیاری کسان باشد آن است که فرهنگستانِ سوّم - که جمهوری اسلامی برپا کرده است - در این کشاکشِ زبانی کم-و-بیش سیاستی ترازمندتر از فرهنگستانِ دوم در پیش گرفته است. گمان می‌رفت که این فرهنگستان، با تکیه به دیدگاه‌های محافظه‌کارانه در موردِ زبانِ فارسی، سیاستی در جهتِ عربی‌مآب‌تر کردنِ آن در پیش بگیرد. اما، چنان که گفتیم، در عمل نگره‌ای به نسبت علمی‌تر در پیش گرفته است. گروه‌هایِ واژه‌گزینیِ این فرهنگستان، در قیاس با فرهنگستانِ دوّم، در طرح‌ریزیِ روش‌ها و برنامه‌هایِ خود از آزادیِ بیشتری برخوردار اند. فرهنگستانِ سوّم، به طبع، نمی‌تواند سیاستِ پاک‌سازیِ زبانیِ دو فرهنگستانِ دورانِ پهلوی را دنبال کند. اما، میراث‌برِ بخشِ بزرگی از دستاوردهایِ جسورانه‌ی آن‌ها نیز شده است. زیرا آن دستاوردها، نخست بر اثرِ کاربردِ اجباری با زورِ دولت، و سپس جا افتادن در دستگاه عادت‌هایِ زبانی، و نیز سازگارتر شدنِ زبانِ فارسی با کارکردها و ضرورت‌هایِ زبانی در جهانِ مدرن، زمانِ درازی‌ست که در بدنه‌ی ساختار و واژگانِ فارسی جذب شده‌اند.

فراورده‌هایِ واژگانیِ فرهنگستانِ سوّم، که خودمانی‌تر و «مردمی‌تر» است و واژگانِ عربی تبار را یکسره نفی نمی‌کند، در ساز-و-کارِ عادت‌هایِ

زبانی کنونی ایرانیان آسان‌تر جذب‌پذیر است. البته، این فرهنگستان هم که همیشه به دنبال «خودی» کردنِ واژه‌های «بیگانه» است، هنوز با یک دید فراگیر علمی نسبت به مسأله‌ی رابطه‌ی زبانِ ما و زبان‌هایِ مدرن فاصله‌ای دراز دارد.

بزرگترین ضعفِ سیاستِ این فرهنگستان نیز همانا بیگانه‌هراسیِ آن است که سببِ ایستادگیِ آن در برابرِ جذبِ واژه‌هایِ «بیگانه» می‌شود که اصلِ اروپایی دارند. از این‌رو، کوشش برای یافتنِ واژه‌هایِ «خودی» برای واژه‌هایِ پذیرفته شده‌ای مانند هلی‌کوپتر، مانوور، پیتزا و رستوران همچنان جریان دارد. اما، به‌رغمِ این نگره‌ی کلی، بنا به ضرورت، هر جا که از یافتنِ واژه‌ی فارسی - عربی برای ترمی از زبانِ انگلیسی یا فرانسه ناتوان باشند، واژه‌ی «بیگانه» را می‌پذیرند.

نگاهی به واژه‌هایِ تصویب شده در شورایِ این فرهنگستان - که بر روی سایتِ اینترنتی‌اش به آن دست می‌توان یافت - نشان از کوشندگیِ نسبیِ آن در زمینه‌هایِ گوناگون دارد. یک نکته‌ی بسیار مهم آن است که فرهنگستانِ سوّم، بی‌آن که در سیاستِ رسمیِ خود اعلام کرده باشد، بنا به ضرورتِ زمانه و پیشرفتِ نسبیِ زبانِ علمی در فارسی و نیازهایِ چاره‌ناپذیرِ آن، دنباله‌ی کارهایِ فرهنگستانِ دوم و روشِ دایرة‌المعارفِ فارسی را گرفته و به بسیاری از واژه‌هایِ ساخته و پرداخته‌ی آن دو در فهرستِ واژه‌هایِ تصویب کرده‌ی خود رسمیتِ بخشیده است. اگرچه این فهرست نشان نمی‌دهد که کدام واژه‌هایِ نوساخته را از پرونده‌هایِ فرهنگستانِ دوّم گرفته اند، ولی به نظر می‌رسد که بخشِ چشمگیری از آنها می‌باید از همان منبع باشد.

باری، باید گفت، کارِ بازسازی و مدرنگریِ زبان که روزگاری با چنان ایستادگی‌هایِ سخت رو به رو بود، مانندِ دیگر جنبه‌هایِ مدرنگریِ

زندگانیِ ایرانی، از مسیری و با بُردارهایی انجام می‌شود که هیچ‌کس
انتظار-اش را نداشت. و این را باید به زبانِ هگل، به گمان‌ام، «مکرِ عقلِ
کل» گفت.

نتیجه

زبانِ فارسی، چنان که گفتیم، همچون دیگر جنبه‌هایِ زندگیِ ایرانی، در کل، از راهِ این کشاکش‌ها و کوشش‌ها، تا حدودی خود را با خواسته‌هایِ زندگیِ مدرن سازگار کرده است. اما، نبودِ دیدِ علمیِ روشن نسبت به کلِ مسأله، دخالتِ پرزورِ عواملِ همستیزِ سیاسی و ایدئولوژیک و، سرانجام، ناپایداریِ سیاسی و اجتماعی در چه‌گونگیِ وضعِ آن اثرِ تعیین‌کننده داشته است. به عبارتِ دیگر، زبانِ ملیِ ما، اگر چشمیِ بینا برایِ نگرستن به آن داشته باشیم، آینه‌ایست که بیش از هر عاملِ دیگر آشوبِ ذهنیِ جامعه‌ی ایرانی را در برخورد با مدرنیّت بازمی‌تاباند.

The Open Language

A Research on Language and Modernity

Dāryoush Ashouri

first edition 2008



© 2008 Nashr-e Markaz Publishing Co.

All rights reserved. No part of this book may be reproduced in any form, or incorporated into other books or any information retrieval system, electronic or mechanical, without the written permission of the publisher

Tehran P.O.Box 14155-5541
Email:info@nashr-e-markaz.com

Printed in Iran



«این رساله دست‌آورد کار پژوهشی من درباره‌ی زبان فارسی در برخورد با جهان مدرن در دورانی چهل‌ساله است. مشکل زبانی ما در برخورد با جهان مدرن و خواسته‌های زبانی آن دو وجه از اندیشیدن و پژوهیدن را می‌طلبد: یکی، درباره‌ی رابطه‌ی جهان مدرن با زبان‌های قلمرو خود، و دیگر، وضع زبان فارسی در رویارویی با چالش مدرنیّت.»

در این کتاب مباحثی هم‌چون زبان گفتار و زبان نوشتار، خودسرانگی زبان طبیعی، تاریخ پیدایش زبان‌های مدرن، بستر زبانی مدرنیّت، کارکرد زبانمایه‌ی علمی، تکنیک‌های واژه‌سازی مکانیکی، رویارویی زبان فارسی و مدرنیّت بررسی می‌شود.

ISBN: 978-964-305-958-3



9 789643 305958 3

۲۲۰۰ تومان